میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: مجالس عشره ۲

مؤلف متن: ؟ محشی:

شارح: مترجم:

تاریخ تحریر: ۱۲۸۶ ق نوع خط: نستعلیق تعداد سطر: ۱۶

موضوع: اخلاق زبان: فارسی عدد اوراق: ۸۲

طول: ۲۲ عرض: ۱۶/۵ شمارهٔ عمومی: ۳۲۷۳۲

وقفی / خریداری: وقفی اهدائی عباس نخعی

تاریخ وقف: آذرماه ۱۳۶۲ نام کاتب:

ملاحظات: «صدراً "دوازده مجلس" در ۳۰ ورق از واعظ نامعلوم ضمیمه است.

... بیکنه و هیچه بیکنه با ... از لام خواهند ... ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون فرض ...
... اگه ما عبادات کنند ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ...

او را [illegible] داده بود [illegible] که از خانه بیرون نیامد یک روز گفت که ای یحیی حضرت امام ...
[illegible] یک شخص را گفت که برو و او را بیار ... گفت که ... مرد ... اگر ...
[illegible] آمد و گفت که ... گفت ... گفت که ...
... آن شخص گفت که ... سر ... را ... آوردند
... گفت انا لله و انا الیه راجعون ... یک ... داد ... گفت یا حسن عوض
... عوض ... گفت که ... یک شخص
حاضر بود گریه کرد و گفت که ... عوض آن ... که ... آوردند ای مجلس ...

بسم الله الرحمن الرحیم المؤمنون اخوة بنی آدم اعضای یکدیگرند الی ... نوع انسان ... برادر ...
... دیگری ... دو نفر ... برسد ... یک ... دیگر ...
... دیگری ... از ... یک ... تحقیق ... برسد ...
از اعضای ... متفق باشند ...
... اتفاق ... اتفاق ... اتفاق ...
... بواسطهٔ اتفاق ... ایران ... اتفاق ... دیگران
اتفاق ... در ایران بود بواسطهٔ اتفاق بود ... اتفاق
... در ایران ... در راه وطن
... در زمان حضرت ... اول ...

آیت باشد که میگوید قایم گفته چرا فرق ... باز میگوید قایم گفته و لیکن از اول ... است که با او میگویند ... باشی میگوید دلم
خواست چرا فلان غذا را خوردی میگوید دلم خواست و هر کاری میکنی میگوید دلم خواست جمیع مسئله را میخواهم بفهمیم که چه اگر آن
هر چیزی و هر کاری خوب است از روی تفکر و غور بکند خوب بگویم توجه کار ... هر کاری میکنی میگوید دلم خواست فرق ...
چه کاره هم چنین باشیم اگر بنده هم ... که آنست که باو بگوئی چرا اینجا نشستی در جواب میگوید خدا اذن داده
پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا ... و اذن اگر بگوئی چرا فلان غذا را خوردی بگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله
چرا سفر رفتی پیغمبر اذن داده چرا چنین کردی قایم چنین حکم کرده این عبودیت است و این بنده است و اگر باو بگوید
چنین کردی میگوید دلم خواست ... یا اگر این ... است یا مسلم باشی ... این عبودیت است ادعای آزادی است
و هر کس ادعای آزادی بکند از خدا منقطع خواهد شد و در ... و مملکت دیگر نمیتواند زیست کند ... از عالم وجود
... بنده است کسی اگر منقطع شود دیگر در آن ... نمیتواند زیست کند و ... پس چگونه از خدای عالم میتوان
منقطع شد و میتوانی در ملک او راه رفت ... پس هر کس منقطع از خدا باشد دیگر ممکن نیست در ملک خدا
زیست کند ... دنیا و آخرت ... اگر ... باید عبد باشد عبودیت ... عبد است در جمیع کارها و جمیع
... باید بسته از امر مولای تو باشد و ... از فرایض مولای تو باشد اگر غیر از این شد ... از مولای خود ...
این عبودیت ... نیست ... ادعای آزادی داری ... اگر چه بیرون میرویم از مطلب لکن اینجا ... رسید
باید عرض کنم ... متمسک ... شیعیان ... تابع آل محمد علیهم السلام و در هر امری ... لازم
... بغیر از ایشان ... و ... رای و هوا و ظنون و اجتهادات و ... خود ...
... حکم میکنند ... ادعای آزادی ... ادعای نبوت ... ادعای الوهیت ... پس شیعه هرچه
میکند و هرچه میگوید باید ... لازم ... ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ...
... ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ...

او را ... داده بود ... که از خانه بیرون ... رفت گفت ... ای ... حضرت ... یار
... یک شخص را گفت که برو ... گفت ... اگر ...
... آمد و گفت ... سعد گفت ... گفت ...
... آن شخص گفت که ... آوردند
... گفت انا لله و انا الیه راجعون ... داد ... گفت ... عوض
... عوض ... گفت که غلط ... یک شخص
حاضر بود ... گفت که آنقدر ... عوض ... حضرت سید الشهداء ... آوردند ... مجلس ...

بسم الله الرحمن الرحیم ... المومن اخوة ... بنی آدم اعضای یکدیگرند الی آخره ... نوع انسان ... برادر ...
... دیگری ... دو نفر ...
... دیگری ...
... اعضای ... متفق باشند ...
... اتفاق ... اتفاق ...
... اتفاق ... ایران ... اتفاق ...
اتفاق ... ایران ... اتفاق ... اتفاق
... ایران ...
... حضرت ...

را آفریده‌ام که چیزی و مواجبی بمن بدهند چیزی و مستمری بمن بدهند هیچ کاری کنند و بمن بدهند چنان محتاج نیم
چه غلام و کنیز میخرند و انها را بکسب میفرستند با نها میگویند که دو کان بخرید و بمن بدهید هیچ
تو برو کاری بکن لقمه روزی خود بردار و باقی را بیاور بمن بده حاصل سخن اینکه من مانند مردم خلق نکرده‌ام
شما را که شما بنشینید و کسب کنید و برای من تحصیل کنید و بمن منفعت برسانید وما ارید ان یطعمون
و من شما را بجهت این نیافریده‌ام که بمن صدقه بدهید گاه گاهی بمن طعام کنید نه بطلب چیزی و مواجب و مستمری
شما را آفریده‌ام و نه بطلب اینکه گاه گاه بمن چیزی بدهید نه بطور استمرار محتاج بشما هستم و نه گاه گاه محتاج
بشما هستم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین خدا است رزاق همه شماها کسیکه شما را از
عدم بوجود آورده و حرکات و سکون شما را از عدم بوجود آورده جمیع ارزاق شما را او بشما میرساند
او محتاج شما نیست شما محتاج رزق او هستید ان الله هو الرزاق او رزاق است بکل خلق خود
ذو القوه اوست صاحب قوت و قدرت است در او ضعف نیست و او کمک از شما نخواهد و نیستعان
بخید در معیشت و گذران بلکه او را حاجت بمعیشت و گذران نیست معیشت آفرین احتیاج بمعیشت ندارد
و او صاحب قوت و قدرتست و قوت و قدرت آفرین احتیاج بقوت و قدرت خلق ندارد
متین و محکم است در او قدری بلا نمیاید خداوند عالم تغییر و تبدیل در ذات او نیست تغییر و تبدیل
در صفات او نیست تغییر و تبدیل در افعال او بیجا او نیست پس خداوند عالم رزاق شما است
و اوست صاحب قوت و صاحب قدرت و اوست محکم و متین این تفسیر فارسی ایه بود عرض کردم در ایام
باک در تفسیر این ایه بطور تفصیل میخواستم کلمه کلمه این ایه را شرح کنم تا چون کلمات این ایه معلوم شما
شد آن کلمات را بهم بچسبانید و مطلب را از آن بفهمید آن روزها کلمه کلمه ایه را در ایام باک عرض کردم تا اینکه
رسید باینجا که و ما ارید منهم من رزق بحث در کلمه رزق بود که رزق چه چیز است و تحقیق این بکنیم که رزق

در معنی رزق

کدام است و رزق چه چیز است معنی رزق را بلغت عربیه میدانم و ممکن بود در مجلس عامه از بیان عوام خلق تکلم کنم
ولکن در معنی رزق هیچ نمیتوانم بگویم مگر بنای سخنی که اراده‌ام و آن بنا را باید حالا عرض و با تمام رسانم و آن
بنا این بود عرض کردم ملک خدا چهار رکن دارد یعنی چهار نوع است جمیع آنچه در این ملک است جمیع
ما سوی الله از چهار نوع بیرون نیست و این چهار نوع و چهار قسم یک نوع خلق است و یک نوع رزق است
و یک نوع حیات است و یک نوع موت است یعنی هرچه در ملک خدا است نظر میکنی یا اینست از باب
خلق و ایجاد است یا اینست از باب رزق است یا اینست که از باب حیات است یا اینست که از
باب موت است از این چهار قسم آنچه در ملک خدا است بیرون نیست از این جهت فرمایش کرده‌اند ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین عرش خداوند عالم چهار رکن دارد و عرش را فرموده‌اند یعنی ملک
خدا است الرحمن علی العرش استوی یعنی علی الملک استوی عرش خدا یعنی ملک خدا است
اگرچه آسمانها را هم عرش میگویند لکن این یک معنی از معنی عرش است و الا عرش سلطان آن عرشی
که سلطنت در او قرار میگیرد آن تمام ملک اوست اگرچه در آن عمارت که قرار میگیرد بجای مخصوص
خود سلطان است و نور او و بهای او و جلال او در آن موضع بروز کرده است و آن موضع مخصوص را
عرش سلطان و عرشیه سلطان میگویند و لکن چنانچه برای سلطان در آن عرش و در آن عرشیه ظهوری است
همچنین تجلی او در تمام ملک ظهوری است امر او در ملک منتشر است حکم او در ملک جاری است
پس عرش سلطان و عرشیه سلطان و خانه سلطان جمیع مملکت است و سلطان در همه آنجا ظاهر
و متجلی است و همچنین خداوند عالم اگرچه قدرت خود را در این آسمان تمام جلوه داده تفصیل آن جلوه و اثر
آن در تمام ملک او و مملکت اوست اگرچه از آنجا صادر میشود مثل آنکه فرامین سلطان و احکام

سلطان از آن تا اندر بیرون نیاید ولیکن در تمام ملک او ظاهر میشود و مفصل میکردد مثلاً اگر سلطان امر کند
و فرمان سر بسته همین کلمه از تا اندر بیرون آمد دیگران بستن و کشتن و آن تفصیلها در مملکت میشود
اگر فرمان بدهد بفلان فلان خبر برساند همین کلمه گفت از تا اندر بیرون آمد نهایت مجمل در
ملک است و در ملک ظاهر میشود و همچنین حکم خداوند عالم جل شانه از عرش تفرش میآید لیکن
مجمل آن در عرش است و تفصیل آن در ظاهر میشود و در باره ملک ظاهر میشود پس آسمان نهم عرش خداست
و لکن عرش بزرگ خداوند خانه بسیار بزرگ با طول و تفصیل خدا آن جمیع ملک خداست و خانچه عرش خداست
و این آسمان نهم است چهار رکن دارد همچنین ملک هم چهار رکن دارد و لیکن ارکان این عرش و آسمان نهم است
مجمل است و ارکان عرش که ملک است مفصل است همه تفصیلها تو ملک خداست و آن ملک چهار
رکن دارد و در کار ملک خدا چنانکه عرض کردم رکن خلق است و رکن رزق است و رکن ممات است و رکن
حیات است و اشاره باین ارکان است آنچه خدا در قرآن خبر داده است که الله الذی خلقکم ثم رزقکم
ثم یمیتکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون یعنی خدا آنست
که خلق کرده و خدا شما را رزق داده و خدا شما را حیات بخشیده و خدا از شما آن حیات را سلب میکند
اینچهار رکن که عرض کردم چهار رکن این ملک است و آنوقت بنیاد نحو کردیم در لام است این بنیان بود در آن
لام میکردیم و رکن خلق را بنیان میکردیم و رکن رزق را بنیان میکردیم اگر این بنیان نمیکردیم اگر این
بنیان را نمیگذاردیم مقام رزق که رزق معلوم همیشه لکن چنین بنائیکه گذاردیم حال بنیان را تمام میکنیم
و رکن سیم رکن حیاتست حالا این حیات یعنی چه معنی حیات باید فهمید مسئله مشکل است پس انشاء الله
شرح میکنیم حیات را و حقیقت حیات را و اقسام حیات را و حد حیات را فارسیش معنی زندگی است
حیات بمعنی زندگی است و لکن آن زنده که پیش از آن مرگ نبوده و بعد از آن مرگ نیست و در آن
زندگی نبوده

زندگی آنها که بمرگ ش جمیع این امراض و آزارها خوشیها و فقدان چیزها آنچه که بمرگ نیست است هستی خالص نیست اینها حیات
نیست از برای مردم همه حیاتی است پیش از آن مرگ بوده و بعد از آن مرگ خواهد بود و در میان آنها هم آنچه بمرگ آمیخته است مخلوط
بمرگ است و مخلوط است بنا داری فنا بودی و اشاره باین کرده خداوند عالم در قرآن میفرماید و کیف تکفرون
بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون چگونه کافر میشوید و حال آنکه مرده بودید شما را
زنده کرد و باز شما را خواهد میرانید پس زندگانی که شما میفهمید این حیات صرف خالص نیست حیات حقیقی نیست بلکه برای
هیچ مخلوق حیات حقیقی نیست مگر از برای ذات پاک زنده دائم که خداوند عالم باشد جل شانه اینست خدا را
توصیف میکنی بحی قیوم خداوند عالم است حی قیوم و او را یا حی یا قیوم و هو الحی القیوم میگوئی یعنی زنده
زنده و دائم بر پاست و امور بسیار که او را انجام میرسد و بسیار که در هر مقام میکند بار مقصود است که حیات
خالص پیش از آن مرگ از برای او نبوده و بعد از آن مرگ برای او نخواهد بود و در میانه هست آنچه که بمرگ برای او
نیست یعنی چه یعنی دارای هر کمالی است و هیچ کمالی از او فوت نمیشود و همچنین حیاتی مخصوص خداوند عالم است جل شانه
اینست حیات صفت ذاتی خداست و حیات مخصوص خداست پس خداوند عالم صاحب حیاتست و خداوند عالم حقیقت حیات
و جمیع ما سوی هیچکس را از خود حیاتی نیست انک میت وانهم میتون تو ای محمد وحی رسیده به پیغمبر صلی الله علیه و آله
انک میت وانهم میتون تو مرده و جمیع خلق مرده اند میگویم تو را از این خلایق مرده بلکه انک میت تو حالا هم مرده
تو از خود حیاتی نداری و جمیع ما سوی به تنهائی خودشان از خودشان در نزد خودشان هیچکس را حیاتی نیست و همه شنیده اند راه داده
فرموده اند کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام آنچه در مغموم است فانی است اگرچه
میروند فانیند و میتند تو مرده خواهی بود فرض کن بنده داری و هزار تومان هم جامه هم در برش دارد
جامه این بنده از خودش عاریه نیست اگر جامه در تن دارد و اگرچه هزار تومان پول دارد لیکن از خودش فقیر است از خودش هیچ ندارد

ثم یحییکم

و بدن او و جامه او و سرای او و جمیع آنچه دارد مال غیر است مالک نمیشود بنده چیزی را هرچه دارد مال آقاست پس پیغمبر صلّی الله علیه و آله
اگر دارد روی زمین را امیر شود و لکن خدا با و میفرماید انّک میّت حیات تو مال دیگری است تو میّتی و انّهم میّتون اهر کس روی
زمین است میّت است هیچ ندارند از خود تو میّتی و ایشان میّتند و شأنی مال دیگری هستند و تو مال دیگری هستی و چنین است همین آنکه
آفتاب بر زمین حجاب کند و بگوید تو ظلمتی و ظلمانی است گفته اگرچه حالا روشن است لکن آفتاب با و میگوید نور از خود ظلمتی و ظلمانی
و تاریکی اگر با ورت نمیشود روی خود را از تو میگردانم ببین چگونه هیچ نوری نداری پس راست گفته زمین را نظر اگر آفتاب بر زمین بگوید تو
ظلمتی و ظلمانی خوب گفته است و راست گفته است و خدا میفرماید کل من علیها فان یعنی جمیع آنچه بر زمین هستند همه فانی هستند
زیرا که از خود هستی ندارند انّک میّت و انّهم میّتون یعنی تو که ای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و جمیع خلق همه کانّه هیچکس حیات ندارد
وقتی چنین شد همه از نعم خداوند زنده اند اینها عرض میکنم و فی صحبت دارد که انکه می شنوی علمی باید تو را بار میشود و لکن اگر علم
با عمل نکنی و بال از برای تو میشود و او را جهد کمک میکند و تو را بجهنم میبرد و وقتی که علم درجات بهشت میشود برای تو بتفصیل این
عمل کنی مکرر عمل کرده و میکنم نه چنین است کسی نخرد او را بای ندارد زکوة مال خود را نه چگونه چنین کسی مال را مال خدا دانسته و
بر اعضا و جوارح خود را در طاعت قلیل او را بای هر گوله صرف میکند چگونه چنین کسی ادعا نمیتواند بکند بدتر از خدا است دروغ
میگوید نفهمیده است یعنی هر کس مال را مال خدا دانست صرف در راه خدا میکند هر کس هستی خود را مال خدا دانست صرف در راه او
میکند مال حوم توجه با خدا باید در راه خدا صرف شود و ضع تو بند اروهم ور کار با خلق است بجهة آنکه خدا رئوف رحیم عطوف
نمیه تمارد به دو به تمام رحم فرمود است ما چه در امور با تمام میکند و اند یک یک اعضای بعضی هر یک فی ذاته بنفسه در نظر حکیم
شرک است شرک آنچه است یک یک اعضای وقتی بنفسه ادعای الوهیت است ادعای آزادی است ادعای خود است
ناهی کرده است با غیر الله ایشان شرک است باین اینکه ایشان بحقیقت در نظر عارفان در نظر حکما جمیع این امور شرک میشود
و خدا در قرآن میفرماید و ما یؤمن اکثرهم بالله الّا و هم مشرکون یعنی اکثر اینها ایمان نیاورند مگر اینکه مشرک باشند توحید حقیقی
کسی حاصل نشد مگر بعضی که او توحید حقیقی دارد انبیاء اند بقدر نبی تحقیق ایشان و در حال تشهد امر کرده بان لقب
بخوانند بعد طلب ما مناسب ترین لقب میکند اند بجهت آنکه جمیع لقبها پیغمبران وانها عبد نامیده

و اذکر عبدنا

و اذکر عبدنا ایّوب و اذکر عبادنا ابراهیم و اسمعیل و اسحق و این عبودیت مقام خطیری است و چون
این لقب اعظم القاب است خدا بر ایشان بخر بنا نیز داده است و بخر معصومین داده است حقیقت عبودیت ایشان کرد
ایشان نداشته اینها دیگر عبودیت حقیقی نیست عبودیت نیست و ما همان ادعای عبودیت میکنیم نه عبودیت
و بنده که چه بنده که مضایقه میکنیم جسم خود را از اینکه در راه خدا نظر کنیم مضایقه میکنیم گوش خود را از اینکه در راه
خدا چیزی بشنویم پای خود را بخدمت قدمی بردارم مضایقه میکنیم مال خود را از اینکه در راه خدا انفاق کنیم یعنی عبادت و بنده
آنست که تو هستی خود را و حیات خود را مال خدا بدانی محیا و ممات خود را لله و فی الله بدانی و جمیع ملک او را
نسبت بالو مخصوص او بدانی پس اگر چنین شد و این حقیقت شخص بنده شد هیچ چیز خود را مضایقه نمیکند از انفاق آن در راه
خدا چون روز قیامت و نزدیکوان زکام هم دارم و ننجان بیچاره معصومین را مشخص میکنم پس از آنجهة پیغمبران خود را و مخصوص
عبادت فرموده و اینها را عبد خود نامیده لا سایرین عبودیت با دعای آزادی محفوظ کرده پس از اینست عبودیت حقیقی که
معصوم است پس اینها هم در درجات عصمت تفاوت دارند در درجات عبودیت تفاوت دارند پس آن پیغمبرانی که
ترک اولی از ایشان سر زد هما نقدر در عبودیت نقصان داشته اند و آن پیغمبرانی که ابداً ترک اولی از ایشان سر نمیزد
عبودیت ایشان کامل است پس از آنجهة کامل تر از عبادات عبادات است محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که دارند اینها
نفس مقدس حقیقت عبودیت را دارند است و اسم پیغمبر عبد که است در قرآن میخوانی در جمعه انّه لمّا قام عبدالله
کادوا یکونون علیه لبدا میفرماید تبارک الذی نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً اینها رده
حقیقت عبودیت را دارند جمیع عبادات یعنی پیغمبران و جمیع معصومان ازین عبدالله اند و عبد خدا است از بهجهة آنکه از نور
عبد نه از نور عکس آفتاب در اینه کرد است چون آفتاب زرد است چون آفتاب در خشنده است چون آفتاب زیرا که از نور

فبابت لاّ میان ما فرق با ماه کردن تفاوت از زمین تا آسمانست همچنین انبیا چون از عباد الله الصالحین
و همه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مخلوق شده همه عباد الله اند لکن عبودیت این نقدر قابلیت انیست
نفس عبودیت در زمین است و عبادت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم در درجه اعلی است و بطور حقیقت چون
در حقیقت همه آن بزرگواران یکی هستند چنانچه در زیارت جامعه میخوانی اشهد ان ارواحکم و نورکم و
طینتکم واحدة و میفرماید اولنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد جمیع اینها یکی هستند فرمود انا و علی من نور
واحد و فرمود حضرت پیغمبر که انا محمد و محمد انا اینها همه یکی هستند پیغمبر فرمود حسین منی و انا من حسین
اینها همه یکی هستند و یک روح و یک طینت شده و لکن عیان این یکی بودن کمالات بسیار روشن است و در بطن آن نور صفات
عظیمه بود و شد بهر صفتی در ملک خدا ظاهر گردید و هر صفتی را بطور کمال ابراز دهند انست که همه یکی بودند [illegible]
متعه و ظاهر شد گاهی بصورت مصطفی در آمد و محمد مصطفی شد و گاهی بصورت [illegible] در آمد و علی مرتضی شد
گاهی بصورت حسن در آمد و حسن مجتبی شد و گاهی بصورت عبودیت در آمد و ابی عبدالله شد گاهی بصورت سجود
در آمد و سید ساجدین شد و همچنین در هر جلوه که از صلوات [illegible] بکمالات از کمالات ابراز میکند پس از آنکه بصورت ابی عبدالله
ظاهر شد وقتی بود خوب کمال عبودیت را و حقیقت عبودیت را در ملک خدا ابراز داد عرض کردم عبودیت
حقیقی بشر این است و مخلوط با آزادی نباشد اگر یکمو مخلوط با آزادی شد در بندگی نقص پیدا میشود بهمین علامت تو
یک غاز از آن هزار قال را [illegible] اگر مال خود داند در بندگی ناقص است اگر یکمو از جانب [illegible] و مال
مال خویش داند در بندگی ترا ناقص است بقدر همین یکمو که غاز ادعای ملکیت کرده است و ادعای آقایی کرده
اقا از ذات دیگر جمیع ماسوای اقا بنده قائم است پس بقدر یکمو اگر چیزی را مال خود دانست ادعای آقایی کرده
بقدر همان یکمو شریک در بندگی خود دارد و همان قدر مشرک شده و تو میدانی که محمد و آل محمد صلوات الله علیهم حق عبودیت بود که
آورده اند خدا وند در قرآن بایشان فرموده فاتقوا الله حق تقاته ای آل محمد شما حق تقوی را پیشه کنید و دیگران را فرموده

فاتقوا الله

فاتقوا الله ما استطعتم یعنی بقدریکه میتوانید تقوی پیشه کنید با آل محمد فرموده فاتقوا الله حق تقاته حق تقوی را
پیشه کنید بجهت آنکه معذور نیستید شما در تقوای الهیه و میتوانید بندگی کنید حق بندگی را زیرا که صاحب عبودیت کبری هستید
پس چون برای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است صاحب عبودیت پس ایشان یکمو شریک در بندگی خود
بالای خدا قرار نداده اند لاکن بقدر آنچه خود را داخل کرده اگر چه یکمو باشد همان قدر عبودیتش ضعیف است
همان قدر ادعای آزادی کرده است خلاصه چون ایشان میخواستند کمال عبودیت بروز کند و کمال عبودیت
در این بود دیگر هیچ بالای خود نگذارد و از بالای خود نخواهد و این در همه نیست زیرا که هر چهارده نفر نابود
و شدند که از اینها خود را پاک کنند و با خاک یکسان کنند و تمام کنند در بهشت [illegible] و این نور از عالم منقطع
میشد لکن در یک جلوه از آن چهارده جلوه بکمال عبودیت جلوه کرد پس در جلوه ابی عبدالله در مقام حسین باشد
خیال ظهور عبودیت که در اولین و آخرین و جمیع انبیا و مرسلین هیچکس بطور جلوه نکرده بود و نهم عبودیت را
بالای خود قرار نداده بود هر کدام پیغمبر بخلاف گذشته کریم حضرت زکریا را اره بر فرق گذارند و [illegible]
کجا بود معصیت مثل صغری [illegible] که در راه خدا داد بطور اولاد و اقربا و خویشان و اصحاب و اموال و اولاد
خود را کریم [illegible] صادق الوعد را زنده زنده [illegible] کنند [illegible] اکرم یحیی [illegible] سر [illegible] بریدند
لکن که با [illegible] او را پاک [illegible] تو که خبرهای دنیا را باید بطور تحقیق گفت و بطور تحقیق شنید نه آنکه خبری را اسم
میخوانم و شما بشنوید بحضرت را پاک [illegible] و تحقیق نکنید [illegible] فکر کنید [illegible] قشون در کربلا بود [illegible] ذکر شد
سی هزار قشون بوده و سی هزار قشون اگر در بیابان باشند شما میدانید [illegible] سی هزار قشون یک [illegible] نبود
در گوشه بالای خود باشند و متفرق باشند معلوم است اینها در کربلا جمع بودند و در یک میدان [illegible] صفوف همه
متصل بودند اینها ملازم شده [illegible] و وقتیکه جولان میکنند این قشون و حرکت میکنند این قشون بهمین از سم
اسبها [illegible] غبار [illegible] که [illegible] میکنند گرد و غبار [illegible] میشود هوا تاریک میشود و چشم [illegible]
[illegible] کوه باشد از [illegible] که سی [illegible] چند [illegible] سی هزار اسب و قشون در یکجا حرکت کنند

و همچنین آینه بهشت غباری میشود که غبار این صحرا تاریک که بود صحرا و آن چشم چشم نمیدید حالت شبیه آن جوان
و سلام الله علیه در همچو قوتی دعوا میکند و تکلیف و تشنه هم هست بعد از آنکه در میان آن جماعت از اسب سرنگون
شد در توی آن غبار در توی آن جوید که بهشت از برای او میکند [illegible] اسب میکند و سم را از چشم مبارک
او میگذارد و آبی میکند و سم را بر سینه و قلب او میگذارد و بر قلم دست و پای او میگذارد و [illegible]
اسب بود حرکت اسب [illegible] میدانند در حال دویدن ضرب دست او بر زمین و ضرب پای او بر زمین
از وقت [illegible] زمین خاک بر سر فرق از آنوقتیکه دست اسب بر او آمد پای اسب بر او آمد لا چاره بر او گذشت آنچه از یار
حضرت حجت بیاید آن بزرگوار را سه مرتبه پامال کنند یک پامالی آن بود که از او که از اسب سرنگون شد توی آن کوه و غبار
او را بینند و اسبها بر بدن او دوانیدند و بعد از آن ظاهر آن بزرگوار را پامال نشده در روی آب [illegible] جمعی
عظیم بر بدن او وارد آورده بودند و یکمرتبه دیگر بعد از آن بود آن بزرگوار را شهید کردند [illegible] بعد ملعون [illegible] که در میان لشکر
دمن ینادی بالخیل یعنی در طبری [illegible] کیست [illegible] سوار
شدند و بخصوصه بر روی جسد آن بزرگوار [illegible] پامال کنند [illegible] عبودیت آن بزرگوار [illegible]
خورد و چنین نیست و [illegible] باقی نگذاشت و اسباب خود و اولاد [illegible]
و نان خود را داد و عزت دنیا را داد و هرچه داشت داد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

ختم شد مجلس اول از [illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله
علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین
و الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن
و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین دیروز عرض کردم که عرش خداوند عالم جل شانه چهار رکن دارد و عرض کردم که عرش محل ظهور سلطنت
اوست پس از اینجهة از برای عرش معنیهای بسیار است هر جائی که محل ظهور سلطنت از خدا است عرش خدا است
پس از آنجمله تمام ملک است که ظهور سلطنت خداوند عالم جل شانه در تمام ملک میشود ملک را عرش خدا میگویند
با این معنی آیه نازل شده که الرحمن علی العرش استوی یعنی خداوند عالم خدای رحمن بر عرش مستولی است یعنی
بر ملک خود مستولی است و عرش میگویند و یک معنی آسمان نهم را همچنین آمده بنا بر آنکه آن اول خلق است
و ظهور عظمت خدا و ظهور سلطنت خداوند عالم در آن شده پس باین اعتبار آن عرش خدا است و ظهور قدرت
[illegible] اول در عرش میشود یعنی در آسمان نهم و از آن بسایر ملک میرسد پس در عرش بطور اجمال و بطور اختصار
بروز میکند و در ملک بطور تفصیل ظاهر میشود چنانکه دیروز مثلش را عرض کردم که عرش که آسمان نهم است
بمنزله تالار سلطان است که در آنجا جمیع امر و حکم سلطان بطور اجمال بروز میکند بعد در سایر مملکت مفصل میشود
و بعمل میاید و از یکجا بکرجه میشود و همچنین برای عرش معنیهای دیگر هم هست از آنجمله عرش میگویند و مقام
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را همچو آمده بجهة آنکه اول ما خلق الله است آن بزرگوار اول خلق است در
تمام هزار هزار عالم خداوند [illegible] و [illegible] شیعه و سنی است که آن بزرگوار اول ما خلق الله است و جمیع
[illegible] خداوند عالم از نور او آفریده پس چون اول ما خلق است محل ظهور عظمت و کبریا و جلال خدا اول
بود پس او مستحق اسم عرش است و سزاوار اسم عرش بلکه عرش اول و عرش اعظم [illegible] بزرگوار است و [illegible]

عرش شده اند بسبب آنکه از شعاع او و نور او یند و همه تفصیل او یند و او ست اجمال کل و او ست وحدت آ نست
کل که همه بسوی او منتهی میشوند و همه از او ناشی میشوند پس عرش حقیقی وجود محمد است صلواة الله و سلامه علیه
برای آنهم چهار رکن است یک رکن علی است و یکرکن حسن است و یکرکن حسین و یکرکن امام زمان است که امروز
امام است صلواة الله و سلامه علیه این چهار امام ارکان عرش محمد صلی الله علیه و اله چون عرش فرمودند چهار رکن داره
و رکن اول نور سفید است که همه سفیدیهای عالم از او پیدا شده و رکن دویم نور زرد است که جمیع زردیهای
عالم از او پیدا شده و رکن چهارم نور خضر است نور سبز است که همه سبزیهای عالم از او پیدا شده پس حامل رکن اول
عرش اعظم خداوند عالم وجود پاک علی بن ابیطالب است صلواة الله و سلامه علیه بار نبوت بجز ائمه طاهرین که تقلید اند
متحمل شود و ایشانند اهل بیت نبوت و ایشانند خازن علم رسالت و ایشانند که بعد از پیغمبر اولی است
بایشان که جمیع علوم خود را بایشان بگوید حتی آنکه خداوند عالم نازل کرده است لا تکلف الا نفسك ای محمد
تو مکلف نیستی و هیچ تکلیف نداری مگر نفس خودت را و باجماع شیعه و سنی علی بن ابیطالب صلواة الله علیه نفس
پیغمبر است صلی الله علیه و آله بدلیل آیه انفسنا و انفسکم و علی چون نفس محمد است نبی مکلف نیست مگر
آنکه شرع خود را و علم خود را بگذارد در سینه او بعد دیگر آنچه از این بزرگواران نشر کند در عالم خطا بار نمیخوره
بود و الله پیغمبر صلی الله علیه و اله صاحب این است که خداوند عالم او را مبعوث کند از مبداء اعلی و عرصه
که هدایت بفرستد برای امثال ما علقه‌ها و مضغه‌ها و کثیفها و رجسها و نجسها و مع ذلک مبداء اعلی
که از ده اند و از آن عالم پاک بسوی ما آمده اند با ایشان اینطور سلوک کنیم و ایشان را با سطوت و تقلید کنیم
خداوند پیغمبر را و چنین ذات عظیم را مبعوث نکرده مگر بسوی علی بن ابیطالب صلواة الله و مگر بسوی ائمه طاهرین
صلواة الله علیهم است که خدا در قرآن بعد از آنچه به پیغمبر فرمود لا تکلف الا نفسك ای پیغمبر تو مکلف نیستی
مگر باصلاح نفس خودت که حضرت امیر است بعد فرمود و انذر عشیرتك الاقربین انذار کن
نوبلد

نزدیک خودت را و اخفض جناحك للمؤمنین از برای مؤمنین جناح خودت را و دست خودت را
و بال خودت را و بال خودت را پست کن خفض جناح خود کن برای مؤمنین و اصل خفض جناح در
لغت جناح در مرغها بمعنی بال است و لکن بال انسانی دست انسانی است چنانکه بسیاری از شهرها دست را
الان بال میگویند و لغتش هم همین است و همان دست دست مرغان است برای آنها پر و بال ایشان دست ایشانست
برای انسان دست بال است معروف هم هست میگویند زیر بال فلان کس را گرفت یعنی زیر دست فلان کس را
او گرفت حاصل آنکه خفض جناح کن یعنی کبر مکن شانه خود را مرتفع مکن از روی کبر بلکه شانه خود را پست کن خفض کن
یعنی پست کن پس خفض جناح کن یعنی با مردم کوچکی کن و فاضع شو یعنی خود را مانند پست مگیر که دست رس خلق نباشی بلکه
خود را پست کن تا دست مردم بتو برسد این معنی ظاهر عبارت بود لکن باطن این چیزی است و اخفض جناحك للمؤمنین
جناح پیغمبر و بال او علی بن ابیطالب است صلواة الله علیه و دست پیغمبر صلی الله علیه و اله حضرت امیر است صلواة الله و سلامه علیه
یعنی تو علم خود را بعلی بیاموز و تعلیم علی کن و علی را بگو او بمردم بیاموزد و او پست شود برای مؤمنین آیا نمی بینی سلطان اعظم
در اینجا خودش پست شود و با رعیت همدوش نشیند حکم را بوزیر میکند و او میآید در میان رعایا می نشیند پس وزیر
خود را که بال او ست و جناح او ست پست میکند از برای رعایا و جاه و جلال و عظمت خودش بیش از نهایت و بی زوال
رعایا شود و بهر حال آنجا فرمود لا تکلف الا نفسك و حرض المؤمنین تحریص و ترغیب کن مؤمنین را و آنجا میفرماید
و انذر عشیرتك الاقربین تو مکلفی که انذار کنی عشیره اقربین خود را طایفه را که بتو اقربند و قربا از اولاد تو نیست
و اما برای عموم و اخفض جناحك للمؤمنین بال خود را که علی است او را واسطه کن در میان خود و میان مؤمنین و او را پست
کن و امیدواریم که از برکات آل محمد علیهم السلام که از پرهای آن جناح باشیم و در میان خود تعلیم کنیم علوم ایشان را و بدوستان ایشان
امیدواریم که پری باشیم از آن جناح رسته و بآن جناح متصل و این پرها هم زینت است برای جناح و بکار میآید بهر حال
مقصود این بود که پیغمبر که عرش خداست و آنچه از جلال و عظمت خداوند عالم بروز میکند حامل آن جز ائمه
طاهرین سلام الله علیهم کسی دیگر نمیتواند که حامل آن باشد پس خداوند رکن اول را داد بحضرت امیر و حضرت امیر حامل رکن
اول است و حضرت امام حسن رکن دویم است و حضرت امام حسین رکن سیم عرش است و امام زمان صلواة الله علیه حامل رکن

چهارم عرش است و این چهار نفر ائمه و اکمل ائمه هستند و باقی ائمه همه تفاصیل این چهار نفرند و تجلیات این چهار نفرند
و این چهار حاملند برای عرش اینست که خدا میفرماید و یحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة در روز قیامت عرش را هشت
نفر بر میدارند چهار نفر از آنها از اولین اند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی باشند و در زمانهای سابق حامل عرش
نبوت این چهار پیغمبر بودند و در آخر حضرت امیر و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امام زمان صلوات الله علیهم
اجمعین این چهار نفر حاملان ارکان عرش اند و عرش نبوت بر دوش ایشانست و علم پیغمبر علم خداست از این ارکان بروز
میکند و عرش خدا و ارکان عرش را هر روز با این معنی و این زبان گفتم عرض کردم که نور سفید است که همه سفیدیهای عالم
از او پیداست و نور زرد است که همه زردیهای عالم از او پیداست و نور سرخ است که همه سرخیهای عالم از آنست و نور
سبز است که همه سبزیهای عالم از آنست همین مطلب را بزبان دیگر دیروز عرض کردم و عرض کردم رکن اول رکن خلق است
و رکن دوم رکن رزق است و رکن سیم رکن حیاتست و رکن چهارم رکن موتست همان نور سفید که امروز عرض کردم
همان رکن خلق است که دیروز عرض کردم و همان نور زردی که امروز عرض کردم همان رکن رزق است که دیروز عرض کردم
و همان نور سرخ که امروز عرض کردم همان رکن حیاتی است که دیروز عرض کردم و همان نور سبز که امروز عرض کردم همان رکن
موتی است که دیروز عرض کردم پس مقصود کلام این شد که عرش عظمت خداوند عالم در تمام ملک بچهار نوع بروز
کرده یکی بطور خلق بروز کرده یکی بطور رزق بروز کرده یکی بطور حیات یکی بطور موت و حالا در این مجلس در صدد آنکه بیان
کنم خلق را و رزق را نیستم و الحمد لله از عرض اصل مقصود عرض کردم سخن رسیده بود باینکه رکن حیات را عرض کنم
و سیدالشهدا صلوات الله علیه حامل این رکن حیاتست که رکن سیم عرش باشد سیدالشهدا حامل رکن سیم از عرش است
دیروز عرض کردم که حی حقیقی خداوند عالم است جل شانه هیچکس حیات حقیقی ندارد جز خداوند عالم خداست حیاتی
که سابق بر آن حیات موتی برای او نیست و لاحق آن موتی نخواهد شد و خداوند عالم متغیر بموت نخواهد شد و حیات خود حیات
او هم مشوب بموت نخواهد بود بخلاف سایر مخلوقات که حیات ثانی پیش از آن موت بوده و بعد از آن موت خواهد بود
یعنی اول و آخری دارند پیش از اول خود نبوده است و بعد از آخر خود نخواهند بود و در زمان حیات خود جمیع حیات خود مشوب

دوام

بموتست مردم غافلند از اینکه موت یعنی فقدان شیء است یعنی نقص کمالی از زنده است باشد مرده که زنده ای
دارد راه میرود و لکن مریض است این مرض شائبه از موتست چشم او نمی بیند شائبه از موتست گوش
او نمی شنود شائبه از موتست این هموم این غموم این علتها این مرضها اینها همه از شائبه موتست جمیع
اینها مقدمات موتست و اسباب فنا است که با حیات انسان ممزوج است هیچکس نیست که حیاتی
در این ملک داشته باشد مگر آنکه این حیات مشوب است بنا داری و نابودی هر وقتی مشوب بضعفی است هر تقاضی
مشوب بفنا است لا محاله پس حیات مردم مشوب بفقدانست جهت دارد همان جهت است از مشوب بموتست
و جمیع نقصها از موتست هر کس نقصانی دارد از موتست و الحمد لله مخلوق که هستند در اینها علامات
موت آشکار است چشم نمی بیند علامت موتست چشم مرده نباید ببیند همچنین گوش نمی شنود علامت موتست
گوش مرده نباید بشنود می بینی قوت ندارد بجهة اینست که مرده است نخورده کم قوت میشوی همان قدر از موت
بتو رسیده می بینی که مرده هیچ نمیفهمد این جاهل است جاهل دارای موتست پس جمیع مردم حیاتشان مشوب بنقص است
کامل مطلق نیستند کامل مطلق نیست مگر خداوند عالم جل شانه که او حیاتیست که پیش از آن مرگ نیست
یعنی بری و اولی نیست بری و آخری نیست و حیات او محفوظ از نقص است کمال مطلق مال اوست دارای کمال مطلق
خداست یعنی هیچ چیز نیست که او نداشته باشد اینست که خداوند در قرآن اشاره فرموده است و اینها عرب
و عجم میفهمند بلکه دانشمندان میفهمند میفرماید هو الحی لا اله الا هو خداست همه حی و کل حی خداست غیر خدا
حی حقیقی نیست کل حی و اصل حی غیر خداوند عالم کسی نیست اینست سر خیلی صفات که در قرآن بطور فرموده و دانشمندان
در می یابند و همه کمالات نسبت بخداوند چنین است شنوای مطلق خداست و کل شنوا خداست آیا نه اینست که
گوش تو تا هزار قدم یا دو هزار قدم یا کمتر یا بیشتر نمی شنود پس تو کری از زیاده از آن هزار قدمی یا آن

اندازه که می شنوی آیا چشم تو نه اینست که دو هزار قدم راه یکفرسخ راه می بیند و زیاده از آن نمی بیند
پس تو نابینائی از زیاده از آن و بینائی از کمتر از آن همچنین قوت تو یکمن بار را مثلا میتواند بردارد
پس تو عاجزی از زیاده از آن و آنقدر را قادر نیستی و اما خداوند عالم قادر مطلقست ندارد قدرت او
اندازه که بگوئی او اینقدر میتواند بردارد و یا اینقدر کار را میتواند بکند اندازه برای قدرت او نیست و همچنین
سمیع بودن اندازه ندارد و سمیع مطلقست در جمیع عرصات مکان از گوش خدا صوتی بیرون نیست و صوتی
که خدا نشنیده باشد و نشنود نیست و در جمیع عرصات مکان [illegible] چیزیکه خدا ندیده
باشد یا نبیند نیست در جمیع عرصات مکان چیزیکه خدا ندانسته باشد نیست یا قوت و قدرت او باو احاطه نکرده
باشد نیست از آنجهة خداست اصل کل صفات و حقیقت کل صفات هر بینائی از خداست و او
بینائیش مشوب بکوری نیست تو کوری زیاده از آن اندازه که نمی بینی بینائی تو مشوب بکوریست و بینائی
خدا مشوب بکوری نیست و همچنین قوت او و قدرت او مشوب بضعف و عجز نیست پس جمیع صفات
کمال بطور کمال و بطور حقیقت مخصوص خداوندست و غیر او کسی بطور کمال ندارد حتی آنکه خاتم انبیا صلواة الله
و سلامه علیه ندارد آن کمال را علم خاتم انبیا صلواة الله و سلامه علیه در نزد علم خدا متناهی است بینائی خاتم
انبیا در نزد بینائی خدا متناهی است وجود پیغمبر در نزد وجود خدا متناهی است و محدودست نهایت
در نزد سایر مخلوقات بی نهایتست پیغمبر در نزد خداوند عالم فقیر است غنای پیغمبر مشوب بفقر است پس خداست
غنی و غنی مطلق خداست بینای مطلق خداست شنوای مطلق خداست قادر مطلق همچنین حی مطلق خداست
اینها که عرض میکنم درست ملتفت باشید که بکار آن میآید خداوند عالم حی مطلق است و آنچه از
غیر خداست همه مشوب بنقص است هر مخلوقی که باین حی مطلق نزدیکتر است حیاتش بیشتر است و هر کس از این

حی مطلق

حی مطلق دورتر است و از آن اصل و منشأ حیات دورتر میشود نقصان در حیات او پیدا میشود به این درجه بدرجه
که فرود میآیند چگونه نقصان پیدا میکنند آسمانها را ببین که نزدیکتر بمبدأ کل اینها متحرکند و صاحب
حیاتند و صاحب حسند و شعور دارند درجه بدرجه که فرود میآیند حس او و حرکت او و حیات او
کم میشود تا میآید بخاک و در اینخاک دیگر نه حسی است نه حرکتیست نه حیاتیست همچنین جمیع خلق
بنسبت بخدا همین طورند و حیات ندارند پس شاید از این بیان شریفی که عرض کردم بطور اختصار معلوم
بشود آن مطلب که در نظر بود بنمایم آن مسائل که عرض میکنم هر یک مسأله چندین مجلس ضرور دارد و باید بکلمه اش
را دست گرفت ده بیست روز در آن حرف زد لکن با اوضاع روضه خوانی درست نمیآید باری
مقصود این بود که حیات مخصوص خداست و سایرین بقدر قرب ایشان بخدا و اتصال ایشان بخدا
حیات دارند و هرچه دور میشوند از مبدأ و منقطع میشوند حیاتشان ضعیف میشود پس اصل حیات و موت
بقرب خدا و بعد از خداست چون اینها که عرض کردم یافتی اینها را اینجا داشته باش تا مقدمه عرض کنم
و آن اینست که خداوند عالم جل شانه چون اصل حیاتست جمیع طیب و پاکیزگی و طهارت از
برای خداست چنانکه هرچه بخدا نزدیک میشوی حیات تو قوت میگیرد و هرچه از خدا دور میشوی حیات
تو ضعیف میشود و همچنین هرچه بخدا نزدیکتر میشوی طیب تر و طاهرتر میشوی و هرچه از خدا دورتر میشوی
در طیب و طهر تو نقص پیدا میشود پس شاید از آنچه عرض کردم بدانی که آنچه در نهایت دوریست آن
میت است و هیچ طیب و طهر ندارد پس میت نجس است بجهة آنکه از خداوند عالم دور است بجهة همین
دوری نجس شده است زیرا که حیات ندارد که طیب و طهر است و دانستی که حیات طیب و طهر است
و شخص هرچه بخدا نزدیکتر میشود حیات او قوت میگیرد و طیب و طهر او زیاد میشود پس حیات و طهارت با هم

قرینه هر حیّی طاهر است و هر میتی نجس است و بعد از اینکه اینمسأله را یافتی حالا دیگر مختلف میشود حیات چیزها
و موت چیزها و طهارت چیزها و نجاست چیزها پس اصل نجاست در میّت است و اصل طهارت در حیّ است
واین دیگر مراتبش مختلف میشود چه فایده میرسم مجلس طول بکشد و انهم که ست شده درکفش از بچهٔ نبود
باری مختصر عرض میکنم آنشخص که صاحب حدث میشود از او غذره بیرون آمده یا ریح بیرون آمده و بواسطهٔ خروج
بخیدش در حرارت غریزی بدن او نقصان پیدا شده آیا نمی بینی که اگر کسی اسهال داشته باشد تمکینش خیلی خلل کند
برای او ضعف پیدا می شود بجهة آنست که حرارت غریزی او بهمراه آنچه دفع میشود میآید و کم میشود یا هر دفعه قدری از
حرارت غریزی او و قدری از روح و جان او که در این بدن دارد بیرون میآید و حرارت غریزی او بهمراه آنچه خارج
میشود بیرون میآید لهذا زیاد که بیرون میآید هر دفعه قدری از حرارت غریزی کم میشود یکدفعه می بینی یخ میکند میافتد میمیرد
حالا در وقتیکه بیرون میآید حدث و قدری از جان او کم شده تا نقدار از حیات او کم شده و چون قدری حیات او
کم شد قدری موت در او پیدا شد حالا باید معالجه این مرض را کرد گفته اند وضو بگیر چنانچه میت را گفته اند غسل باید
بدهید بجهة اینکه آب آب حیات است چون حیات از این بیرون رفته فرموده اند برو آب بریز که این آب حیات است
عوض شود برای حیاتیکه از تن او بیرون رفته همچنین عوض آن موتیکه بواسطهٔ الحدث از او سر زده است گفته اند باید وضو
بگیری و دست و روی خود را بشوئی دیگر حالا چرا باید دست را بشوید و پیش از آن رو را بشوید و باین اندازه بشوید
و چرا سر و پا را مسح کنید اگر بخواهم اینها عرض کنم طول میکشد و وقت نیست والّا هر یک از اینها را
دارد که اگر عرض کنم می بینید همین طور موافق قاعده است و با چشم می بینید از آنچه فرموده اند در جنابت غسل باید
کرد و در حیض باید غسل کرد بجهة آنکه آن نطفه که از شخص بیرون میآید حیات تعلق زیاد بان نطفه دارد و همراه آن نطفه بهمان
طوریکه عرض کردم بیرون میآید بواسطه بیرون آمدن او فتوری پیدا میشود از آنچه در خود ضعفی می بینی اینها همه بجهة
رفتن حیات است بهمراهی آن نطفه از آنجهة گفته اند غسل کن تا اینکه قوت بگیرد حیات از عوض آن حیاتیکه بیرون

در

رفته بود همچنین در حایض چون خون اصل حیات است و از او این خون بیرون آمده فرموده اند بجهة این نقصان حیات
که عارض شده غسل کنید همه از اینبابت حتی خود بول را که گفته اند نجس است بجهة آنست که مادامکه در اندرون تو بود
وان جانیکه در بدن تو بود تعلق بان گرفته بود فی الجمله روح تعلق بان داشت همینکه از بدن تو بیرون رفت روح از آن
برداشته شد فرموده نجس است باید اجتناب کرد همینکه مرگ عارض چیزی شد نجس میشود حتی اینکه سگ را و خوک را که نجس خوانده اند
بجهة آنست که روح حیات ندارند و مثل کفارند و روح ایمانی از تن اینها بیرون رفته و کافر را نجس فرمودند بجهة اینکه این
اتصال ندارند و روح ایمانی از بدن او مفارقت کرده و همچنین هر چیز را که فرموده نجس است بجهة آنست که
روح از بدن او مفارقت کرده هر چه را فرموده اند پاکست بجهة آنست که حیات در او هست این یک حیات است
و یک حیاتی هست حیات شرعی و آن زندگانی بروح الایمانیست هر کس روح الایمان دارد زنده است و هر کس روح
الایمان ندارد مرده است اینست که خدا میفرماید یخرج الحیّ من المیّت خداوند مؤمن را از صلب کافر بیرون میآورد
و یخرج المیّت من الحیّ و کافر از صلب مؤمن بیرون میآورد پس مؤمن را در قرآن زنده نامیده و کافر را میت نامیده
فرموده لینذر من کان حیّا فرموده انّک لا تسمع من فی القبور ای تو نمیتوانی کفار را بشنوانی هدایت کنی هر کس روحی
ندارد تو او را نمیتوانی هدایت کنی او من کان میتا فاحییناه یعنی ضالّا فهدیناه پس گمراه میت است و هدایت یافته
زنده است از اینبابت که کفار نجسند چون روح الایمان ندارند میتند و نجس و نواصب و یهود و نصاری نجسند
همچنین سگ و خوک که نجس شده اند بجهة آنست که عرض ایمان بر اینها شد و قبول نکردند ایمان را و منقطعند از
حیات پس چون اینها بطور اختصار دانستی و تمام نمیشود چرا که از هر مطلبی چیزی اشاره میکنم و میگذرم حال اینها را بدانی
پس شاید که بدانی که چون روح الایمان حیات شرعی است [illegible] شرعی و صاحب حیات شرعی محمد و آل محمد صلوات الله
وسلامه علیهم زیرا که کل شرع که در ملک خداست از محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم کسی نمیداند پیغمبران گذشته مستفید از شرع بوده
اند و گفته بلکه پیغمبران گذشته معلمان است محمد و [illegible] است محمد جمیع خلق است محمد صلی الله علیه واله و پیغمبران

[illegible]

خلفای محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم و در هر عصری از اعصار هر خلیفه را که خواسته‌اند قرار داده‌اند از کتب خود آن در زمانهای
سلف نوع خلیفه قرار داده‌اند از پیغمبران مرسل و غیر مرسل و منذر و پیغمبران غیر مرسل طوری بوده‌اند که فایده در وجود
نبوده بلکه ایشان عالم بغیب نهایت بر ایشان مبعوث بر قومی نبوده‌اند لکن بطلب علم و تعلیم قوم و طلب شرح تورات و بر بیان علوم
و ترجیح در میان قوم بغیب و عالم بغیب و قوم را هدایت میکردند پیغمبران غیر مرسل از کارها میکردند نهایت رهبر بوده‌اند و در تیغی
نیاورده‌اند پس قرار داده پیغمبران سلف خلفا از بزرگوار باشند در آن اشتهالا نیست حضرت عسکری میفرماید
ان روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة وان الکلیم لما عهدنا منه الوفاء
البسناه حلة الاصطفاء یعنی موسی کلیم الله چون وفاداری دیدیم ضعف نبوت با ورثه نیم و او را از لباس مبعوث
کردیم و موسی از جمله بزرگان انبیاء و صاحب شریعت است بری مقصود این بود انها که گذشته‌اند از پیغمبران خلفای پیغمبر بوده‌اند
و اما خلفای متاخرین انها علمای این امت‌اند پیغمبر فرمود اللهم ارحم خلفائی که سه دفعه فرمودند اللهم ارحم خلفائی
عرض کرده یا رسول الله و من خلفائک که هستند این خلفای تو که دعا میکنی انها را فرمودند قومی هستند که در اخر الزمان
میایند که نه نبی را دیده‌اند و نه وصی نبی را و ایمان میاورند سیاهی بر روی سفیدی که مقصود همین نوشته‌ها است و حالات
در کتابها نوشته است فرمودند ایمان میاورند سیاهی بر روی سفیدی و حالات مرا با هم سن مرسانند و با انها تعلیم
میکنند نیست که فرمود علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علمای امت من در اخر الزمان مثل پیغمبرانند در این حکمه
پیغمبران بنی اسرائیل صاحب شریعت نبودند و لکن شارح تورات و حافظ کننده تورات بودند همچنین علمای این امت صاحب
شریعت تازه نیستند لکن شرح کننده کان قران و رسانند کان حالات پیغمبر و اوصیا او بسوی امتند نیست میفرماید
اگر نبودند علمای شیعه در زمان غیبت هر دینهای مردم را نگاه داده خانه که سکان کشتی نام کشتی را نگاه میدارد هر آینه اصحی

اصحی باقی نمیماند در دین مگر اینکه مرتد میشد از دین انصاف دهید اگر سکوت کنند علمای این امت و زبان در کام کشند آیا
جهال این امت حفظ دین خدا را میتوانند بکنند یا نه نیست هر چه میبینند ده بیست نفر میکنند رو به قرمش میکنند همه
انها را و انچه را هم یاد میگیرند علمایی هستند سکوت کنند خورده خورده انها هم میکنند میکنند تا انچه تمام میشود تا انکه حالا از
چشمشان میرود و مردم دینی را که قرار داشته میکنند اگر یک دوره هم باقی بمانند یک پشت دو که گذشت طبقه اولی
از اطفال بی‌خبر و بی‌خبرند و جوانند و مغرور هم هر دو از دین بی‌خبرند بلکه شریعت از میان میرود و میبالند یکمرتبه زود که
اثار دین و شرع از میان برخیزد حالا اگر علما زبان در کام کشند بروند در کنج مغاره مسکن کنند یا در میان مردم باشند و هیچ
نمی‌گویند جهال باقی نمیمانند و هیچ خبر از دین و مذهب در دست کسی نخواهد ماند پس باقی نمیماند دین اسلام مگر اینکه مرتد میشوند
از دین پس از انچه علما حفظ کنان از دین خدا نیند و حفظ میکنند دین انحضرت را و چه عجب میکنی از این سخن اگر جمعی به نفاق کنند
بر قدح انها و قتل انها و بر راندن انها و بر سکت کردن انها مگر با خلفای اول کردند مگر با انها هر چه انها علیهم جمعی کردند
مگر با پیغمبران چنین نکردند لیس عهد معهود نیست از خداوند عالم از وقت آدم تا کنون تا عهد جاری است و همیشه
چنین بوده و همه دعوت کنندگان بسوی خدا همیشه مبتلا بوده‌اند بگرفتاری بهتان ناسزا شنیدن کشته شدن تهمت زدن
بلاها و محنتها و این عهد معهود نیست و لکن بطلب این عهد میبایست و تا ولایت باطل بر قرار است و مقدر چنین است
دولت باطل در دنیا باشد باید مخالف باطل در دنیا ذلیل باشند تا مقدر است دولت بکسی سلطان باشد باید مخالف او
ذلیل باشد سلطان قوی سلطنت و ما در اسلطان بکلی سلطان مقهوریم پس اگر خدا مقدر کرده سلطان قدر بکسی باشد
باید بقیه بر حق باشند همه مقهور و مغلوب باشند و چون خدا مقدر کرده بود سلطان یزید باشد و دولت دولت او باشد که
نمیشود حسین علیه السلام بر او غلبه داشته باشد اگر غلبه داشته باشد سلطنت یزیدی بر هم زده حسین علیه السلام بدر شیر را از
در میآورد حالا مقدر است دولت دولت باطل باشد باید همه ضعفاء مقهور باشند پس تا شمشیر بر فرق زدند و او را

شهید کردند جگرها را از حلقش بیرون آوردند یا زبانش را از پشت سر [illegible] با زنجیر سر کفه و بر شتر سوار کردند و شهرها
گردانیدند باید یا از زندان [illegible] بیدار زند و تغییر از این درست نمیاید نشود [illegible] از ضرر [illegible]
همچنین شما اهم هر یک خلف نیستید و اگر تابع خلیفه [illegible] هستید و از رجال درگاه حق نخواهید باشید باید دید بر شما
نقض نخواهی [illegible] منصبها بگیر و [illegible] بخور برو [illegible] چشم [illegible] کنی جگر بوده گمان
سوی [illegible] اگر از رجال حق نخواهی [illegible] صاحب [illegible] حق [illegible] قاعده [illegible]
بر قاعده [illegible] حق [illegible] باید معهود باشید یا مغضوب باشید باید [illegible] نفس [illegible] فخر
کنید شما و به نجات نرسید [illegible] ذلیل شدید [illegible] ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین لا عزت کوی
[illegible] وارد آمده [illegible] حسین علیه السلام وارد آمده [illegible] یزید بن معاویه لعنة الله
علیهما وارد [illegible] شکوه [illegible] روز به روز [illegible] شد و [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] بر شتر لنگ سوار کرده بغداد از کوفه تا شام جگرها [illegible] در بر و عرض
کردم [illegible] شنیده [illegible] حضرت سید سجاد را سوار شتر کرده و او را [illegible] شام
بردند لکن تعقل نمیکنید در کربلا تجربه رسیده است در همین اوقات هم تجربه کرده ایم اگر گلوله سرب [illegible]
در زمین گذارند در آفتاب [illegible] گرم میشود [illegible] گلوله آب میشود از شدت حرارت آفتاب هر کس دست [illegible]
کلمه [illegible] و هر کس [illegible] برای او [illegible] این غل آهنی [illegible] بزرگوار بود در زمین آفتاب گرم
در [illegible] آفتاب [illegible] عرض کردم و شنیده [illegible] بزرگوار [illegible] و [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] گردن مبارک [illegible] درست شرح [illegible] کند
این غل با این حرارت آفتاب [illegible] معلوم است [illegible] نمایند [illegible] غل [illegible]

پیچیده

پیچیده نرم باشد برای اینکه این غل آهنی است بگردن [illegible] کردند [illegible] دم آن [illegible] معلوم است
از بالا و پایین مجروح میکند [illegible] یعنی غل [illegible] چیز است این را عرض کنم [illegible] غل زنجیر است بدست میکنند
از بالا تا پایین بدست می بندند غل یک زنجیر است بدست می بندند و برای اینکه از اطراف و اطراف [illegible]
نرود لذا بگردن هم قفل میکنند با آن زنجیر این طور کرده اند دست همین جا خواهد ماند و دیگر نمیشود [illegible]
حالا چون دست را با گردن بهم جمع کرده اسم این غل میشود و این غل [illegible] جامعه میگویند یعنی
جامعه یعنی غل [illegible] اینکه غل جامعه میگویند روضه خوانها معنی میکنند بدن او را جمع میکند جامعه یعنی غل جمع
میکند دست را با گردن اینکه معلوم شد حالا بیا ببینید [illegible] شتر لنگ [illegible] حضرت سوار [illegible]
[illegible] خشونت [illegible] بخصوص اگر لنگ هم باشد [illegible] آن حضرت زیر پای
درست کردند [illegible] که [illegible] لذا [illegible] کردند [illegible]
[illegible] زیر پای [illegible] قطب شتر [illegible] درست میکنند [illegible]
با این چوب [illegible] دارد [illegible] حالا باید آن چوبها [illegible] نشان [illegible]
درست [illegible] گوشت [illegible] معلوم است و میدانید [illegible] جهاز شتر از چه درست میکنند
[illegible] کنند نمایند [illegible] نرم [illegible] درست کنند [illegible] سیاه کلفت
درست میکنند [illegible] قطب [illegible] کنند [illegible] میکنند [illegible]
حسین علیه السلام [illegible] بدتر
از همه اینها [illegible] پای مبارک [illegible] شتر [illegible]
[illegible] جهار [illegible] زخم [illegible] قطب

چهار چوب ان پاهای مجروح شده و از آن خون آمده و در آن وقت آب گرم ان خونها خشکیده و آن جراحات را بهم آغوشته
بعضی بار اگر وقت باشد میکند از دو گاهی روی جهاز قرار بند میشود و می نشیند یک خورده جائی پیدا میکند و تنهائی بود
مبارکش غذ کرده پاهای مبارکش زیر شکم ان شتر لنگ بسته بود بنید ان ساقهای مبارک چه قدر مجروح شده بود
وان ساقهای مبارک چگونه زخم شده بود و با این ترکیب از منزل به منزل را به یزید چه خواهد بود الا لعنة الله
علی القوم الظالمین تمت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس
من الاولین والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین دیروز سخن در معنی حیات بود و چون حیات رکنی از ارکان عرش خداوند عالم بود سخن در ارکان عرش بود
از آنجمله خواستم رکن حیات را هم شرح دهم نظر باینکه از برای عرش خداوند عالم چهار رکن است و معلوم از عرش
خدا ملک خدا است و تمام ملک خداوند عالم چهار نوع است آنچه در این عالم پیدا میشود از موجودات چهار نوع
یا نوع خلق است یا نوع رزق است یا نوع حیات است یا نوع موت است از آنجمله گفته شد عرش خداوند عالم
چهار رکن دارد و گاهی عرش خداوند عالم بر علم هم گفته میشود و علم خدا را عرش خدا میگویند و حاملان این عرش
یعنی عرش علم را میگویند محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینة العلم
و علی بابها پس اول حاملان عرش علم و حاملان این عرش حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهم السلام و ائمه صلوات الله علیهم است و بعضی و اینطور عرض کردم همین حاملان عرش خداوند عالمند و حاملان

ملک خداوند هستند زیرا که ملک خداوند از نور این بزرگواران آفریده شده و حاملان شیعه و دوستان ایشان است میکند
خداوند محمد و آل محمد صلوات الله علیهم را آفریده و از نور مقدس ایشان سایر ملک را آفریده بلکه ایشان را مقدم
بر تمام ملک خود بهزار هزار دهر آفریده هزار هزار دهر گذشت و این بزرگواران بودند و هیچ مخلوقی از مخلوقات
نبود و الا مخلوقات سوای ایشان چه قدر نه میفرماید حضرت امیر علیه السلام خداوند عالم هزار هزار عالم آفریده
و هزار هزار آدم آفریده و این عالم جزئی از آن عالمهاست و این آدم جزئی از آن آدمهاست و هیچیک از آن آدمها و هیچیک
از آن عالمها از خاک نبودند این عالم از خاک است مراد این هزار هزار عالم که ملک خداست جمیعاً از شعاع محمد و آل
محمد صلوات الله علیهم آفریده شده و چون این عوالم از شعاع این بزرگواران آفریده شده پس حامل این عوالم ایشانند حامل
نه به معنی آنست که بر دوش بردارند بلکه حامل هر چیزی آنست که آن چیز از او برپا است یا آنست که از نور او بر
برپا دارد و یا آنست که از باد عرش را نگاه میدارد و مثل آنکه تر و سیاه چیزی میکنی و دست میگیری مدد این
دست زیر آن نیست و دست تو باد است لکنی تو مددی این از باد و سیاه از دست تو او نگاه داشته است لذا وقتی آل محمد
علیهم السلام حامل عالم باشند نه معنیش این است که زیر عالم رفته اند و عالم را بر دوش گرفته اند بلکه عالم
آنچه بنور ایشان است بسته به عنایت ایشان است چنانکه آفتاب حامل نور خود است و آفتاب نور خود را میدارد
و چراغ نور خود را برپا میدارد و میبرد اگر چراغ را از خانه بیرون ببرند نور خود را برمیدارد و میبرد اگر آفتاب
در هنگام غروب برود نور خود را برمیدارد و میبرد و همچنین این هزار هزار عالم را همین طور محمد و آل محمد صلوات الله
علیهم برداشته اند مانند اینکه ایشان زنده دارند آفرینش را اگر نازی کنند از هم بپاشد جمله قالبها پس اگر ایشان
چشم عنایت از ملک بردارند جمیعاً فی الفور بعرصه عدم خواهند رفت هستی این عالم بسته به هستی ایشان است
زیرا که جمیع ملک از نور ایشان است هستی نور چراغ بسته بچراغ است و هستی نور آفتاب بسته به آفتاب است همچنین

جمیع عوالم نسبت بوجود مقدس محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم و باطن و ظاهر کائنات همین معنی است که من عوالم آل محمد علیهم السلام
و حامل عرش خداوند عالم آل محمد علیهم السلام اند و ایشان ملکی اند که گفته است ان الله یمسک السموات والارض ان
تزولا خداوند عالم نگاه دارنده و مالک آسمان و زمین است در قرآن همچو میفرماید و در زیارت جامعه میخوانی بکم یمسک
السماء ان تقع علی الارض الا باذنه تا آخر و باب این کار به خداوند بواسطه تمام آسمان را نگاه داشته و نگاه
بزمین پس این بزرگواران نگاه دارنده این عالمند و حامل عرش میکنند و عرض کرده ام تمام ملک چهار نوع است یکی
خلق است و حامل این رکنی وجود مبارک علی بن ابیطالب است نه اینکه علی خالق است خداوند عالم خود خالق است و حضرت امیر
رکن را مظهر است و این رکن را خداوند عالم از نور مقدس علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آله آفریده از نار میگیرم اقتباس است
و نور قائم بآن است هر در و دیوار فتیله که گرفته همین نوریکه بر در و دیوار فتیله آیا خدا خالق این نور است یا فتیله خالق
این نور است شک نیست خداوند خالق این نور است هر کس بگوید این نور را فتیله خلق کرده و فتیله از عدم بوجود آورده
شریک شده و در ملک خدا تعالی غرض اعتقاد کرده و حال آنکه خداوند در قرآن میفرماید قل الله خالق کل شیء
پس وقتیکه خدا تعالی هر چیز را آفریده چگونه نسبت است بگوئی فتیله خالق این نور است پس خالقیکه این نور از فتیله صادر میشود و نه
فتیله و نه جمیع خالق نور خویش نشده همچنین جمیع ملک بهمین طور است خالق خداست هر کس بگوید علی بن ابیطالب خالق است
شریک شده بخداوند عالم و کافر شده همچنین رکنی رزق را حضرت امام حسن علیه السلام مظهر است و خداوند رازق است
نه امام حسن هر کس بگوید امام حسن رازق است شریک شده بخدای عزوجل لکن عرض این است که این رکن را خداوند عالم از نور مقدس
امام حسن علیه السلام آفریده و این حیات بواسطه نور سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه آفریده و حامل رکن حیات سید الشهدا است و حیات
کل مخلوقات نسبت بخانه سید الشهدا است و موت کل مخلوقات در انقطاع از وجود سید الشهدا است و مثل سید الشهدا در این عالم
و مثل حیات بخش او در این عالم مانند قلب است در بدن تو قلب تست منبع کل حیات و منبع کل حیات و این حیات
در جمیع بدن تو ساری است بنفس او و بخشش او است اگر عضوی بقلب متصل شد حی است و جنبنده و حرکت میکند و اگر مثل
روح و مثال قلب است همین سبب منقطع میشود آن عضو از آن قلب و آن عضو خراب میگردد و ادراک و حس و شعور او تمام

میشود و همچنین جمیع ملک ارتباط بوجود جناب سید الشهدا صلوات الله علیه دارند زنده اند و هرگاه از آن بزرگوار منقطع شده
مرده خواهند شد و چون محمد کننده میشوند و بخشش خواهند بود و کافر میشوند و بخس و معاشرت اینها باعث نجاست میشود مس اینها
باعث نجاست میشود پس مرده خواهند بود چرا که از محمد و آل محمد صلوات الله علیهم منقطع شده اند و ما بین ایشان و اینها
سده کفار فاصله شده و توجه بآن بزرگواران ندارند و منقطعند از کل حیات دارند نه و لکن هیچ جان ندارند و آنها
دفعی اموات‌اند خداوند در قرآن برای مومنین محمد و آل محمد صلوات الله علیهم ولایت خوانده بجهة آنکه برای اینها جان نیست و جان
شعاع سید الشهدا است و اینها ارتباط بسید الشهدا صلوات الله علیه ندارند بطوریکه دیروز عرض کردم پس هر چه با آن بزرگوار نزدیکتر
میشود جان او بیشتر میشود و صفات جان او بیشتر میشود و هر چه از آن بزرگوار دور میشود کدورت جانی او بیشتر میشود ادراک و شعور
و حس و حرکت او کمتر میشود لا بمثل ادراک و حس و شعور پاشنه پای تو چه نسبت دارد با گونه صورت تو یا دست تو البته حس
پاشنه پا کمتر است بجهة اینکه او دور است از دل حس و شعورش کمتر است لکن دست تو نزدیکتر است بدل و صورت تو نزدیکتر است بدل
از اینجهة حس او و شعور او و بهای او و صفای او و حرکت او جمیعاً اقوی و احسن است و شرافت بیشتر دارد پس هر عضویکه
بدل نزدیکتر است شعور او بیشتر و صفا و بها و جمال و کمال او بیشتر است و هر عضویکه از دل دورتر است البته ادراک
و بها و شرف و صفا و جمال و کمال او بیشتر است و اینها همه از خواص حیات است انک لا تسمع من فی القبور
دشمنان آل محمد لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها میفرماید دشمنان
آل محمد گوش دارند یعنی این سوراخ گوش را دارند لکن شنوا نیست اگر شنوائی صدائی باشد چنانکه الاغ هم صدا را میشنود و لکن
نمیشنود و حق سو نمیفهمند پس دشمنان آل محمد کر و کور و بی جانند از اینان و حق اگرچه گوش و چشم و زبان و دست دارند الاغ
را و شبیه همین است میفرماید ان هم الا کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون بر پشت زباله لذا بجهة
الاغ و حیوانات دارند ندارند نهایت مو ندارند مار هم مو ندارد و دم ندارند قورباغه هم دم ندارد و این ولیکن شده اینها
حیوان نشسته دو پا راه میروند میمون هم دو پا راه میرود و لشمار هم دو پا راه میرود و مرغها هم دو پا راه میروند حالا دیگر انسان دو

نیست و چیزی نیستند حیوانی هستند و پا هم دارند تنش هم لباس پوشیده سگها و تازیها هم جل میپوشانند الله عنهما هم
جل دارند پا هم دارند اینها دلیل انسانیت نیست انسان زنده بروح الله یا ایمان است و حق سو درک کنه
حق سو بیند و حق سو بشنود و حق بگوید و حق بکند و دل او با حق باشد هیچ کس صاحب روح الله یا ایمان نیست فرمود
الناس کلهم بهائم الا المؤمن قلیل المؤمن قلیل المؤمن اقل من الکبریت الاحمر و هل رای احدکم الکبریت
الاحمر فرمود مؤمن کم است مؤمن کم است مؤمن کمتر از گوگرد سرخ است آیا کسی از شما گوگرد سرخ دیده بسیار
کمیاب است پس از اینجهت بجز شیعیان آل محمد علیهم السلام کسی دیگر انسان نیست و زنده بروح الله یا ایمان نیست ان هم الا
کالانعام بل هم اضل اینها بهائمند مثل سایر چهارپایان و حیوانات نهایت دو پا دارند و اینکه دلالت میکند براینکه
اینها حیوان نیستند برای مقصود نبود همچه انسان تا اصلش بسیار شبیه آنست بیشتر میشود حیات ایمان او بیشتر میشود و هرچه
از شبیه آل علیهم السلام دور میشود حیات ایمان او کمتر میشود و دانسته و معنی حیات صفت خداوند عالم است حیات زنده و حیات
از صفات ذاتی خداوند عالم است و دانسته هر کجا نزدیکتر است حیات او بیشتر است و هر کس از خداوند دور است
حیاتش کمتر خواهد بود ببینیم آیا مؤمن نزدیکتر است یا کافر البته مؤمن نزدیکتر است پس حیات مؤمن بیشتر و ادراک مؤمن بیشتر است
نمیبینی مؤمن دقائق ایمان را ادراک میکند غیر مؤمن اشارات ظاهریه و آیات را ادراک نمیکند و اما کافر ضروریات
و بدیهیات عالم را نمیفهمد هر چیزی را که بهشت فهمید در نهایت وضوح است و مع ذلک شک در آن پیدا میشود
فخر رازی میگوید چهار صد سند در حدیث غدیر خم دیدم و لکن فی شک حاصل شد مبادا این واقع شده باشد حالا ام
بیان صحابه واضح است و نمیبیند چشم او معلوم است اینکه مؤمن نیست چشم دینی حق ندارد و مؤمن دقائق ایمان را میفهمد
این حقایق ایمانی را در نهایت خفا میفهمد اسرار ایمان را بیان میکند پس بیان اینها قدر ذکاوت دانش اینها است
نیست مگر اینکه قرب خداوند اینها بدیهیات را نمیفهمند مثل کور رنگ بسیار خوب را نمیبیند با وجود اینکه از بدیهیات است
همچنین دشمنان آل محمد بدیهیات را نمیفهمند حاله از اینجه عرض کردم بایدمعلوم شود علت آنکه این حیات در اینها نیست
و نجف

بمحض از چیزی که مناسب با این حیات نیست بهم خوردن و دولت آنها از آن میآید و از هر چه منافی با آن حیات است متألم شود
ببین سنگ اگر چیزی مناسب با او برسد حظی از آن نمیکند و اگر چیزی منافی با مزاج اوست با او برسد متألم از آن نمیشود
لکن اگر زنده باشد و حیوانی باشد اگر او را المی برسد منزجر میشود یا رم میکند یا عقب میرود یا فرار میکند و درد
احساس میکند و هرگاه چیزی مناسب طبع او با او برسد میل میکند انس میگیرد و بسوی او میآید و خوشحال میشود اینست علامات حیات
پس اگر کسی از خوبی خوشش بیاید و از بدی بدش بیاید حیات دارد بعینه مثل سنگ است هر چه میخواهی سنگ را نازش بکنی قربان
صدقه اش بروی هیچ حظ نمیکند لکن اگر الاغ باشد نیکش کردن فرار میکند معلوم است جانی دارد و از بدی بدش میآید اگر
دوا چوبش بزنی تمام بدنش و دیگر رم نمیکند از پی تو میآید علامت اینست و از نیکی کردن با و خوشش میآید
و از بدی با و میکنی متألم میشود اگر آنهم سو یا فقید پس بیک معنی یک علامت از علامات حیات ایمانی نیست مؤمن از
معاصی بدش میآید زیرا که معاصی الم رساننده جان است الم جان در چه چیز است الم جان در چیز نیست جان او با صفی که
یافت کنه هر چه جانی را قوت دهد آن چیز خیر است جان از او قوت میگیرد پس انسان اگر از معاصی متألم میشود و علامت
اینست جانی دارد و چون جانی دارد لقاء محمد و آل محمد علیهم السلام دارد پس این علامت اینست شعاع آل محمد است پس شیعه
آل محمد است پس میرود با نها آل محمد علیهم السلام میروند و میرود از آنجا آل محمد از آنجا میروند نمیبینی آفتاب از مشرق میرود
نورش هم از مشرق میرود و بمغرب که نزدیک شد نورش هم بمغرب نزدیک میشود و قتیکه فرو میرود نورش هم همراهی
او فرو میرود و قتیکه طلوع میکند نورش هم همراهی او طلوع میکند پس هر کس از شعاع آل محمد علیهم السلام شد شیعه آنها است میفرماید
انما سمیت الشیعة شیعة لانهم خلقوا من شعاع نورنا شیعه را شیعه گفته اند که از شعاع آل محمد آفریده
پس چون از شعاع ایشان آفریده شده یکروز همراهی ایشان اگر مشرق بروند یا بمغرب بروند همراه ایشان است بجا بر فرمودند یا با وی
دیگر بگو فرمودند بخیر رسید زده بکرفتار اگرفته و خدا نکرده و کنایه از اینست دو نور خدا اگرفته یعنی متعلق بنور خدا است و ماه
زده ایم و لکم محمد را گرفته ایم و شیعیان ما دست زده اند کمر ما را گرفته اند آروز قیامت هیچ خوب است کجا خواهد بود و کجا بخیر ما را
و ما شیعیان خود بود کجا خواهیم بود را وی لیکن را میشنیدم از شوق و شعف دست بر هم زد گفت دخلناها والله بخدا بهشت
شیم زیرا که در جز اینها نیست یقینا خدا اجهنم نمیرود مسلما و خیر متصدی نور خدا هم در کمر خدا را گرفته اند پس اینها بهشت نمیبرید کجا کمر خدا
نور خدا است باری آل محمد علیهم السلام ایم نور محمد و متصدی محمد و از طینت محمد آفریده اند ایشان را کجا خواهد بود معلوم است بهشت است که

برود و همچنین شیعهٔ ایشان هم از شیعیان و از دوستان قرب منزلت آل خدا ایشان را کی میرود اینها که عرض میکنم به مقصود رسیدن
نمیشود تنها باشد راه دراز طی کرده کرامت و رحمت و تعب برخود کرده از روی که کوشش هر و شنودی یا انکه ضبط نکرد تا هم
بمقصد ایشان نکنی ثواب خدا وعده که در روز قیامت نمیرسی کوشش چه خیر است بلکه تو را با این کار عذاب میکنند چرا که حجت
تمام تر میشود پس چه فایده دارد ما این اینها را عرض میکنم سعی کنید و بنا تانی باشد عزم کنید و تا انشاءالله بتوانید سعی کنید و از
هر بدی تانی بیاید هر کس از معصیت بدش بیاید بحث نیست در آتش جهنم صد هزار سال او را معذب میکنند و هنوز اول است هزار هم
عذاب میکنند و تمام میشود و نجات از برای او نیست و هر کس از معصیت بدش بیاید و از اهل معصیت بدش بیاید اگر خدا او را عذاب هم
بکند عاقبت نجات خواهد یافت زیرا که شیعه از ان قبیل است و زنده است و اهل جنت جمیعا زنده کانند نجات ایمان
و اهل نار جمیعا مرده کانند از حیات ایمانی هر کس از معصیت بدش بیاید به نیت تحفه حیات بجهت انکه مشتق از آل محمد است
علیهم السلام عداوت موقوف است از خیر و نیکی خوشش بیاید هر که از نیکی و نیکان خوشش آید و دوست است نیکان را
اگرچه خودش از نیکان نباشد و الله العظیم با محمد و آل محمد محشور میشود قسم میخورم بحق خدا که با ایشان محشور میشود بجهت قسم
خوردم بجهت انکه خود آل محمد علیهم السلام قسم خورده اند والله لو احب رجل حجرا حشره الله معه هر کس سنگ را
دوست دارد خدا او را با آن سنگ محشور میکند بجهت انکه از طینت اوست اگر چه الان سوده است نهست و نه است
معلوم است از طینت انبیا آب آتش او دوست نمیدارد از طینت اوست پس اگر کسی از طینت این سنگ نباشد این سنگ را
دوست نمیدارد و لیکن چنین سوده است نمیدارد از طینت اوست سیاهی سفید را سوده است نمیدارد از طینت اوست
پس اگر شما نیکان سوده است دارید از نیکان نمیشوید اما اگر از نیکان خوشتان بیاید نیکید مسلما اگرچه بجهت عوارض دنیا بیکیا
معصیت آلوده کنید پس علامت حیات ایمانی شما و علامت اتصال شما بحیات است از نیکی خوشتان بیاید و از بدی
خوشتان بیاید و هر کس را منع از نیکی و دوستی نیکان میکند از او بدتان بیاید علامت ایمانی همین است عرض کردم
خدا است لا هل الحب في الایمان آیا دوستی از ایمان نیست فرمودند هل الایمان الا الحب آیا ایمان غیر از حب
چیز دیگر است دیگر ایمان چیز دیگر نیست ایمان همین است عرض کردم اگر از نیکان خوشتان آید هر کس نور ا
هر به نیکی و دوستی ......

نیکان

نیکان کرد از او خوشت آمد و هر کس تو را نهی از بدی و دوستی بدان کرد از او خوشت آمد اگر چنینی بدانکه دخلی نیکانی از آل
محمد پیدا کردی و از شیعیان هیچ یکبار اتباع ابوموسی اشعری پیدا میشوند تا چیزی از ایشان میپرسی میگویند ما چه کار داریم به این کارها از آل محمد
اتباع ابوموسی اشعری پیدا میشوند میگویند ما چه کار داریم به این کارها مردم خودشان میدانند هر کسی خودش میداند ما چه
این حرفها آیا میدانی معنی انحراف چه چیز است معنی انحراف این است که ما کار با ایمان نداریم ما را چه کار با این کارها یعنی ما را
چه کار با ایمان پس مرد که تو چه کاره که کافری یا مومنی اگر مومنی با کافران باید بد باشی اگر بد نیستی مخالفت رسول خدا کرده ام
خدا کرده ان الله عدو للکافرین تو اگر با کافران بد نیستی پس تو اتباع خدا نیستی اتباع رسول نیستی بلکه اگر تو مومنی با کافران
باید بد باشی بگو ببینم این چه مذهبی است برای خودت درست کرده که گوشهٔ خانه نشستی بگویی هر کس هر کس را خوب میداند
خودش میداند هر کس هر کس را بد میداند خودش میداند این چه حرفی بود که زدی آیا ندانستی که با انحراف از مذهب آل محمد علیهم السلام
بیرون رفتی پس تو مخالفی با قرآن که دشمنی با کافران نداری از احوال هر چیز و هر کس که از او که بپرسی جواب بگوید گوشهٔ خانه ام
نشسته ام کاری با این کارها ندارم ابوموسی اشعری شده ام اینها یعنی چه تو بگو خودت چه چیز هستی چه مذهبی داری اگر مومنی بگو اینها
کافرند اگر کافری بگو اینها مومنند این ندانم یعنی چه پس بدانید که لامحاله اتباع ابوموسی اشعری داخل منافقین است که اظهار ایمان
میکنند که هر دینی شان بکند و بطور نفاق اظهار اسلامی میکنند و با همه راه میروند که اگر روزی کار بدست کفار بیفتد
کنند اینها اعانت کنند اگر یکروزی کار بدست مومنین بیفتد اینها اعانت کنند میگویند ما همه را خوب میدانیم شما
غلط میکنید سرتان را بسنگ بزنید همه را خوب میدانید پس تو یزید را نخواهی خوب بدانی امام حسین را هم نخواهی خوب
بدانی این نشد هر کس متصف بصفات امام حسین است از اتباع امام حسین است هر کس متصف بصفات یزید است از
اتباع یزید است تو چه طور همه را خوب میدانی باری برویم بر سر مطلب که علامت حیات باشد عرض کردم این که علامت

حیاتست که از نیکی و نیکان خوشت بیاید و از آمرین نیکی و مرین بدوستی نیکان خوشت بیاید و از طرف زبدی بدت بیاید
و از امرین بدی بدت بیاید از بدان بدت بیاید هر کس ترا امر به بدی میکند از او بدت بیاید هر کس ترا امر بخوبی میکند از او
خوشت بیاید اگر چنین کردی تو زنده اگر چنین نکردی تو زنده نیستی و چون زنده نیستی متصل بسید الشهداء نیستی پس از سید الشهداء
منقطع شده و هر که از سید الشهداء منقطع شد در درک اسفل جهنم خواهد رفت پس علامت ایمان شما حب اولیاست و برائت
از اعداست پس تا جان دارید در این بکوشید و الله اینها از پیش خود نمیگویم تا حدیث ندیده باشم انشاء الله نمیگویم پس اگر از صالحین
نباشی ولی دوست صالحین باشی محشور با صالحین میباشی اگر از اولیا نباشی دوست اولیا باشی با اولیا محشور میشوی خاطرت جمع باشد پس تا
میتوانی سعی در دوستی خوبان کن که خدا بواسطه اینها از تو میگذرد آیا این آیه قران را نخوانده که میفرماید ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا خداوند عالم در روز قیامت برکت نماز گذاران
شیعه از بی نمازان شیعه در میگذرد و برکت زکوة دهندگان شیعه از آنهائیکه زکوة نداده اند عفو میکند و عذاب را دفع میکند و معلوم است از
روضه خوانها مکرر شنیده اید اگر یکنفر در میان جمعی گریه کند یا از خوف خدا یا بر سید الشهداء هر که هم باشد خدا از تصدق سر آن یکنفر بهمه ترحم
میکند پس تو خود است اگر نه نماز بکنی نه روزه بگیری هیچ کار نکنی لکن دوست میداری نماز گذاران را و خشم را خود است هم داری که چرا من این صفت را ندارم
خدا از تصدق سر نماز گذاران و روزه داران بر تو ترحم میکند نص کتابست چنانکه عرض کردم علامت دیگر حیات برای آن فی الجمله مقدمه
عرض کنم اعظم مصیبتها که بانسان میرسد مصیبتی است که بمال آن میرسد و مال انسان تلف میشود و انسان فقیر و محتاج میشود این از همه مصیبتهای
دنیا بدتر است تا نان دارد هر مصیبتی باو میرسد هیچ باکش نیست لکن وقتی یکشب سر شام زمین میگذارد و نان ندارد و نمیتواند برای خود بخوری
تحصیل کند آنوقت بسیار مصیبتیست و چه مصیبت بزرگیست فقر بعد از مصیبت کفر در عالم هیچ مصیبتی از مصیبت فقر بدتر نیست از این
مصیبت که گذشتی بالاتر از این مصیبت مصیبت بدن است بازی بر میدارد فقر چیزی بود که در اموال خارجی بود که مضاف بتو بود و ضعف
شما رستم باشد دل او که غمگین و محزون است از مال بهره میبرد نه از بدن پس پادشاه دل است وقتی این مصیبت بپادشاه برسد و دل

غمگین

غمگین شود آدمی را درد طوریست که بجمیع مصیبتهای بدن و جمیع مصیبتهای مالی تن در میدهد و راضی میشود که غم دلش برطرف شود بسکه یکی مثل
یک آلت تب میکند لکن می بینی که از خوشی دارد میخندد این بجهه اینستکه دلش خوشست و دل پادشاه کل است لکن همینکه دل غمگین شد سر بزانوی
زانو میگذارد و از جمیع مالش و جمیع بدنش فراموش میکند نمیخواهد حرف بزند از این گذشته هر دردی که ترا بفغان میاورد مثلا مصیبتی بر دست
وارد آید از دست تو بدل تو که رسید دل درد میگیرد مال تو که تلف شد بدل تو اثر میکند و مال تو در بندر غرق میشود و تلف میشود
احساس درد نهر از میکند مگر دل تو اگر دل در میان نباشد بدن احساس درد نمیکند همینکه درد بدل رسید و دل خبر شد تو بفغان
میآئی و داد و فریاد میکنی پس مصیبت دل و مصیبت جان از جمیع مصیبتها بدتر است چون این را فهمیدی حالا عرض میکنم که هر عضویکه جان ندارد
علامتش اینست که اگر خاری بان عضو رود آن عضو خبر نمیشود هر کاری بسر او بیاوری وقتیکه خراب شد و جانی در او نباشد اگر جوال
دوزی باو بزنی نمیفهمد احساس نمیکند پس بایستی از مقدمه شریفه که عرض کردم که همه دردها و اعظم دردها آن دردیست که بجان
تو برسد و اما بدست و پای تو یا باحوال تو که رسید اگر چه عظیم است لکن در پیش مصیبت جان تو کوچک است چون این را فهمیدی که جان
جهان حسین بن علی بن ابیطالب است صلوات الله وسلامه علیه در تن این عالم آن بزرگوار بمنزله جانست یعنی روح الایمان در تمام این
و این عالم تمامی اعضای او و جوارح اوست پس مصیبت این بزرگوار سرایت میکند با مصیبت هر ذره عالم همه اعضای او بند مصیبتهای
سید الشهدا بواسطه اعظم مصیبتهاست از این تعجب مکن که چه طور شد که چه شد این عالم جانش سید الشهداست و از همه جای عالم خبر دارد
این جان از سر تو خبر دارد چنانکه از پای تو خبر دارد دست بزنی کند کی وقتی جان در کل تن او باشد جان از سر شتر خبر دارد چنانکه از پای
او خبر دارد چنانکه از دست او خبر دارد و همچنین امام جان این عالمست آیا نه اینست که در دعای رجب میخوانی بهم ملأت
سمائك وارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت خداوند بوجود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم پر کردی آسمان و زمین
خود را تا اینکه ظاهر شد خدائی جز تو نیست پس آن بزرگواران در جمیع این عالم هستند و در ذره ذره این عالم شامل جان
در تن حضور دارند پس چون در ذره ذره این عالم هستند مانند جان در تن هستند پس ایشان با الم جمیع شیعیان

متألم میشوند نه خیال کنی که مصیبت سید شهدا همت برای همان وقعهٔ کربلا چنین است اگر هیچو اعتقادی داری اعتقادت ناقص است
والله در مشرق و مغرب عالم هر مؤمنی که باو مصیبتی میرسد همان مصیبت سید شهداست میفرماید ان لنا مع کل ولی
اذنا سامعة وعینا ناظرة ولسانا ناطقا از برای ما در نزد هر دوستی چشم بینائی و گوش شنوائی و زبان
گویائیست پس در جمیع مؤمنین آن بزرگوار هست پس والله العلی العظیم قسم میخورم که هر کس مؤمنی اذیت برساند از جهة ایمانش اذیت
بسید شهدا رسانیده یک فحش باو بدهد والله بسید شهدا داده و هر کس یکخار بپای مؤمنی بزند والله بپای سید شهدا زده
همچنین تو خیال مکن که همان یزید و همان اصحاب یزید تنها قتلهٔ سید شهدا بند نه والله قتلهٔ سید شهدا تا امروز هستند
جمیع اعادی آل محمد جمیعا قاتلان سید شهدا بند که ایستاده اند و تیر بروی سید شهدا میاندازند امر عظیمیست والله حسین با هر کشته
کشته شده با هر مجروحی مجروح شده با هر مکروه بیننده مکروه دیده با هر اسیری اسیر شده از اینجهة مصیبت آن بزرگوار
اعظم مصیبتهای عالم شده اینکه از اینطرف از آنطرف هم عرض میکنم آیا نه اینست که مصیبتی که بدل تو رسیده دست از کار
بیافتد اگر ما هم اعضای آن دل باشیم هر مصیبتی که باو رسیده بما رسیده و ما از کار افتاده ایم علیل و مریض شده ایم
باینواسطه پس علامت زندگی ما اینست که اگر بشنویم حسین علیه السلام مصیبتی برو وارد آمده هر مصیبتی از مصیبتهای آن بزرگوار را که شنیدیم
اگر گریان شدیم و اگر مهموم و مغموم شدیم از اعضای اوئیم اگر مهموم نشدیم از اعضای او نیستیم اینست که خودش فرموده
ما ذکرت عند مؤمن ولا مؤمنة الا بکی واستعبر لمصابی من در نزد هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن ذکر نمیشوم مگر اینکه
گریان میشود و اشک او میریزد و مؤمن عضو من است و من دل اویم حالا دل او که شکسته چطور دل تو نمیشکند اگر حسین علیه السلام دل است
و دل او شکسته آیا دل تو نمی شکند البته باید بشکند یک چیزی عرض کنم از جملهٔ چیزهای مسلمی اینست که انسان و آدم عاقل جمیع اعضای
خود را فدای دل میکند سهلست تو عضو پست را فدای عضو شریف میکنی اگر تیری بیاید بخواهد بچشم تو بخورد تو دست خود را بر چشم خود میگیری

عضو شریف تو

عضو خسیس را تو حایل میکنی و فدای عضو شریف میکنی و جمیع تن را فدای دل میکنی از سر همهٔ تن میگذری که بر دلت مصیبتی وارد نیاید
آیا نمی بینی چیزیکه برای تو عار است بکشتن خود راضی میشوی که آن عار بر تو وارد نیاید میگوئی قتل بهتر از عار است انسان از سر بدن
میگذرد که جانش یکدقیقه عار نکشد ببین چه امر عظیمیست که ملالت او بدنت را فدا میکنی برای این دل پس معلوم شد که تو
دل خود ترا دوستتر میداری از تن خود اگر هیچ شد انسان آن انسانست اگر غیر از این شد انسان انسان نیست بعد از اینکه مسأله معلوم شد
عرض میکنم که پیغمبر میفرماید حدیثی درست حواس خود را جمع کنید و دلهای خود را با من بدارید که حدیث عظیمست و امر خطیرست
میفرماید لا یؤمن عبد هیچ بندهٔ مؤمن نیست اسم مؤمن بر او گفته نمیشود و ایمان بخدا و من نیاورده لا یؤمن عبد حتی
اکون احب الیه من نفسه بنده مؤمن نیست مگر اینکه مرا از خودش دوستتر دارد اگر میخواهی ببینی مؤمن هستی یا خیر اینجا
امتحان کن خود را پیغمبر فرموده لا یؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه و عترتی احب الیه من عترته واهلی احب
الیه من اهله وذاتی احب الیه من ذاته چندین حدیث بهمین طور فرمایش فرموده اند که بنده مؤمن نیست تا جان مرا از جان خود
دوستتر دارد و عترت مرا از عترت خود دوستتر دارد و مال مرا از مال خود دوستتر دارد اگر اینطور شد مؤمن بخداست و مؤمن
بمن است والا فلا اگر وقتی محبت او مردد شد میان خودش و میان پیغمبر پا بر روی پیغمبر نگذارد تا جان خود را
این چه ایمانی شد بخدا و اگر مردد شد میان عترت خودش و پیغمبر عترت پیغمبر را بگذارد و عترت خود را نجات دهد چه ایمانی عترت
شد مثل آن ملعونی که گفت اگر با تو محاربه بکنم و جنگ بکنم برای تو این زیاد عیال مرا اسیر میکند این چه محبتی است چنین کسی ایمان
ندارد به پیغمبر و همچنین اگر مال پیغمبر را و مال خودش بنا باشد ترجیح دهد مال پیغمبر را باد میدهد که مال خودش را درست بدر برد ایمان
نیاورده است بخدا تتمهٔ این حدیث خوب گوش بدهید که باید عمل کنید عرض میکنم وقتی شما مؤمنید که پیغمبر خود را بر جان خود ترجیح بدهید
و عترت او را بر عترت خود ترجیح بدهید و عیال او را بر عیال خود ترجیح دهید بعد از اینکه این حدیث را شنیدیم بچندین سند دیدیم مطا

با قرآن هم هست قل ان کان آبائکم وابنائکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون
کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره
ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بگو محمد باین مردم که اگر شما پدرانتانرا و پسرانرا و زنهاتانرا و مالهاتانرا که کسب
کرده اید و تجارتهاتانرا که از کسادش میترسید و خانها و منزلهاتانرا که در او می‌نشینید اینهارا دوستتر میدارید و اینها نزد شما
بهتر است از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا پس منتظر عذاب خدا باشید که عذاب خدا شمارا در خواهد یافت خدا فاسقانرا
هدایت نمیکند و شما فاسقید و خدا فاسقانرا ببهشت نمیبرد و هدایت نمیکند بعد از انکه فارسی آیه را هم یافتید و فهمیدید و صدر آیه را
هم مطابق با کتاب خدا دیدیم حالا بیائیم ببینیم ما چه کاره ایم امروز ببینیم آیا ما عترت محمد را بر عترت خود ترجیح میدهیم یا نه نگاه
که میکنیم می‌بینیم الحمد لله ترجیح داده ایم عترت محمد را بر عترت خود پس چشم شما روشن باد که شما مؤمنید بجهة انکه جان محمد را از جان
خودتان عیالش را از عیال خودتان مالش را از مال خودتان عترتش را از عترت خودتان دوستتر میدارید هر یک از شما سی سال چهل
سال از عمرتان گذشته و از هر یک از شماها پسرها مرده اند برادرها رفته اند مالها تلف شده و شما مصیبت همه را فراموش کرده اید
و بعد خاطرجمع شادیها کرده اید چه بسیار کسان از شما مرده اند و چون چندی گذشته یاد آنها نکرده اید و همه را فراموش کرده اید
لکن هزار و دویست سال است از مصیبت عترت آل محمد میگذرد و جمع میشویم و دور یکدیگر می‌نشینیم جوقه جوقه گروه گروه و بر پا میداریم
مصیبت آن بزرگوارانرا و بر سر و سینه میزنیم پس هان که الحمد لله شما ترجیح داده اید پیغمبر خود را بر خود و بر پدران خود و بر اولاد خود و بر زنان
خود و عترت او را بر عترت خود ترجیح داده اید امروز همه شماها نشسته اید بر دور یکدیگر پس از هزار و دویست سال برده گریبان چشمها و گریه
میکنید که از آتش زنده و این نیست مگر انکه ان شاء الله ولا قوة الا بالله بفضل و کرم آل محمد از ایشانیم و مرتبط با ایشان هستیم و ان شاء الله
از زنده دلانیم متألم میشویم بالام ایشان و الام اولیای ایشان و حمد میکنیم خدا را که از بدی بدمان میاید و از بدان بدمان میاید اگر چه بر ما
بدی باشد و اگر چه با بدان محشور باشیم بجهة امراضی که در این دنیا عارض شده است و این نیست مگر از برکت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین

مجلس چهارم روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ومولانا محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومنکری
فضائلهم وغاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم من الجن والانس من الاولین والآخرین الی یوم الدین وبعد خداوند عالم جل شانه
در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو
الرزاق ذو القوة المتین چون سخن در معنی حیات بود عرض کردم که حیات رکنی از ارکان عرش خداوند عالم جل شانه است و از برای
حیات دو معنی است یک معنی حیات حیات دنیاویست باین لفظ باید بگویم از برای اینکه عوام درست بفهمند اگر برای علما میگفتم میگفتم حیات
کونی لکن چون برای عوام میگویم میگویم حیات دو حیاتست یکی حیات دنیاوی و یکی حیات اخروی اما حیات دنیاوی این حیاتیست
که مردمان زنده اند بان میجنبند مثل سایر حیوانات و چشم ایشان چیزها را می‌بیند گوش ایشان میشنود بینی ایشان بوها را می‌بوید
و زبان ایشان مزه‌ها را میچشد و اعضای ایشان درک گرمی و سردی و نرمی و زبری و سبکی و سنگینی و تری و خشکی چیزها را میکند این
حیات حیات دنیاویست و اما حیات اخروی این نیست حیات اخروی بروح ایمانیست هر کس در بدن خود روح حیوانی دارد حیات
دنیوی دارد و هر کس در بدن خود روح ایمانی دارد حیات اخروی دارد و زندگی جاوید برای او ثابت است و داخل زندگانست و زنده
و پاینده خواهد ماند و اما حیات دنیاوی حیاتیست منقطع و تمام شدن این ایام دنیا انهم تمام میشود و اهل دنیا بجز این حیات چیزی دیگر را
نمیفهمند و نمیدانند از اینجهة خدا فرموده یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة غافلون حیات دنیا را میدانند و از حیات
غافلند پس چون اهل دنیا همین حیات دنیا را میدانند در صدد تقویت و حفظ این بر می‌آیند و دفع مکروهات از این میکنند و تمام همت ایشان
در اینست که حیات دنیا را حفظ کنند خیال دیگر ندارند بجز انکه بروم نان پیدا کنم بخورم زنده باشم لباس میخواهم برای اینکه بپوشم زنده باشم
مسکن میخواهم برای اینکه باشم در ان منزل بگیرم جمیع همتشان بر اینست که این حیات دنیا و زندگی دنیا برای ایشان باقی بماند همه همت اهل دنیا

برنیست که نجات دنیاوی را حفظ کنند زیرا که قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور وقتیکه بکافی شرفی

منعزد لشان زا اعتمادی باخرت و عتنائی بحیات اخروی و درخلوذ ندارند باورشان نشده چیز بهم اگر بگویند علی الرسم میگویند

وا زمردم شنیده اند لفظی و همان لفظرا میگویند لفظیست در دلهاشان معنی برایش نیست هر گاه بکجای خلوتی بروند

بگوشه بنشینند با دل خود سخن بگویند از دل خود بپرسند از حیات اخروی توجه دوری در دل خود که نگاه میکند می بیند در دست

چیزی ندارد و همین حیات دنیاوی را اعتقاد دارد و در صدد قوت دادن و دوام دادن اوست و اما مؤمنان که خدا ایشانرا

ترصیف بایمان بغیب کرده و اینها مؤمنان بغیب اند ایمان دارند و تصدیق میکنند بحیات اخروی و در صدد قوت دادن حیات اخروی

خود هستند و دوام حیات اخروی و سلامتی حیات اخروی را طالبند و نیز قوت میدهند و هستند قومی که طالب اینند که حیات

اخروی را قوت بدهند گرچه این خراب شود قومی از فدای این میکنند قومی این را فدای ان میکنند و چنانچه شما محتاجید بغذا بلباس تا اینکه

این بنیه محفوظ بماند و محتاجید بمسکن همچنین حیات اخروی شما هم غذا میخواهد لباس میخواهد مسکن میخواهد اگر اینها را برای ان تحصیل نکنید بنیه

ان از هم میپاشد و لهٰذا تعجب میکنم از کسانیکه بهیچ وجه من الوجوه در صدد قوت ان و حفظ ان بر نمیآیند چگونه ان حیات برای اینها باقی

میماند چرا باقی بماند چه استحقاق باید باقی بماند شما ببینید چه اسباب فراهم آورده اید برای حفظ حیات دنیائی خود چه کشتیها در دریاها

ساخته اند و چه سفر دریا و محنت دریا برای خود فراهم نیاورده اند و چه اسباب که در بیابانها فراهم نیاورده و چه سفرها و چه

صنعتها و چه کسبها معلوم است جمیع اینها برای حفظ حیات دنیاوی شماست پس چرا از برای حیات اخروی خود از پی صنعتی

بر نمیائید از پی تحصیل رزقی برای ان نیستید از پی تحصیل لباسی برای ان نیستید از پی تحصیل مسکنی و تحصیل اوضاعی برای ان نیستید و حال

انکه حیات دنیاوی شما سی سال است چهل سال است خبر هم میکنند بدیر و بدشارت دهم صاحبان مالرا و جمع کنندگان مالرا که هر چه از مال

دنیا تحصیل میکنند جهاز زنهای خود را برای دیگران درست میکنند تو که میمیری زنت اینها را برمیدارد و میبرد بخانه شوهر شوهرش خانه ثانی که

تو او را رقیب خود میشمردی و غیرت میکردی که نام او را ببرند و الان که تو سعی میکنی در تحصیل مال دنیا جهاز زنت را برای رقیب خود درست میکنی

و زن

١٠٠

پس چه سعی میکنی برای که سعی میکنی برای دختران مردم سعی میکنی برای پسران مردم اینها تصرف میشوند اینمالرا اگر اینها اطاعت کنند با ینمال تو مینی

و دست حسرت بر سر خود میزنی ای وای و ویلا زحمت را من کشیدم تحصیل مال کردم و طاعت اینها با ینمال کردند و بدرجات عالیه اینها رسیدند

و اگر از حرام تحصیل کرده باشی با زدست حسرت بر سر میزنی میگوئی وای و ویلا ایمان خود را دادم مشغول الذمه مردم شدم تحصیل مال کردم برای جهاز

زن خود برای پسران مردم و دختران مردم و فعالاً برای همینها است دخلی بتو ندارد اگر اینها معصیت کنند با ینمال تو دست حسرت بر سر میزنی که

دیدی چه کردند من اسباب معصیت برای اینها مهیا کردم برای باغیان برخدا گلوله خریدم برای باغیان برخدا اسباب و اسلحه حرب فراهم اوردم

و وقعاً معصیت همین طور است تحصیل کردم برای اینکه اینها معصیت کنند مال تحصیل کردم برای اینکه اینها بروند با ان خنبه بازی

کنند لواط کنند قمار بازی کنند پس چه حرص میزنی در جمع مال دنیا این عاقبت حیات دنیاوی است اینهمه زحمت میکشی برای مردم

و الا این لقمه نانی که تو بخوری و این پارچه لباسی که تو بپوشی و منتهای عمر خود برسی اینهمه محنت ضرور ندارد و اینهمه سفرهای دور و دراز و این

مشغول الذمه گیها ضرور ندارد و هیچ احتیاج باین اقتنات نکردن از حرام و از ربا و از معصیت ضرور ندارد و این لقمه نانی که بخوری و این

پارچه لباسی که بپوشی با دنای سعی برای تو حاصل میشود اینکه کثرت میاید احتیاج بزیاده هم که نیست اینکه حیات دنیای شما اما حیات اخرت حیاتی

جاویدان باید باشد برای انهم غذائیست که اگر بان نرسد خورده خورده ضعیف میشود و بی قوت میشود تا کم کم تمام میشود چرا اهر کرد در صدد تحصیل غذای

جان بر نمیائی تو اگر جان دوستی چرا جان را قوت نمیدهی بهمانا که ایمانتان ضعیف است همانا اعتماد بان جان ندارید همانا تصدیق بخدا نکرده اید فان

اگر تصدیق بخدا کرده بودید چرا در صدد تحصیل غذای جان بر نمیائید و این جان غذائی و علوم ال محمد است علیهم السلام خدا در قران میفرماید فلینظر الا

الی طعامه امام علیه السلام در تفسیر این ایه میفرماید یعنی الی علمه عمن یاخذه نظر کند انسان بطعام خود یعنی بعلم خود که از که اخذ میکند پس غذای

روح علم ال محمد است علیهم السلام و لباس روح تقوی است و لباس التقوی ذلک خیر لباس ان تقوی است که عورتهای روح

و عیوب انرا میپوشاند مسکن او و ولایت ال محمد است زیر سایه ال محمد علیهم السلام مسکن او را باید در صدد غذای روح و لباس او و مسکن او بر امد

تا انکه انجیات روز بروز قوت بگیرد و بر دوامش بیفزاید پس باید انجیات را تقویت کرد و التماس من بشما اینست که اینها را
علی الرسم گوش ندهید بلکه اینهائی را که عرض میکنم در دل خود جا دهید و قصد آن داشته باشید که انچه می شنوید عمل کنید
نه اینکه انچه را که می شنوید اعتنائی بان نکنید و حجت خدا را بر خود تمام کنید باری هر روی انجیات بواسطه وجود مبارک سید الشهداء
صلوة الله وسلامه علیه با نخلق افاضه شده و میشود اما حیات دنیا که بواسطه کرم ان بزرگوار است که در دنیا زنده اند و انجیات را
بایشان انعام کرده اند و در این انعام مضایقه از هیچ کافری و منافقی و ظالمی نکرده و انجیات را بجمیع موجودات انعام فرموده اگر چه هنوز
دوریم از مطلب لکن حالا جایش رسیده و عرض میکنم البته برای شما ذکر کرده اند و شنیده اید که بعد از انکه آمد سر راه حضرت را گرفت بالکه خودو
حضرت سید الشهدا آثار تشنگی را در اصحاب حر دید از تشنگی مشرف بهلاکت شده اند باصحاب خود فرمود آب بدهید باینها
و هیچ مضایقه نکرد از آب دادن بدشمن و جان اینها را نجات داد چنانچه بحسب ظاهر اینطور بود در باطن هم بجمیع کفار و منافقین انعام این
حیات دنیاوی را فرموده است و اما انجیات اخروی و ان روح ایمان را بمؤمنان انعام فرموده و کفار را از انجیات محروم فرموده بحسب ظاهر
و بحسب باطن بعضی از اصحاب باطن را در این چند روز عرض کردم و عرض هم خواهد شد که چگونه بحسب باطن حیات ایمانی بواسطه ایشان است و ولی از این دنیا
هم حیات ایمانی را ان بزرگوار انعام کرده حالا عرض میکنم تا بظاهر ببینی چگونه بواسطه سید الشهداء انجیات را بمؤمنان داده و خصوص سید الشهدا است
و اگر ان بزرگوار نبود جمیع مردم در مرگ ایمان مانده بودند همه از اصحاب قبور و موتی بودند برای فهم این عرض میکنم درست گوش بدهید اگر چه بظاهر
مثل حکایت تاریخ و قصه می آید لکن باطن ان حکمت بسیار و فواید بسیار دارد و ان اینست که قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که هنوز مبعوث برسالت نشده بودند اهل انعالم اسلام بعضی از اینها یهود بودند و یهودی که قبل از پیغمبر باشند جمیع اینها مشرک بودند و کافر
بجهة انکه مأمور بودند ایمان بعیسی بیاورند و عیسی مبعوث بر بنی اسرائیل بود یهود بنی اسرائیل بودند و ایمان بعیسی نیاورده بودند و بر کفر و ضلالت
ماندند و انگهی تغییرها و تحریفها در تورات پیدا شده بود بت پرستیها در میان بنی اسرائیل رواج گرفت و گوساله پرستیدند خلاصه مشرک شدند
نصارائی هم که قبل از پیغمبر بودند هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یکفرقه کافر و مشرک شدند و یکفرقه بر دین حضرت عیسی باقی ماندند و ممکن

ماندند

ماندند و باقی دیگر کافر شدند گفتند عیسی پسر خدا و کافر و مشرک شدند بجهة اینهم حالت نصاری از یهود و طایفه یهود و نصاری
که گذشتی باقی روی زمین جمیعا بر کفر و ضلالت بودند مجوس بودند بت پرستان و مشرکین بودند غرض جمیع روی زمین کافر بودند
و ظلمت و جهل و کفر جمیع روی زمین را فرا گرفته بود مگر آن رهبانانی که بر دین عیسی باقی بودند خداوند حضرت پیغمبر صلوة الله علیه و آله را
در همچو وقتی مبعوث فرمود برسالت بسوی زمین و آمد در میان این کفار و مشرکین و خطاب ایشان فرمود در میان اینها مدتها همین فرمود قولوا
لا اله الا الله تفلحوا و کسی از ان بزرگوار نمی پذیرفت از مردم و نه عرب جفا کار که الان از اسلام اینقدر گذشته یک کلمه حرف حالی
اینها نمیشود یکی از روز حالی اعرابهای فهم چه میشد یکی خبرهای نجدی را آن نافهمی که هیچ حرف را نمی فهمند مگر همانها که در بچگی یاد گرفته اند مثلا
صد هزار بار از پدرش شنیده پشکل شتر جمع کن یا مثلا برو موش خرما درست کن یا موش دو پا بگیر همین کلمه ها را یاد گرفته چیزی دیگر هم
نمیفهمد اینها را هم همین میگوید و مثال این کلمه ها چند تا دیگر از اینجور کلمه ها هم یاد گرفته و میگوید لکن اگر یکچیزی از محسوسات را بخواهید حالیشان کنید
بکنید حالیشان نمیشود یکچیزی از لطافت بخواهید حالیشان بکنید نمیشود شعور ندارند حالا اینطور پس ببینید در زمان پیغمبر و در ان عهد
جاهلیت اینها چه بودند و ان وقت چگونه باید حالی اینها کرد توحید خدا را که از جمیع مسائل مشکلتر است این نبوت چه می فهمند توحید
خوردنیست یا پوشیدنی شعور غیر از این نمیکند این بزرگوار در همچو وقتی آمد در میان مردم و همچو مردمی و فرمود قولوا لا اله الا الله
و ان جفائی که اینها داشتند که هر چه پیغمبر میفرمود نمی پذیرفتند و اعتنا نمیکردند زیاد که میگفت سنگی هم بر بدن اقدس شد یا مینزدند شکمبه
گوسفند یا انچه دارد بود بر سرش میریختند در مکه اذیتهای بسیار بان بزرگوار رسانیدند چیزهای عجیب و زحمتهای غریب چرا که شما
میدانید که اعظم سرهائی که بواسطه آن بنای خون ریزش میشود اینست که نسبت بجدی کسی حرف بزنند از اولش عرض کردم در نظر هم
مال دنیا خیلی عظم دارد و لکن اگر کسی بمالش تهمتی بزنند با وجودیکه مال در نظرش خیلی عظم دارد باوجود این باز نیست مثل اینکه بخودش حرف بزنند
بخودش اگر حرف بزنند این اعظم است دیگر اگر نسبت به پیغمبرش حرف بزنند این دیگر از ان اعظم است و اعظم از همه سرها اینست که در صدای

[illegible]

کسی حرف بزنند و بنسبت بخدای او بی ادبی کنند و بخدائی که او را میپرستند فحش دهند لان اینصوفیه که هستند ادعای خدائی دارند
ارشاد میکنند مردم را بخدائی خود حالا اگر کسی نسبت بخدای اینها چیزی بگوید چه میکنند حالا پیغمبر میاید خدایان اینها را باطل کند بخدایان اینها
دارد فحش میدهد میخواهد خدایان اینها را بشکند از این بود که فغان بر آورده بودند اجعل الالهة الها واحدا اینهمه خدایان را میخواهد باطل
کند و یک خدا باقی بگذارد و این بزرگوار هم بایست مردم را بیگانگی خدا بخواند این بود که این اعظم امر بود برای عرب که بیایند بگویند خدا یکیست و خدایان
اینها را باطل کند پس توحید را گفت و خدایان اینها را قدح کرد و اینها هم آنچه میتوانستند در نصرت خدای خود با پیغمبر کردند چنانچه نمرود در نصرت
خدایان خود حضرت ابراهیم را در آتش انداخت اینها هم بجهة نصرت خدایان خود آنچه توانستند با پیغمبر کردند و اذیت پیغمبر کردند و او
بهیچوجه من الوجوه از خدمت خود منصرف و روگردان و ملول نشد و لازال مشغول کار خود بود و یکی و دو تا و سه تا باین بزرگوار ایمان میآوردند
کفار که دیدند هفت هشت ده تا شدند محاصره کردند اینها را در یکی از دره های مکه و رفتند و قدغن کردند که کسی باینها نان نفروشد و آذوقه
نفروشند و تا مدتها در آن شعب محصور بودند و مدتها در آنجا بتعب و محنت و بی نانی و بی آبی میگذرانیدند و آن بزرگوار ملالت نکرد
و هی گفت و گفت و گفت تا اینکه جمع کثیری در گوشه و کنار از اطراف باو ایمان آوردند لکن خیلی که میشد نهایت صد نفر میشدند دویست
نفر میشدند قریش که دیدند کار باینجا رسیده کار باینجا که رسید عزم قتل آن بزرگوار کردند دید مفری نیست از مکه مهاجرت کرد بمدینه آمد
بمدینه که تشریف آوردند اهل مدینه اغلب یهودی بودند و آمد در مدینه خورده خورده بنای دعوت را گذارد و بعضی او را نصرت کردند لکن روی
زمین همه کفر بود تا اینکه مدتی در مدینه بهمین حالت باقی بودند آنوقت خدا فرمود مأموری بمقاتله تا حالا معین و ناصر نداشتی و حالا دیگر
یاور داری دیگر حالا اگر بخواهی بخانه بنشینی و همین مسأله بگوئی امر پیش نمیرود دین تو منتشر نخواهد شد عالم بشمشیر منظم خواهد آمد تا امر منتشر شود
حالا برو شمشیر بکش و برو پی کار خودت آن بزرگوار شمشیر کشیدند و بنای غزوه و جنگ گذاردند تا اینکه مکه را تسخیر کردند تا اینکه صدا بلند شود
و مردم باین سبب ایمانی بیاورند و لکن چون پیغمبر شمشیر کشید و بزور شمشیر جمعی را کشت و جمعی را اسیر کرد و مردم را دعوت باسلام کرد
چه بسیار مردم که از محض ترس شمشیر یا از طمع غنیمتها از طمع عزت و غلبه ایمان آورده بودند بحضرت پیغمبر از اینجهة منافقین بسیار در امت

پیدا شدند

پیدا شدند لکن در اول آن چند نفری که بودند فدائی بودند و یک یک ایمان آورده بودند فدائیهای خالص بودند کم کم دورش
جمع شدند منافق پیدا شد حالا دیگر منافقین بطمع های بسیار آمدند منافق بسیار شد و آن بزرگوار و آن سرور بهمین قناعت
داشت که بیایند بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله همین را اسلام قرار داده بود بهمین خونشان را حرام کرد یعنی بر دیگری
آنروز مسلمانان آنجور بودند و ان من اهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم و ضمناً پیدا است اینها
منافقند و لکن اینها دختر بعثمان دادند و از ابوبکر و عمر دختر گرفت صبح تا شام با اینها میرفت و میآمد و صحبت میداشت
خیر همه مسلمانان پاک بودند وقتی بنای اسلام شد همه داخل مسلمانان بودند و لکن چون بضرب شمشیر و بطمع مال مسلمان شدند
و خداوند نازل کرده بود الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين
من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين مردم خیال میکنند که همینکه گفتند ما مؤمنیم و دیگر دست
از ایشان بر میداریم و با هیچ نمیگوئیم و اینها را آزمایش نمیکنیم استغفرالله بلکه آزمایش خواهیم کرد ایشان را از اینجهة حضرت پیغمبر
بحضرت امیر وصیت فرمود که شمشیر مکش بگذار با همان سخن و همان برهان و دلیل با اینها راه برو و از اینجهة پیغمبر که چشم مبارک خود را بر هم
بر هم گذارد آنوقت دیگر اسباب نفاق از میان رفت هر چه در دل داشتند بروز دادند از که نترسیدند بمحض اینکه پیغمبر چشم بر هم
گذاشت ریختند و در خانه او را سوختند و دختر او را زدند و طفل او را کشتند و وصی او را ریسمان بگردن کردند اینها همه از آن کفر
باطنی بود که هیچ اعتنا نداشتند به پیغمبر و ایمان نیاورده بودند امیرالمؤمنین اینها را بهمان وصیت پیغمبر از روی مدارا داشت تا اینکه
خداوند معلوم شود که میخواهد فتوی برای خودش درست کند بلکه آزمایش میکند امت را تا آنکسیکه حقیقة مؤمنست از آنکسیکه از امت
بطور نفاق آمده ممتاز شود از اینست که بحضرت امیر فرمودند تو سبب آزمایش این امتی شمشیر مکش و صبر کن او هم در تب را بهم گذا

وانها هم انچه در دل داشتند بروز دادند اگر ازمایش میکرد معلوم نمیشد والا سبب چه بود که بیست و سه سال زحمت کشید
بخصیکه چشمشان بر هم گذرد چهار نفر باقی ماندند باقی دیگر کافر شدند چنانچه فرمودند ارتد الناس بعد رسول الله الا
اربعة همین سلمان وابوذر ومقداد وعمار یاسر باقی ماندند باقی دیگر جمیعا مرتد شدند بعد از انکه حضرت امیر سکوت اختیار کرد
از محاربه و مقاتله دست کشید در مجلس نصارا تشریف میبردند و همه را ببرهان و دلیل میخواستند بگردشان بگذارند و حرف با نها میزدند
مثلا میفرمودند شمارا بجد قسم میدهم ایا پیغمبر بکفش من علی را دوست میدارم ایا پیغمبر بکفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
دلیل میاورد این تدبیر را فرمود عمدا که فرمود من قسم یاد کرده ام که ردا بر دوشم نگیرم تا قرانرا جمع کنم تا اینکه اینها فرصتی بکنند بروند در سقیفه
بنی ساعده جمع شوند و انچه میخواهند بکنند معلوم است خیالی داشت والا چه وقت قسم بود و چه وقت قران جمع کردن بود قران جمعیت
احتیاج بجمع کردن نداشت مگر حضرت امیر فراموش میکرد قرانرا مگر در ایام خلافتش نمیتوانست جمع کند پس اینها اسبابی بود که از خانه بیرون نیاید
بجهة ازمایش که امتحان کند که مرتد شدنی کیست بروی کار خود اهل جهنم انچه میخواهد بکند در دورش انچه از این نجابات و از منافقان بودند همه را متفرق کرد لکن مومنان
خالص باقی ماندند بجهة انکه نور خدا پنهان نشود برهان میاوردند لکن کسی از ایشان نمی شنید مگر بطور ندرت تک تکی ایمان میاوردند دیگر باقی
روی زمین کفار و مشرکین بودند ان تکه نصاری هم که مومن مانده بودند انها کافر شدند بجهة انکه محمد صلی الله علیه واله تشریف اوردند و انها
اسلام اختیار نکردند خلاصه جمیع روی زمین کافر و مشرک بودند لکن اثار اسلام و نخلهای پیغمبر بظاهر در مسلمین باقی بود بالای گلدستها
فریاد میکردند اشهد ان محمدا رسول الله نمازی میکردند علی الرسم روزه میگرفتند و موسم حج که میشد حجی میرفتند این اسباب ظاهر اسلام
و صورت اسلام بظاهر این کفار باقی بود و اثار دین فی الجمله بظاهر بعضی بود و لکن بطور حقیقت همان چهار نفر ایمان داشتند خورده خورده
ابوبکر پی کار خود رفت عمر را خلیفه خود کرد عمر هم چندی بود و انهم رفت پی کار خودش عثمان را خلیفه کرد و بهمین طور چندی گذشت تا انهم رفت
حضرت امیر خلیفه شدند لکن حضرت را خلیفه چهارم میدانستند و مردم هم اعتمادی که بحضرت داشتند این بود که خلیفه چهارم است و اگر میخواست حضرت امیر

نزد انها

سنتی از سنتهای ابوبکر و عمر را تغییر دهد بفغان میامدند مثل نماز تراویحی که عمر قرار داده و مردم نماز سنتی را بجماعت میکردند حضرت
امیر با امام حسن فرمودند برو با نها بگو نماز نافله بجماعت مشروع نیست و بدعت در دین است تا حضرت امام حسن اینرا فرمود
قشون خود حضرت امیر فغان بر اوردند که واعمراه علی میخواهد شریعت عمر را از میانه بردارد حضرت دیدند بد غوغائیست در میان
لشکر فرمودند چه خبر است عرض کردند قشون همچو میگویند فرمودند خوب امان بر کنیها که میخواهند بکنند مقصود اینست که امر حضرت امیر
بنطور بود و همین قشونی که در صفین قشون حضرت امیر بودند پنجاه هزار قشونی بودند پنجاه نفر شیعه توشان نبود باقی دیگر همه سنی و
چهار یاری بودند و حضرت امیر را خلیفه چهارم میدانستند و بهمین با حضرت بیعت کرده بودند که تغییر سنت شیخین ندهند لکن
باز اثار اسلام در ظاهر در میان بود یکپاره نمازی میکردند روزه در میان بود باز اثار پیغمبر در میانه بود باز اینها که بودند
بیعتشان این بود که در اسلام بطور ظاهر باقی باشند اگرچه در باطن چهار یاری باشند در زمان حضرت امیر معاویه هم
بر خواست و ادعای خلافت کرد و بقوم و خویشی عثمان طلب خون عثمان خواست بکند از انحضرت مردم را دور خود جمع کرد و او را
عثمان ها کرده بود و وقتیکه عثمان مرد مدعی شد بحضرت امیر و ادعای خلافت برای خودش کرد و مردم هم که از رک چهار یاری زیاد داشتند
دور او را گرفتند و او را خلیفه خواندند خورده خورده معاویه غلبه کرد و مسلط شد بر بلاد مسلمین و بلاد مسلمین خیلی بود در زمان عمر و عثمان
بقعه بقعه شهر بشهر تسخیر شده بسیار زیاد بود و سنده بسیار زیاد بود و انطرف ترکستان و ترکیه و اینهمه ترکمانها که هستند اینها همه
در عهد سلاطین بودند همچو نکلنه نیست که این ترکمانها و ترکیه از اسلام خبری نداشته باشند در ظاهر خودشان را مسلمان میدانستند و میدانند
و [illegible] مسلمانان گفته میشوند باری جمیع ترکستان و ترکیه و ترکمان و مغولستان دیگر از انطرف جمیع نجد و حجاز و جبل عامل و نامات
و همه بلاد عربستان تا نزدیک مغرب از انطرف تا قسطنطنیه همه در دست اسلام بود اینها هم که اسلام نیاورده بودند
همه در دست مسلمانان بودند تا اینکه همه در ذمه اسلام در امدند بلاد اسلام وسیع شده دولتی در روی زمین نماند مگر انکه

معاویه برایشان فیصله شد به خیال آن برسد که معاویه همین شام تنها را داشت این بلاد جمیعا تصدیق معاویه کرده بودند از کوفه

سنی کری هم در مردم بودکی دو حضرت امیر می آمد حضرت امیر میفرمود ما هی الا الکوفة اقبضها و ابسطها

و خود حضرت در کوفه بودند تا مدتی حضرت در آنجا بود و چند نفری شیعیان او در کوفه بودند و باقی دیگر خلیفه [illegible]

[illegible] شده و از آن باب تمکین نمیکردند امر بهمین طور بود تا آنکه معاویه غلبه کرد بعد از آن همه جنگها و کشت و کشتار که در صفین شد

و خونخواهی خون عثمان را بهانه کرده و مردم را بهیجان آورده بود امر بهمین طور بود تا حضرت امیر از دنیا رحلت فرمود معاویه اینجا قوت

گرفت بلا مانع شد چندان بعضی هم برای امام حسن محقق نشد کسی تصدیق نکرد آنحضرت را مگر بعضی هم که تصدیق کردند چهار پایی

بودند با این طور تصدیق کردند که او ضعیف نمی باشد دیگر این بود که او را امام میدانستند از این جهت همینکه معاویه بنای عداوت

با امام حسن گذارد هیچ قشون بود حضرت را میگذاردند و همه میرفتند پیش معاویه و دور امام حسن کسی نماند مگر آنها که بعد از

[illegible] یا پنجمی هم همین طور شدند دیگر باقی میرفتند بطرف معاویه معلوم است ایمان که نداشتند میرفتند لکن باز آثار اسلام

در میان مردم بود و خورده خورده تشیع هم در عالم بیشتر شده بود [illegible] تشیعی [illegible] برسرشان همین طور شیعها بودند

که با امام حسن میگفتند السلام علیك یا مذل المؤمنین تا کی در خانه نشسته برخیز بیا از خانه بیرون این طور اعتراض

بر آنحضرت میکردند لکن شیعیانی هم که کاری دست دین دینی و مذهبی داشتند در عالم بودند کم کم زیاد شده بودند لکن

بعد از آنکه امام حسن دید کسی ناصر او نیست معین نیست روزی رفت بالای منبر خطبه غرایی خواند و مردم را بجهاد خواند

و طلب یاور کرد همه مجلس سر پایین [illegible] بیست نفر برخاستند و عرض کردند ما مالک نیستیم مگر

جانهای خود را دیگر احدی یاری ننمود

وقتی

١٠٤

وقتی دید امر این طور است بنای مصالحه را گذارد با معاویه من تمکین کردم و تو خلیفه باش [illegible] در گوشه خانه نشستم [illegible]

باشد که کسی نمیگذارد کاری داشته باشد معاویه هم روز بروز کینه اش زیاد میشد لکن کینهای بدر و جد در جاهلیت داشت آل ابو سفیان

در دلشان بود خورده خورده اینها قوت گرفت و حالا هیچکس نمی تواند کاری کند [illegible] کاغذی [illegible]

به عمر نوشته بود به معاویه نصیحت [illegible] قسم [illegible] ایمان نیاورده [illegible]

اینها دشمنان خدا ایمان نیاورند [illegible] نمیتوانید اینها را از روی زمین براندازید ولکن نمیتوانید مجاهده کنید با عداوت با ایشان بلکه

با ایشان با شمشیر خودشان جنگ کنید با ظاهر اسلام با اینها عداوت کنید این کاغذ را معاویه داشت تا پسرش یزید رسید

امر پیش همین طور شد عبدالله عمر فریاد و فغان برداشت [illegible] یزید کافر ذریه پیغمبر را کشته و عیالش را اسیر کرده از دین بیرون رفته

جمعیتی از مردم را با خود جمع کرد خواست انتقام خون حضرت را از یزید [illegible] بکشد یزید خبردار شد عبدالله عمر جمعیت

بهم زده و دارد میآید با تو جنگ کند و انتقام خون حسین را از تو بکشد گفت نقلی نیست [illegible] ابی عبدالله گفت

نقلی نیست خون حسین است [illegible] فورا [illegible] عبدالله را طلب کرد و او را بخلوت برد و با هم نشستند یزید گفت میخواهی [illegible]

عبدالله گفت این کار [illegible] حسین را کشته یزید گفت مرحوم والد شما عمر نوشتهای به خط مبارکشان اگر ببینید [illegible]

گفت بلی [illegible] آوردند [illegible] بوسید و بر سر گذارد [illegible]

گشود و [illegible] کاغذ بیرون آورد و [illegible] بر سر و چشم خود مالید [illegible] عبدالله عمر [illegible] خط

والد مرحوم شما است [illegible] گفت [illegible] و اگر [illegible] خواندن [illegible] قسم بحق عزی قسم بحق [illegible] تنها

قسم [illegible] ایمان نیاوردهام شما هم [illegible] اینها را از روی زمین براندازید لکن با شمشیر خودشان [illegible] جنگ کنید [illegible]

کاغذ را تا آخر عبدالله عمر [illegible] گفت صدق ابی آرام گرفت از پیش یزید [illegible] بیرون [illegible] گفت شما بروید [illegible]

آنچه که موافق قاعده بود مقصود این بود [illegible] ایمان [illegible] معاویه

بچه و صیت [illegible] ذریه پیغمبر [illegible] مدینه رسید [illegible]

همه [illegible]

بودند که از جانب ایشان عذری خواست گفت تقصیر از انصار [illegible] استقبال [illegible] چون انصار [illegible] با معاویه عتاب [illegible] و قریش
کرد که بو طلحه را با ایشان زد و گفت شترهای آبکش شما چه شد بو طلحه را با ایشان زد یعنی ایشان را [illegible] بود ایشان را [illegible] قبیله
از بزرگان انصار بود پدرش هم از بزرگان انصار بود این طعنه را از معاویه شنید بر او گران آمد گفت ما شترهای راویه مان را
در جنگ بدر و حنین که با پدرت دعوا میکردیم تلف کردیم بضرب شمشیر ما تو و پدرت ایمان آورده اید اگر آورده باشید شترهای
راویه مان در آن جنگها تلف شد از آنچه ما قهر شدیم معاویه از حرف [illegible] گفت با خلیفه [illegible] این طور حرف میزنی [illegible] پیغمبر خدا
بر ما منت گذاری [illegible] ما قبیله قریش ایمان آورده اند چنین نیست [illegible] او و قریش بر تو منت دارند [illegible] آیه [illegible]
میخواهی بر ما منت گذاری قیس از این حرف کج خلق شد گفت تو خیال میکنی [illegible] پیغمبر بر جمیع سیاه و سفید عالم [illegible]
نبی کار است دخل بشما ندارد بلکه قریش شما و ایمان شما [illegible] آوردید [illegible] ابیطالب بود و با شما محاربه کرد [illegible]
بنده [illegible] فضایل حضرت امیر ذکر کردن و آیاتی در شأن حضرت امیر رسیده بود خواندن و [illegible]
از پیغمبر در باب حضرت امیر شنیده بود خواند معاویه از این حکایت خیلی درد کرد [illegible] به اوضاع [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] آمده اینجا [illegible] در میان این همه استقبال قیس این طور [illegible] مفتضح و رسوا کند به اوضاع [illegible] گفت تو [illegible]
[illegible] میکنی یا از خودت گفت از خودم [illegible] به اوضاع [illegible] کاغذ نوشته به اطراف [illegible]
در هر جایی از [illegible] فضیلتی از علی بن ابیطالب ذکر کند او را [illegible] تنبیه کنند و قدغن کرده دیگر کسی فضایل علی بن ابیطالب
[illegible] هر جایی از بلاد [illegible] هند و سند [illegible] ترکستان و ماوراءالنهر حجاز مغرب شام [illegible] تصرف او بود همه جا
کاغذ نوشت [illegible] هیچکس مرخص نیست [illegible] فضایل علی [illegible] کاغذ رفت باطراف جمیع بلاد [illegible] صاحب منصب [illegible]
بر شأن رفت چون در میان [illegible] قاضی و شیخ الاسلام و [illegible] جمعه [illegible] امیر [illegible]
[illegible] قاضی ها و شیخ الاسلام ها و [illegible] جمعه همه گفتند سمعاً و طاعةً رفتند بالای منبرها تملق معاویه را
گفتند لعن کردن بحضرت امیر [illegible] شیعیان کردن [illegible] فضایل [illegible] در اطراف عالم [illegible] منتشر کردن
ببینید چه [illegible] شیطان در دل معاویه [illegible] چون [illegible] ابن عباس نشسته [illegible] هاشم [illegible]

ترسیدند

نشسته اند همه بجهت تعظیم او برخواستند ابن عباس نشست معاویه از این کج خلق شد با ابن عباس گفت برای چه پا نشدی [illegible]
کرده ایم و از فضایل علی کسی نگوید و هر که [illegible] هر که از دوستان علی در ولایت ما باشد او را بگیرند و اذیت کنند ابن عباس گفت [illegible]
گفت و حکم کرده از آن کینه های شر است [illegible] در دل داری [illegible] صفین است معاویه گفت خون عثمان شهید [illegible] خواستم از علی بگیرم
و شما [illegible] عداوت [illegible] ابن عباس از این حرف [illegible] پیش آمد [illegible] فضایل علی بن ابیطالب ذکر کردن گفت حضرت امیر قاتل عثمان
نیست و خونخواهی عثمان [illegible] کار [illegible] خون عثمان [illegible] از جمله [illegible] با معاویه [illegible] اگر خونخواهی
عثمان [illegible] عمر [illegible] کشته شد و [illegible]
قدم و خویش با عثمان داری [illegible] عمر [illegible] و عثمان [illegible] مسلمانان [illegible]
چه مسلمانان او را کشته [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] حضرت امیر [illegible] معاویه گفت [illegible] ما قدغن کرده ایم [illegible] فضایل حضرت امیر [illegible] گفت تو
[illegible] ما قرآن نخوانیم گفت [illegible] قرآن بخوانید [illegible] معنیش [illegible] معنی قرآن [illegible] چه بگوییم گفت هر طور
[illegible] معنی میکنند معنی کن گفت قرآن در زمانه ما نازل شده حالا [illegible] معنی [illegible] از یهود [illegible] بپرسیم گفت [illegible] قرآن بخوان
و معنی [illegible] معاویه گفت [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ده هزار [illegible] ابن عباس [illegible]
بجهت ائمه [illegible] و آیه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا در شأن او نازل شده [illegible]
را [illegible] معاویه [illegible] هر کس از شیعیان علی بن ابیطالب در هر جا
[illegible] شهادتش را در محکمه قبول نکنند [illegible] این طور [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شهادتش را قبول نکنند [illegible] شیعه علی است [illegible]
و شهادتش را قبول نکنند اگر وظیفه و [illegible] از زکوة و غیره دارد از او منع کنند و دیگر [illegible] شیعیان امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] جایزه ها و [illegible] انها را منع کنند و اسم انها را از دفتر بیرون کنند [illegible] گفت هر کس [illegible] در فضیلت عثمان

بگوید او را جایزه و انعام دهند مردم بنا کردند احادیث در فضیلت عثمان جعل کردن هر صحابی جعل میکردند می‌آوردند و [illegible] میگرفتند
خلق میگرفتند احادیث فضایل او هم در [illegible] نبود کسی نگوید و نخواند تا یک کسی لب بای احادیث تر میکرد [illegible]
[illegible] شیعه و اولاد آزار میکردند مثل حالا که تا یک کلمه از فضیلت امیرالمؤمنین گفتن [illegible] آدم [illegible]
احادیث در ترک شد ان احادیث را هم در فضیلت عثمان جعل کرده بعضی جعل کنند و آوردند تا اینکه کتابها شد و معاویه امر کرد
که بچه‌ها را در میان مردم نشر کنند و اطفال در مکتب‌ها آنها را بخوانند اطفال بر اینها بزرگ شدند [illegible] فرموده
[illegible] میکنند دنیا تا دنیا [illegible] پیش الله هم دنیا تا دنیا کوفه و بصره بود جای دیگر هم [illegible]
[illegible] کتابها هم شهرت که کم کم [illegible] ضروری [illegible] شد [illegible] کتابها بزرگ شده در مکتبها خواندند کم کم
فضایل امیرالمؤمنین از میانه کم شد فضیلت عثمان زیاد از آنقدر حدیث جعل کرده معاویه [illegible] که کوفه حالا دیگر [illegible]
[illegible] هر کس حدیثی درباره ابی بکر و عمر بگوید او را انعام بدهند جایزه بدهند صله باو بدهند بنا کردند [illegible]
حدیث جعل کردن [illegible] و میگفت پیغمبر [illegible] فرمود مثل ابی بکر در این امت مثل [illegible] است یا اینکه فرمود عمر [illegible]
یا اینکه عثمان [illegible] هذه الامة بنا کردند فضیلت جعل کردن و در میان مردم منتشر کردن اینها هم درست شد و شهرت گرفت
اینکه کار بجائی رسیده بود [illegible] جرأت ابراز [illegible] اگر یک کسی میخواست ذکر فضیلت علی
[illegible] اگر میخواست حدیثی برای رفیق خود بگوید و او را هم [illegible] بطور یقین [illegible]
[illegible] آنوقت میگفت پیغمبر درباره حضرت امیر [illegible] فرموده اگر چه [illegible]
[illegible] در فضیلت حضرت امیر بگویند تا [illegible] میکردند [illegible] تقیه میکردند از اولاد [illegible]
تقیه میکردند [illegible]
میکرد و اظهار تشیع بکند [illegible] عرض کرد [illegible] دختر چهار [illegible]
گفت [illegible] دختر چهار ساله [illegible] و جرأت نکردم با او بگویم تو از اولاد فاطمه و [illegible] از اولاد فاطمه
و گفتم مبادا [illegible] بگوید بگیرند او را بکشند وقتی کار باینجا رسید ظلمت کفر فرا گرفت عالم را در عالم

اسم علی نماند کسی پیش حسن باشد نماند کسی پیش حسین باشد نماند عالم ظلمانی شد وقتی سیدالشهداء صلوات الله علیه دید
کار باینجا رسیده این امری است دیگر غیر از صبر [illegible] لکن زمان [illegible] کم است ظلمت [illegible] عالم را فرا گرفته
[illegible] حضرت سیدالشهداء با امام حسن عرض میکرد چه قدر خوب بود کار پیش میرفت اگر دلها را تو داشتی [illegible]
[illegible] اگر [illegible] کار پیش میرفت خدمت وقتی حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه دید کار باینجا رسیده امر کرد در میان
در میان بنی هاشم و صحابه [illegible] هر کس حج کرده و هر کس حج نکرده امسال حتماً باید بیاید بمکه [illegible]
از صحابه پیغمبر [illegible] بعضی صحابه هفتصد نفر بیشتر جمع شدند بحج رفتند بعد بمنا آمدند [illegible] رفتند جمع
در میانه آنها برخواست حضرت سیدالشهداء خطبه خواند و فرمود ای اصحاب شما می‌بینید این طاغیه یعنی معاویه کار را بکجا رسانده
می‌بینید چگونه [illegible] ازمیان برداشته [illegible] می‌بینید [illegible] شما [illegible] جمع [illegible]
[illegible] اگر راست گفتم تصدیق کنید اگر دروغ گفتم بگوئید دروغ است و اگر راست گفتم التماس [illegible]
[illegible] رفتید بقبیله‌ها [illegible] برگشتید از هر کس [illegible] جمع [illegible] انها را [illegible] فضایل پیغمبر
درباره حضرت امیر فرموده آیاتی در شأن آن بزرگوار نازل شده [illegible]
چه شنیده‌اید میگفت [illegible] پیغمبر چنین میگفت یا اینکه [illegible] میگفتند ما از پدران شنیدیم یا از [illegible]
در چنین فرموده پیغمبر همچو فرموده [illegible] قضایا گفتند [illegible] صحابه هم همه [illegible] همه گفتند شنیدیم از پیغمبر
[illegible] فرمودند تصدیق کنید [illegible] عرض کردند [illegible] اقوام و عشیره خود [illegible]
آنها را نقل کنید [illegible] معاویه رسید و معلوم است [illegible] معاویه رسید [illegible]
که وقتی [illegible] روزها [illegible]
در جمیع بندگان [illegible] آزاد باشند اگر [illegible] پیش [illegible] بروم [illegible]

فراوان زیانها کرده است بود و والی مدینه این خبر را برداشت نوشت بمعاویه او هم این خبر را شنیده حکایت ساز اهم
پرسیده بود نوشت بحاکم مدینه در خصوص گرفتن بیت المال سو تو با عبد الله زبیر و گذاری این فرمان معاویه وقتی رسید
حاکم مدینه عبد الله را طلبید و جمیع بیت المال را بود و گفت عبد الله زبیر هم بیت المال را با همه قوم و خویشان
خود داد و مضاعف آنچه برای همه داده بود و برای خود برداشته بود فرستاده است لاجرم مروان دید به او صاحب شد
عبد الله را طلبیده فحش بسیار داد و او هم فحش داد بمروان گفت یا ابن الزرقا فی کمترین سو بمیته هم در تو را
بکیرم ای کمترین در پیش از تو و از قبات غریزتر است این دعوای ما با هم داشتیم دعوای قوم و خویشی بود و میان خویشان
بود چه قدر تماشا داشت مروان بو نوشت نوشت بمعاویه و عبد الله این کار را هر روز ما داد فی الفور برداشت معاویه کاغذی
نوشت بمدینه بوالی مدینه با یزید نامه چنین سو بیعت طلب کن خویش ملعون این کار را در نامه جات خویش که
نوشت از حسین بیعت بگیرد بیعت کنند با یزید پلید با اینکه او از همه بدتر او طغیانی کرده و راضی شد از حسین بگیرد
در صورت بیعت مکنم نگو با عبد الله بیعت کن لهذا نه در کاغذ رسید مروان آمد خبر داد حضرت سو کاغذ معاویه
فرمودند من نیست در بیعت پنهانی فرض نمیشود عرض کرد با فرمودند قبول اجماع است فی فردا بیائیم در مسجد لشکر او هم
معلوم هم تمام شعلی لعنه حضرت نوبت قبر حضرت پیغمبر تشریف آورد حضرت خوف نمود هر کس بیاید فرستاده اند
هر کس نمی شناسد بگوید تا بشناسد به او که من پسر فاطمه دختر پیغمبر خدایم این مسجد ما پیر روز بود پیغمبر صلی الله علیه و آله
در نمازهای است خود مداد پیش خود بود او میکرد و تمام هم مدا بیش تبرک بر پیش خود بود این میکردید حالا چه فلان شده است
میکنید در مسجد کشند عبد الله زبیر در مسجد نماز میکرد از مسجد رو بکه برگفته همه کفار بعبد الله میکردند عبد الله در
بیاید قدر و زبان است از جای خود برخواست و آمد و دست پای حضرت را بوسید و معانقه کرد و گفت شرط که
بیوم بیعت نداری من دارم همه آمده باشند اگر بیدم کنم همه بندها بخود بر آمده کفهم و معانقه کرد و حضرت صلی گفته و از
هم چه شده عبد الله با خود گفت چنان در مدینه نیست لوازم شد و رفت و با معاویه هم خیال که کرده بود در

نکنم هم نهایت خرام را از حضرت مدخل کنم معاویه حقه او زیاد شد تا آنکه وقت وفات او در رسید لشکر خود
یزید را بجهه وصیت طلب کرد گفت ای یزید فتح کردم تمام روی زمین را همه بطرف تو ذلیل کردم در تمام شهرها از
سه کس بر تو بترسم مبادا ما حاصل ریشه تو را بکنند و کرده اند این بجز این دعا کار در جمیع مملکت تو غیر از این سه نفر
کسی نیست و لکن معالجه از او براری تو بکنم یکی پسر زبیر عبد الله عمر است فقط او مومن است ظالم پول پرست او
بهشت مقتدای برگزیده دیگر از آنها عبد الله زبیر است اگر بر او دست یافتی بند از بندش جدا کن او با تو بیعت
نخواهد کرد و آن حسین میانه پسر پیغمبر است حالا همه اهل عرف ولی منحرف حالا نیز کنند آن
قصد در دل دارد نمیدانم پسر پیغمبر است یعنی چه معنیش این بود یعنی چه بود و تمام دلم او را نمیکرد
او را پیروی کنند گفت میدانم پسر پیغمبر است میدانم گوشتش از گوشت پیغمبر است پوستش از پوست پیغمبر است یعنی
ملتفت خود باش و لیکن بر این عرض کردم مقصودش از این حرف این بود آنکه وقتی مروان کاغذ نوشت بیعت از حسین بن
علی برای یزید پسر خود بگیر اگر حسین بیعت کرد فبها و الا مبادا بگیری از طرف زبیر و مادر او که از او برادر طلحه
اینجا روانه کن مروان هم آمد همین نوشته را حضرت عرض کرد فرمودند اگر بیعت نکنم چه میکنی عرض کرد سر تو را
جدا میکنم فرمودند اگر شجاعان قریش بگذارند دیده به او صحبت است که نشد معلوم است معاویه چه خوش این را
فهمیده آورده و الله یزید عزت یکند معامله نوشت حالا یزید میگوید با او سلوک کن با نجوی سخنان نمیخواهد با او
بفهماند مردم رو بحضرت جمع میروند نوشته خود باشد چه وقت رسید بنهاد کار با نجا رسید و دیده چاره
نیست بجز اینکه آب نمی فهم آورده ایشان سود عالم نیز کند محو طرز کشته گردید معالجه کنم با سر امیر
کم اینکه جهات متعلق در میان آورد تا کار فرد نیز و موافق و منافق درست و همه بفهمند اینها کافر
بوده اند و بعد از اینهمه نشد مگر همین حکایت نقیه ام در کو حضرت بنو این کار را که تا حالی

مردم بگوید کفر انها از چه در کدام ملت و در کدام دینی در ملت یهود و نصاری محرم رقم شده که صغیر جایز است
معلوم است که ذمه از ایشان اندیشه نمیکنند و باکی ندارند و اکنون میدانند که پدر ربد خداست و میدانند
پیغمبر ثانی در باب او وصیت فرموده بود یا نه باوجودی که فرزند شیرخوار او را تشنه بکشند معلوم است
کافرند در کدام ملت روا است که این پسر هنوز مکلف نشده و بحد بلوغ نرسیده او را و او را بکشند
او را چنین بکشند و چگونه قطعه دل آدم کباب میشود از جمله انها یکی آنکه حکایت قاسم بن حسن آن
بزرگوار که بحد بلوغ نرسیده طفلی بود بعد از آنکه همه اصحاب شهید شدند که حضرت عم بزرگوار خود استدعا کرد
و با عماه مرا رخصت جنگ بده حضرت جمال نعت او را فرمودند تو طفلی مکلف نیستی جنگ کن و صغیری
و بر صغیر تکلیفی نیست بچه بنا کرد گریه کردن و جزع کردن حضرت امام حسین او را در بغل گرفت حضرت بجهة
برحم براو و او هم از راه خصوص بعم بزرگوار خود بقدری گریستند که از غش بکلی انها عارض شد بعد از آن در کمال
آن قاسم فدا روی دست و پای امام و هی دست و پای آنحضرت را می بوسید و التماس میکرد که از برو و جان
خود فدای تو کنم بقدری استدعا کرد که حضرت دید چاره نیست و الا چه از بخت مقدر شده و در علم خدا است آنحضرت
برخصتش گفت راوی میگوید وقتی میبایست که دیدم یک طاق پیراهن بود معلوم است که از عریان لباس زیاد بتن او نبود
یک طاق پیراهن بود و یک لنگ بکمر داشت و کانه پیش چشمم است نعلینش بند چرمی پایش بود بچه بود که
بو نیه نعلینش پایش بود باین ترکیب آمد میان میدان بنا کرد رجز خواندن بچه است لکن نسل امام است رجز خواند
و بر انها حمله کرد و بنا کرد معارکه با انها بقدر قوت بازوی او شجاعت را بارث داشت و خنجر را
بقدر سینه و آن عادی حرمخوار که او را گرفته بود که از آن منافقین گفت [illegible] بروم و مادرش را بعزاش بنشانم
داد و دیگر منافقی دیگر گفت او را رها کن گفت اگر پای تا سر شمشیر زنند فرود [illegible] لعین او [illegible] شمشیر
دارد و کشته [illegible] و شمشیر [illegible] و دید که بما زند طفل شمشیر [illegible] و او از اسب در آمد

وان بزرگوار

بسر می نمود
وان بزرگوار در آن حال فریاد و اعماه برآورد باز اینجا چیزی که آدم آتش میگیرد همین جاست میخواهم عرض کنم آدم
دلش کباب میشود آن منافق نشسته بر سینه طفل از زینب چه کند لا چنین هم عمو سوار اسب بشتاب بربالین نمید
برادرزاده دید آن ملعون نشسته میخواهد سر قاسم را از بدن جدا کند شمشیر بدست او زد و دست نحسش را از [illegible] جدا کرد
آن ملعون عمر سعد از وی بود فریاد کرد چنین برگشت اینهم قوم و خویش بسیار داشت همه یاری او بیرون آمدند و جنگ
مغلوبه شد در همین جا تماشا کنید که چه طوفانی برپا میشود چه غباری برمیخیزد در همین موضع بنا بر جنگ مغلوبه شد و حضرت
هی حمله میکرد و ایشان از وی زور آورده بعضی هم عمر را از جنگ حضرت خلاص کنند این طوفان و این غبار چاک بر سر
ده همه هم جنگ بر روی جسد کم بود این غبار با نعل اسبها معلوم است دیگر چشم چشم را نمی دید جنگ مغلوبه بود و چه
نازک طفل در زیر دست و پای اسبان پامال شد تا اینکه حضرت سیدالشهدا علیه السلام این قشون را شروع کردند متفرق
کردند وقتی قشون متفرق شدند و غبار آرام گرفت دیدند این طفل در زیر دست و پای اسبان دارد جان میدهد
ولکن سر بالین حضرت با و رسیده دید دستی و پائی از او حرکت میکند دید پامال شده اینحالت بر او بسیار گران آمد فرمود
نوردیده برحمت دشوار است که تو او را بخوانی و جواب ندهد و چون جواب بدهد یاری او بکار تو نفعی نبخشد فرمود از زحمت
خدا در رسیده آن جام حیدری تو را با لب تشنه کشته و حال آنکه حیوانات دریا آب سیر آب [illegible] راوی میگوید دیدم او را
برداشته در بغل خود گرفته و لب به سینه چسبانیده و روانه شد راوی میگوید دیدم پاهای قاسم بر زمین کشیده میشد
و بر زمین خط می انداخت و او را آورد و در کنار کشتگان اصحاب خوابانید

تمت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ومولانا محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم ومنکری فضائلهم وناصبی شیعتهم اجمعین من الجن والانس من الاولین والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شأنه در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین سخن در این بود در تفسیر این آیه شریفه که ایمان روح است در تن اهل ایمان و زنده کسی است که مؤمن باشد و هر کس روح الایمان ندارد زنده نیست بجهة آنکه در راه حق موصوف بصفت موتی است چنانکه چشم مردگان نمی بیند چشم اینها هم حق را نمی بیند و چنانکه گوش مردگان نمی شنود گوش اینها کلمه حق را نمی شنود چنانکه اعضای مردگان حرکت [illegible] اعضای اینها بخیر و براه خیر و براه حق حرکت نمیکند و هکذا اهل صفات مردگان دارند اهل ایمان در راه حق و در راه دین همان صفات طبیعیه دارد اگر چه در راه باطل چشم او ببیند گوش او بشنود اعضای او حرکت کند از آن جهة خداوند عالم ایمان را حیات قرار داده نمی بینی میفرماید استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی اگر پیغمبر شما را بسوی حق میخواند شما قبول کنید از او بجهة آنکه او شما را میخواند بسوی آن چیزی که سبب زندگی و حیات شما است از او بپذیرید آنچه را که او دعوت میکند شما را تا آنکه شما را زنده کند و شما را حیات جاودانی ببخشد پس آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله آورده او سبب حیات خلق است و حیات اخروی و حیات جاودانی هر کس پذیرفت از او پذیرفت زنده شد و هر کس از او نپذیرفت داخل مردگان خواهد بود سخن در این بود و میخواستم بگویم از جهة دعوت پیغمبر و شریعت پیغمبر است بواسطه سید الشهدا صلوات الله علیه در عالم منتشر شد و او سبب حیات کل خلق شد سبب حیات اخروی جمیع این خلق مؤمنین شد آیا نشنیده اید این حدیث را که در روز محشر مؤمنان هزار صف میشوند و نهصد و نود و نه صف آنها بواسطه سید الشهدا صلوات الله علیه

ببهشت خواهند رفت

ببهشت خواهند رفت و نجات خواهند یافت و آن یک صف دیگر سید الشهدا سلام الله علیه و بر آباء طاهرین علیهم السلام بهم شفاعت میکنند و نجات میدهند غرض این است که جمیع آن هزار صف نجات می یابند وحیات ابدی بواسطه سید الشهدا صلوات الله علیه پیدا میکنند سخن در این بود و در اینجا دیروز قدری عرض کردم تتمه این سخن را اگر خدا بخواهد امروز عرض کنم ولی جمیع شما انشاء الله توجه تام خواهید کرد و دل بدهید [illegible] ذخیره ای برای خود درست کنید و توشه مضبوطی برای خود ببندید از این [illegible] پیش عرض میکنم چرا خلق را خداوند عالم جل شانه خلق کرده خداوند حکیم است باید بطور اختصار بگویم تا مطلب فی الجمله بسر و صورت بگیرد و الا اگر مطلبش باید ده روز طول بکشد خداوند عالم خلق را آفریده و خداوند حکیم است و حکیم کار لغو نمیکند پس خلق را بعبث و لغو نیافریده ما راضی نیستیم کارهای لغو کنیم خدای حکیم چگونه کار لغو میکند این آسمانها باین عظمت و این خلق روی زمین را بلکه هزار هزار عالم را خداوند عالم بنا کند بی سبب بی جهة بی حاصل [illegible] چگونه میشود پس خداوند حکیم این خلق را بلغو و عبث نیافریده پس برای خلقت این خلق فایده ای است و فایده آن این است که اینها را خداوند آفریده که بحیات جاودان و نعمت ابدی سرمدی برسانند و اینها را صاحب قدرت کند و صاحب نعمت و ثروت کند دائما و دائما بجود و فضل خود سیل بر اینها بریزاند و دائما رزق بدهد و دائما او جواد باشد و سائلین از او طلب کنند و او عطا کند تعالی هم [illegible] در حدیث قدسی هم خدا فرموده میفرماید خلقتکم لتربحوا علی وما خلقتکم لاربح علیکم میفرماید شما را خلق کرده ام که شما از من منفعت ببرید و بشما کرم کنم شما را خلق نکرده ام که من از شما سودی ببرم منفعتی از شما بمن برسد پس همان شعر فارسی که گفته من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم شعر صحیح درستی است و آن جودی که مقصود خداوند بود رسیدن خلق بحیات ابدی بود حالا اگر خداوند بجمیع مردم یکسان بدهد یا تفاوت بگذارد در میانه آنها اگر بجمیع مردم یکسان بدهد از عدل و انصاف نیست

اگر آن خلق بوده صاحب صفات حمیده و صاحب خصال کریمه و صاحب علم و فضل باشد اولیا ان

فاتوها جرم کار بد عمل کرده از او بیاید یش هم کند و بهره حیات طلبی نه و بهره قدرت و نعمت

و عزت نه نیز از عمال نیست ظلم به یکدیگر میشود اگر یکی را مساوی با دیگری کند جفا و ظلم به یکی میشود

و کسی داده که آنچه مستحق نیست داده و در این مقام نکته ای پیش خدا کسی نخواهد بود و خدا احسن الخالقین است

در یک و بیش او کسی نباشد پس خداوند میزان و اندازه قرار داده و شریعتی در میان گذارده و در میان

قوم قرار داده و هر کسی در میان آن است که میزان شریعت است هر کس در میزان درست آمد با شریعت عمل کند

مستحق دیدن آن نیست هر کس نکرد مستحق نیست شریعتی قرار داده که از او با پیغمبر و خبر قرار داده هر کس در هر زمانه

باشد اولیا را به حیات طلبی نه و باری مقصود نه بوده از شریعت و این دین است خداوند عالم در میان

مردم گذارده و لکن این شریعت بیجهت بیسبب و بیجهت و بی مناسبت نیست بلکه آنچه امر شده صلاح عباد

در آن بوده و هر چه نهی از آن شده فساد عباد در آن بوده آنچه امر شده خیر است و آنچه از آن نهی شده شر و بد است

پس خداوند عالم از راه رحمت خود پیغمبران را فرستاده و ما را به خیر و صلاح و شر و فساد خود آگاه فرموده است

پس شما منت گذارید بر پیغمبران میگویید ما ایمان آوردیم و شما هرچه گفتید شنیدیم یمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا

علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین اگر کسی تو بگوید طبیب تو بگوید زهر است مخور و تو

نخوردی آیا منت میگذاری بر طبیب و میگویی زهر مخور اطاعت کردم و نخوردم و هلاک نشدم یا ممنون طبیب بوده

از خوردن زهر منع کرده و تو را نجات داده و الله همین طور است ممنون پیغمبر و ممنون خدا باید بود که خیرات را به تو گفته

و ما را از شرور نهی کرده اگر موفق شدیم له الحمد و المنة و اگر عصیان کردیم بد است از برای خود است خود به خود ظلم کرده ایم

ان الله لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون پس صاحب دین و صاحب شریعت نیست نفعیه عرض میکنم

نکته ای از

نکته ای نجات است این عرض کردم تو شنیدی بر و این است صاحب دین و صاحب شریعت چنین است هر حرکتی هر سکونی هر قولی

هر فعل هر خلقی مطابق از حالات شریعت است خیر او را خدا گفته باشد و شر او را خدا گفته باشد ایطور بیشتر خدا است

و چنین است و خدای رئوف رحیم صلاح و فساد کل خلق را میفهمد پس در جمیع اعمال خیر موجود و رضای خداوند را

و در جمیع اعمال شر را مردم میفهمد و کلمه غضب خدا در آن است و انهار را برضا و سخط مطلع کرده تا تحصیل رضا و سخط

بطور اجمال عرض کنم خداوند عالم ذاتا قدیم و تغییر و تبدیل در ذات او نیست خدا هرگز خوشحال نمیشود پس از تحصیل برای

او است و تحمل میشود پس از خوشی خلق برای او است تغییر در ذات او نیست نه غضب یکسی میکند خورند از کسی نمیشود لکن زهر

قاتل قریه و خاصیت زیرا مرگ قرار داده و نام مرگ غضب خدا است و شفا و تریاق قرار داده و از برای تریاق

زهر کشت اسم آن نجات رضای خدا است پس کسانی که تریاق نخورند لا ازال از مرگ نجات می یابند و رضای خدا میشوند

و اهل رضای خدا میشوند و کسانی که زهر قتال بخورند و بمیرند بهمان که مردند رضای در دریای غضب خدا افتادند برای رضای خدا

تغییر احوالی است و بلای خدا ایشان خیالی است آنکه نمود است و نمیتوانی انکه تغییر نیابد تو تواند از حالی بحالی بشود فوتو

تغییر برای او صورت نمیبندد در تو پس رضای خدا آثار اعمال خیر است هر کس آن اعمال را مرتکب شد آن آثار خیر با او میرسد برکت است

نعمت عزت ثروت دولت همینها رحمت خدا است ارباب اعمال شخص میشود همینها جنت دنیا است و در آخرت اسم جنت است

و نعمتها جزء در آن هست همچنین هر کس مرتکب اعمال شنیعه شد آثار شر بر او نازل میشود و آن بدبختی است و بلا مصیبتها فقر

و ذلت و مرض میشود مال او تلف میشود فرزندش میمیرد همان آثار غضب خدا است و همان جهنم دنیای خدا است

جهنم هم در آخرت است از بلای اعمال جزوی و از اعمال جزوی پس از آنچه عرض کردم معلوم شد بلای هر عملی یک اثری است

و لا ریب بر آن مترتب میشود و رضای خدا در آن است و بجالت بدیست و از بدی بر آن مترتب است و غضب خدا است

همین بحر حالت صدقی دارد که آثار خیر در آن است رضای خدا همان است و بجالت کذبی دارد که آثار شر در آن است و غضب

همان است همچنین جمیع اعمال همان طور است همین طور است یتیم میزند و اگر زد غضب خدا در آن است و آثار شر در آن

مترتب است و اگر همین طور صدقه داد رضای خدا در آن است و آثار خیر بر آن مترتب است پس همه دینی این بود عرض کردم تو

بود در جمیع اعمال میباید خیر و شر را خدا هدایت کند اینکه مقدمه بود عرض کردم و ثمره این است باید در دل خود جا داد

که هر دینی هر مذهبی هر طریقه که خیر و شر در دل تو حالی از آن مذهب نشود و رضا و غضب خدا از آن مذهب معلوم نمود آن دین
طریقه نیست آن دین نیست مذهب نیست هرگز نیست ادعای خام است و دین حق و دین خدا و آن دینی که یقیناً
دین است آنست که در جمیع اعمال تو رضای خدا را بدلالت خدا بدانی و غضب خدا را بدلالت خدا بدانی باقی دیگر همه اش
هرگز نیست زیرا که دانستی حالا هر زکیها را برای تو می شمارم از آنجمله قومی هستند که متدین باین شده اند که نخواهند بت
بت پرستند الان چهار اقلیم است در روی زمین که همه بت پرستند خیالشان نرسد همه جا مثل ایران و مثل کرمانست نه خیر
خیلی جاها است بت می پرستند از سنگ می سازند از طلا از نقره از چوب می سازند بتکده ها می سازند و در آن
تبها میچینند و سجده میکنند بر آن تبها بتهای بسیار بزرگ تنومند درست میکنند که حرکت نمیکنند از جای خود مگر روی
عرادها انها را میکشانند در عیدها میآورند می بینی همینکه از دور آن بت بزرگ پیدا شد همه بخاک میافتند و برای او
سجده میکنند و این دینی است برشان بیا فکر کن ببین اگر هیچ چیزی دین باشد چه طور دینی است ما این خدا را که خودمان
ساختیم اگر از سنگ باشد که یک تکه اش را برداشتیم خدا ساختیم و یک تکه دیگرش را سر خلا گذاردیم این چه طور خدائی
شد این چه طور دینی شد بعد کلنگ بر سر آن زده ایم تا این را ساخته ایم آخر چشمهای این را سوراخ کرده ایم اگر کسی تحقیق نبود
بچه باشد کلنگی بر کله این خدا میزند او را خورد میکند این چه دینی شد چه مذهبی شد اگر از چوب باشد یک تکه از آن بر میداریم
همه میکنیم میسوزانیم تکه دیگرش را خدا میسازیم این چه خدائی شد اگر از طلا و نقره باشد از هر کدام هست اول در کوره اش
گذارده ایم انها را آب کرده ایم و چکش بر مغز این خدا زده ایم بجائی که میخواستیم خدا را ساخته ایم آدم عاقل هیچ خبر را
خدا میگیرد حالا اگر هم خدا باشد باشد چه کرد برای تو خیر و شر اعمال را که تو تعلیم میکند صلاح و فساد خلق را خودت را
که تو تعلیم کرد خیر و شر را چه میدانی آیا خودت هر چه میخواهی خیر است هر چه نمیخواهی شر است آنوقت میخواهم بفهمم که تو را بر هم
آیا این دین نیست اینکه دین نمیشود آدم عاقل میداند که هیچ چیزی خدا نمیتواند شد چنین خدائی خودمان درست کرده ایم سجده
برای او میکنیم تعظیم برای او میکنیم آیا در جمیع موضع عالم با همان میتوان گذر اینها خیر و شر مردم را باطل میکند رد والله این دین نیست
انسان شک نباید بکند شبهه نباید بکند که من چین نرفته ام بلکه حق با اهل چین باشد نهایت بجز اینکه زن چینی باشد و من با اهل

111

چنین داشته باشد که شبهه بشود برای او از بت پرستی که چنان بدانند که تحمل بت پرستی حق باشد مگر هندو باشد والا شک
نباید بکند آدم عاقل پس شما شکر کنید خدا را که چشم شما را بینا کرده ام فهم شما را مستقیم کرده ام که هرگز شبهه در این خبرها نمی کنید
لکن یکپاره سیاحان و لا اکهوان هستند که سیر میکنند در روی زمین بخیال اینکه هر کسی را و هر مذهبی را تماشا کنند
ببینند چه خبر است خیال میکنند که تحمل اینها بر حق باشند خر مرد که گیرم این بت را هم تراشیدم و خدا هم کردم
حالا دیگر چه شد نشستم من چه طور بخواستن من چه طور صلاح عالم در چه چیز شد حالا بزرگ عالم کی شد که من او را بزرگ
بدانم و من بروم از او صلاح و فساد و خیر و شر را یاد بگیرم هیچ این چیزها ندارد همه کس میفهمد این دین نیست نه این دین است
نه مذهب است آیا بیا است مذهبش گو هیچ خبرش هیچ قاعده درست نیست نمی پذیریست والله معلوم
این یک وضوح داشت قومی دیگر آمده ملتی از برای خود گرفته اند رفته بمذهب یهود چون در دل خود یهودی هستند
شک در دل نداده که مبادا یهودی بر حق باشد تحقیق یهودی بر حق باشد ما چه میدانیم پس باید برویم با یهود
بنشینیم تا بفهمیم لکن حالا من برای تو وضع میکنم مطلب را دین یهود را او قدری هست در میان یهود امروز
کی دین است در میان یهود امروز شریعتی نیست در میان یهود عمل کننده بشریعتی نیست عالم بشریعت که کتاب
داشته باشند سنتی دارند این تورات که در میان یهود است هر کس در مذهب یهود تتبع بکند میبیند در میان
یهود کتاب خدا نیست بجهة اینکه در این کتابها که الان در دست یهود است نیست مگر تاریخ بعد از
موسی و تاریخ پیغمبران پس از بنی اسرائیل و تاریخ خلفای موسی اینها را داخل بکتاب آسمانی داده
اگر چه بعضی مردم احتمال بدهند تورات کتاب خدا است هم لیتانی دارند نامربوطها عجیب و غریب
ذکر کرده است از آنجمله نامربوطها در این کتاب نسبت است بحضرت لوط با دختر کوچک
خود زنا کرد و قبیله فلان از اولاد اویند و با دختر بزرگ خود زنا کرد و فلان قبیله از اولاد
اویند توی همین کتاب است حضرت نوح شراب خورد و مست و لا یعقل افتاد و مکشوف
العوره شد و باز توی همین کتابهاست که خدا از برای حضرت موسی گفت تو را خدای اسرائیل کردم
و باز در این کتاب دارند که سلیمان که یکی پیغمبر بوده از مدتی بت پرست شد و از اینگونه

نزخرفات در این کتاب هست و هر عاقل میگوید که این کتاب نیست و کتاب خدا باشد پس این دین
والحمد هیچ نیست درمیانه اینها شریعتی که کافی باشد برای این مملکت نه خود کلمه حاله لا این چیزی است تا
روز قیامت هر شریعت و دینی با خبر دو آدم عاقل نمیگوید لیکن هیچ است هر که میگوید یهودیم امروز که در
عالم به قدر موسی و محمد نیامده یکی از هزار نمیدانند قدرت و کار ایشان لطف است آدم
از دین ایشان تهوعش میکند شعور ندارند حرف نزنند حالا مدار جمیع مملکت بر این میکند روا جمیع ما
مردی بر این میکند که اگر همه سلطان روی زمین جمع سلطنت خود کنند و به قدر موسی و به محمد نباشد
سیاست مردی را واگذارند اینها را صلاح و فساد کار روی زمین حواله نمیکنند و نمیتوانند امروز
کنند از کی میکنند از چه چیز احکام جمیع عالم را بیرون میآورند اگر از تورات میگویند بیرون میآوریم
در تورات ایشان این همه احکام نیست و الحمد جمیع اینها عبادات ایشان در بیت المقدس و در زمین بیت المقدس
باید باشد نقص کتاب تورات همه عبادات ایشان در زمین کنعان باید باشد و هرکس باید در [illegible] کنعان
عبادات کند و [illegible] ایشان در یاریه حکمی نیست و نکته آنکه خدا [illegible] اینها باید [illegible]
زمینه شرع موسی برقرار است و چون متفرق شدند از وقت دیگر [illegible] عیسی بیاید [illegible]
شرع جدا [illegible] انها از آن زمین متفرق کرد مقصود اینست که نیست در این تورات چیزی که کافی
باشد برای خلق آنچه هست قریب به دوازده هزار حکم است اگر در تورات باشد و نیز [illegible] هزار حکم چیزی
در برابر جمیع امور عالم کفایت نیست و همه [illegible] و علما از ایشان [illegible]
در دین و مذهب ندارند و هر عاقل تتبع کند میداند این دین خدا نیست در میان اینها [illegible]
[illegible] کیست حجت خدا امروز در میان اینها و خدا زمین را خالی از حجت نمیگذارد امروز [illegible]
در میان یهود حجت حفظ دین ایشان نه هیچ یهودی چنین ادعا که [illegible] ادعا که [illegible]
نیست [illegible] همه [illegible] بعد موسی و [illegible] یعقوب میکرد [illegible] اینها معصوم [illegible]

و همچنین

۱۱۳

و همچنین نصاری کسی باید شبهه بکند در دین نصاری که این دین نصاری دین است و کفایت خلق [illegible]
نصاری ادعا کنند که امروز حجت معصوم از عیسی مانده و وصی معصوم از عیسی مانده جمیع از کشیشان
مانده از جمیع از رهبانان مانده [illegible] کلیسا ها همه شراب خمر همه فاسق همه فاجر
بی دین و اینها همه [illegible] که مذهب [illegible] و مذهب [illegible] شریعت
منسوخ [illegible] هیچ قاعده و قانونی در دین نیست همه دین نیست [illegible] باید داشته باشد
عیسی [illegible] و [illegible] هیچ [illegible] ندارند بر طبق قاعده [illegible] حالا الا این
کفایت جمیع ملک [illegible] و [illegible] معلوم [illegible] و [illegible] آدم عاقل
هیچ چیز [illegible] همچنین دین مجوس [illegible] در میان ایشان نیست [illegible]
به قدر رستم و [illegible] بکند [illegible] نه شریعت دارند نه دینی دارند یک کتاب زند و پا زند
همه [illegible] دارند [illegible] کفایت از هیچ [illegible] عالم میکند [illegible] نه معرفت [illegible]
دارند نه کسی در میانه اینها [illegible] امروز حجتی از جانب پیغمبر در میان اینها باشد [illegible]
[illegible] حجتی از جانب عیسی در دست نصاری است [illegible] معصومی و وصی عیسی باشد در میانه اینها
[illegible] و [illegible] منقرض شدند [illegible] بکنار بحری مانده اند و [illegible] در میان
و نیست در میان اینها چیزی که هر ملک با اینها بگذرد و سیاست مدنی داشته باشد پس اگر کسی تتبع داشته
باشد در عالم نظر کند و الله العظیم و الله العلی الغالب [illegible] آفتاب [illegible] واضح است [illegible]
دهریان نه دینی است [illegible] نه دین مجوس نه دین یهود نه دین نصاری [illegible] که کافی نظم خلق باشد یا
[illegible] داشته باشد [illegible] شبهه کنند و از دین اسلام منحرف [illegible] خیال کنند [illegible] باشد
در [illegible] همه [illegible] هیچ ندارند مگر [illegible] در دین نصاری خیال [illegible]
[illegible] نصرانی [illegible] شد [illegible] دینی که مذهب که [illegible] کفایت [illegible] جمیع روی زمین

بکند که نهایت اسلام ترک کوی رفتن جهات را هم مثل اینها کردی دین ارس را اختیار کردی
دین کرد دین ارس دین نیست و در روی زمین ملتی نخواهد ماند بار خدای رئوف رحیم ممنوع کرد از انکه شود برداشت
جمیع دینها را و یک چیز خوبی که تمسک بآن کرده شیطان بر شما دست نکند این است با چیزیکه هست که نماند میرود در
اسلام و مذهب اسلام است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و شریعتی غرا آورد و لکن است او هم
دعوا در طایفه اند شیعه و سنی حاله اینجا هم بیائیم ببینیم که احتمال این میرود که مذهب سنی مذهب باشد اولا
از مذهب بیت است از وقتیکه رسول خدا چشمش را بر هم گذاشت دیگر حجتی معصوم در عالم ضروریست و تمام
شریعت بدست علماست اگر صد هزار سال طول بکشد علما کار خواهند تمام شریعت در دست آنها است
و حجتی معصوم در میانه نیست این حرف که میخواستم عرض کنم حرف دیگری هم دارم از اغراض مسلم
یکی علما میآید بکار سایر مردم هم میآید یکچیزی از آن میفهمند و آن اینست که وقتیکه پیغمبر مبعوث شد تمام اینها
بشر بود و بطور بشریت ظاهر شد و آمد در میان مکه فرمود قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله اول توی ان
بازار که گفت همانجا شنیدند توی بازار دیگر رفت گفت آنجا هم شنیدند و در میان مردم ایستاد
و گفت قولوا لا اله الا الله هر جا صدای او رفت شنیدند بعد قال قال میان مردم شد که آدمی پیدا شده
باز میگوید قولوا لا اله الا الله مدتی همینطورها بود بغیر از این چیزی نمیفرمود تا اینکه جمعی ایمان آوردند و شریعتی
بنا کرد گفتن سخن از دهان حضرت که بیرون میآمد میرفت بگوش هر کس میرسید می شنید دیگر تاب
مردم که در اطراف بودند نمیدانستند که پیغمبر امروز چه فرمود بعد از اینکه بمدینه آمد و مسلم بسیار شد
باز شما میدانید که نظم عالم بر این نیست که جمیع کسبه و جمیع اهل حمامها و کاروانسراها دایم در حضور
پیغمبر باشند و همه یکجا جمع باشند شب و روز بلکه مردم کاسبی داشتند و باید کسب
بکنند تاجر باید تجارت بکند هر کسی کاری دارد اهل کاروانسراها در کاروانسراها نشسته اند اهل بازارها
در دکانها نشسته اند چاروادارها و شترها دایم سفر میکنند شام میرفتند حلب میرفتند مصر میرفتند
ایلات و گله دارها و حیوان دارها و مالدارها بر سر حیوانات خود و در ایل خود بودند نمیتوانستند روز و شب در

مدینه

مدینه در خدمت حضرت باشند ایل و قبیله داشتند چراگاهی داشتند باید بکار خود برسند پیغمبر هم
در مدینه بود و بس یکتا و طاق بود پیغمبر در آن می نشست مسجد هم که میرفت نهایت چهار پنج هزار جمع
میشدند اگر همه میآمدند مسجد پر میشد و الا دو سه هزار نفر بیشتر نبودند بلکه باین قدرها نبودند و نمیشدند
مردم از پی کسب و کار خود بودند یک چند نفر مردمان بیکار خوش نشینی که بودند و کسب و کاری
نداشتند اینها روزها جمعیت میکردند بیشتر اوقات خدمت حضرت میرسیدند و انهم در مدینه
مساجد بسیار بود هر یکی در محله خود امامی که پیغمبر از برای ایشان قرار داده بود با او نماز میکردند بمسجد پیغمبر
نمیآمدند اینهائی هم که در حضور پیغمبر بودند اتفاق میافتاد که بودند اتفاق میافتاد نبودند گاه بود پیغمبر
حدیثی میگفت اینها از او می شنیدند اینها می شنیدند باقی مردم از نمیدانستند گیرم بالای منبر میفرمود
حضرت شما باید زکوة بدهید دیگر همه مردم چه میکردند دیگر اگر اینها روایتی میکردند شنونده ها کم بود اینها
هم که شنونده هستند وقتی اعتنا داشته باشند و ضبط بکنند نمیشد اینها را نمیتوانستند یاد بگیرند و الا
کج و راست میکردند یکی از اطرفش رمی انداخت یکی از اطرفش را دو نفر نبودند که مطابق باهم بگویند
مثل اینکه من اینجا یکچیزی بگویم یک مسئله فقهی باشد بگویم اینهائی که هستند وقتی بیرون میروند از اینجا
اینجا درس یکچیزی میگویند دو نفر شان هم نخواهند گفت و انهم که اینهمه در اسلام بوده اند اما حال اینها چه خواهد
بود و انهم که تازه از بت پرستی مسلمان شده بودند وقتی قومی جدید الاسلام که عمری توی یهود بوده یا نصاری
بوده اند تازه باسلام آمده اند این مشرکین عرب که بودند که نصحتی و صلاحیت اینها دیگر نمیشد که شعور اینها باشد که
شتر را بشکل او را از او طوری پاک و پاکیزه کنند که کسی نتواند باینها نگاه کند حالا اینها آیا از دین چه میفهمند مسئله
فقهی چه سرشان میشود الان چه بسیاری از مردم که بعد از اینکه اینهمه در اسلام زیست کرده اند چه بسیار کسان که
الان در این مجلس هستند و اینها که من میگویم اعتنا نمیکنند گوش نمیدهند با اینکه دلش اینجا نیست حالا از روی
دلش حساب پولهایش را میکند که دو پول از کی طلب دارم دو پول از فلان کس باید بستانم چه بسیاری که حرف

میزنند چه بسیاری که گوش نمیدهند یا گوش میدهند نمیفهمند یکرد در میانه اینهمه دو سه تا چهار یا پنجاه تا
گوش میدهند و ضبط میکنند مجلس پیغمبر هم طور بود مثل همین مجلس ضبط نمیکرد مگر دهی نخی که ضبط
میکردند انها بدیگری یا میگفتند یا نمیگفتند اگر میگفتند اندیگری هم همین طور و بنی نوع انسان
فراموشی دارد حالا اگر هم فهمید و ضبط هم کرد ده روز که گذشت یا دو سه ماه میرود لا محاله بعد از ده روز اگر از
او میپرسیدی پیغمبر چه فرمود میگفت یادم نیست که اینطور فرمود یا اینطور فرمود خود مان شب حدیث مطالعه
میکنیم یا می‌شنویم صبح که میشود یادمان نیست گذشته از اینها انچه را که شنیدند و فهمیدند و ضبط کردند
از این احادیث ناسخ در حکم ایشان هست منسوخ در حکم ایشان هست هر روز وحی نازل میشد صلاح در این بود
که تخمین کنند فردا وحی طوری دیگر نازل میشد هر روز میگفت وقومی می‌شنیدند و فردا میگفت وقومی دیگر
می‌شنیدند از حضرت پیغمبر رفتند بیرون هر یکی میگفت خودم شنیدم پیغمبر چه گفت و تحریف میکردند
باری زیاده از بیست و سه سال هم مدت بعثت آن بزرگوار طول نکشید نهایت هم چه بسیار که در غزوات
بودند چه بسیار که در سفر بود شما میدانید در سفر دوئی سه پیشتر نمیشد پیش او باشند که حرفش را تمام بکنند یکی
شترش را آذوقه میدهد یکی بدرو کار خود مشغول است در اینها نه یک کسی هم خدمت باشد مضایقه نیست
حالا آیه نازل میشد برای یکنفر میفرمودند باقی دیگر خبر نداشتند مگر بر ایشان روایت کنند اینجا مسلمین
شریعت را ضبط نکردند باری آنچه گفتم اگرچه شاهد بر آنش نیاوردم قسم بر آنش نخوردم لکن خودت می‌بینی که
همین طور است و غیر از این نمیشود پس اینها احادیث را ضبط نکردند بدیهی است که هر یکنفر کل دین را ضبط
نتوانست بکند اگر مسأله بعد از پیغمبر اتفاق میافتاد ابوبکر میگفت در خصوص این هر که از پیغمبر خبری شنیده
بگوید یک کسی از گوشه مسجد برمیخواست میگفت در سفر من همراه حضرت بودم حضرت چنین فرمودند
باقی بر همین طور و اگر غیر از این بود و بایستی برای هر مسأله هر کسی حدیثی شنیده باشد پس برای هر مسأله صد هزار
حدیث باید باشد و لکن چنین نبود چه بسیار مسائل که حدیث بیشتر ندارد چه بسیار آدم مجهول الحالی که
میآمد یک آیه قرآنی میگفت شنیده ام آیه که نازل شده بود آنی که حاضر بود می‌شنید برای دیگری هم نقل
میکرد یکی ده آیه را میبرد دیگری بیشتر نمیدانست قرآن هم همین طور متفرق بود در میان امت چنان تا آخر عمر

پیغمبر بتدریج قرآن نازل شد و بهمین طور که هر کس می‌شنید میدانست قرآن متفرق بود در میان امت نه چنان
برسد قرآن جمع شده و کتابی بود ضبط شده حاشا ابداً قرآن در میان مردم نبود مگر اینکه یک کسی یک آیه
روی تکه کاغذی نوشته بود داشت اگر از بر کرده بود از یاد ورانداخته بود بلی نماز میکرده اند و میدانسته اند
اینها هم همین طور در میان مردم بود تا وقتیکه پیغمبر از میان رفت غصب خلافت کردند حضرت امیر حافظ
کل قرآن بود حضرت امیر نفس پیغمبر بود و از طینت پیغمبر بود ساکت و بجهت تقیه نتوانست حرف بزند ابوبکر
رفت بالای منبر پیغمبر و خلیفه شد غرض این مسلمین که بودند با این حالت بودند که عرض کردم یکی دو تا حدیث داشت
یکی سه تا حدیث داشت هر کسی چند تا حدیثی بیشتر نداشت یکنفر کل دین را نداشت ابوبکر هم که هیچ نمیدانست
عمر هم که خودش رفت بالای منبر گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال جمیع شما فقیه‌ترید
از من حتی زنان که در حجله ها هستند اینها هم از من داناترند حالا اجماع کرده اند امت که من خلیفه باشم ابوبکر هم
خیالشان نرسد که مسأله میدانست اگر دو نفر پیش او مرافعه میآمدند مثل خر در گل فرو میماند صدا میزد ای
اصحاب آیا پیغمبر در خصوص این چه فرموده هر که چیزی شنیده بگوید یکی میگفت مثلا من در خدمت پیغمبر در غزوه ا
حد بودم همچه وقعه رو داده بود پیغمبر همچو فرمود میگفت بروید همچو کنید قضیه دیگر رو میداد باز صدا میزد آیا
کسی در این خصوص روایتی دارد که از پیغمبر شنیده باشد او هم میگفت و بهمین طور کارها میکردند اینها و نهی که
این منافقین که غاصب حق آل رسول بودند آیا اینها دین ضبط میکنند اینها مذهب و ملت چه میدانستند
اینها کی میتوانستند دین را ضبط کنند حفظ کنند پس اگر حکم کجی و وجهی هم با وجود که شنیده بودند چون ضبط
نمیکردند از یادشان میرفت اینست که برای اینها دین باقی نماند از حضرت میر هم که ضبط نمیکردند پس نیست در میان
سنی دینی ابداً دینی ندارند در جمیع صلاح و فساد بحدیث ندارند چه بسیار جماعتی از این صحابه که حدیثها میدانستند
چون در زمان اینها جهاد رو میداد فرستادند او را و رفت و کشته شد اینها هم که چهار کلمه از بر داشتند از میان
رفتند و احادیث بکلی از میانشان گم شد جز بی حدیثی که در دست بعضی مانده بود اینها را هم خودشان برای
خودشان میدانستند برای کسی نمیگفتند قرار نیست که تا من بگویم تو نمیدانی پیغمبر همچو گفته به هیچکس حرفش را این کل نخواهید
که توی دلش هر چه را میبرد بیاید برای همه بگوید و نقل کند چگونه ممکن میشود اینکه آدم هر چه را میبرد همه را برای هر کس بگوید

ونقل کنند بلی اگر از من بپرسند که در فلان مسئله چه فرموده اند اگر من شنیده ام و ضبط کرده ام و یاد هم هست
و همه اش را میدانم و دلم بخواهد بگویم میگویم و الّا چه لزوم با این کل خوابیده که زخیزم خرم زلو رشوم توی دهات
از این ده بان ده از اینمحلّه بآن محلّه بروم در هر خانه صدا بزنم که بابا بدانید پیغمبر هیچ نگفته کی هیچ قراری بوده پس اگر کسی
از کسی خبری میپرسید اگر دلش میخواست جواب میگفت و الّا کسی خود بخود خبری نمیگفت تا اینکه دیگر صحبتی
در دستشان نماند نه حدیثی نه کتابی دستشان نماند نه هم مغشوش قرآنشان مغشوش احادیثشان مغشوش
از آنچه عمر حکم کرد که بابا از احادیث برای همه چیز چون حکمی در دستمان نیست هر جا که حکمش را ندانستیم اجتهاد
میکنیم شما هم باید مجتهد شوید و اجتهاد در دین کنید هر چه فهمیدید حکم کنید بنا کردند اجتهاد کردن و برای
خود فتوی دادن و در دین خدا برأی و هواکفش از آنجهة آراء مختلف در میانشان پیدا شد فقهای مختلف
پیدا شدند کلّ مذهب را در جمیع مسائل برای خود و قیاس میگفتند خوب اگر یکی از ایشان بپرسد
شما امت کی هستید چه جواب میگوئید اگر بگوئید امت پیغمبر میگوئید پس چرا بقول او عمل نمیکنید پس شما امت
خودتان هستید که برای خود میگوئید اینکه دین نشد اگر کسی هیچ خبری بگوید حجتی ندارند نمیتوانند جواب بگویند
و الله اگر کسی تتبع کند نیست دینی برای سنی و برای کسی شبهه نشود نهایت آن شبهه هم که میرفت از نور برفت
که زمان ابابکر و عمر بود آیا عثمانی که جمیع مال خدا را دولت خود قرار داد و آنچه را پیغمبر عزیز خواسته بود ذلیل
کرد لا آیا او حافظ دین پیغمبر میشه که لا که اراذل اولاد مروان حافظ دین پیغمبر میشه باشند والله مذهبی نیست در عالم
مگر مذهب شیعه اثنی عشری راهش اینست که حافظ در میانشان هست و حجة معصوم دارند نیست که آن فقهای
شیعه که علم دارند بجمیع حلال و حرام اشیا و بجمیع نیک و بد اشیا حجة خدا در زمین برای ایشان
دارند ظهور او را لکن در این دین هم فلانها پیدا شده بعضی از آنها را گفته ام حالا هم میگویم از آنجمله قومی
آمده اند و میگویند عالم مذهب شیعه ماییم و باید ما را اطاعت کرد از آنکه گفته شد برای ضعفا شبهه شده که آیا
بعالم اطاعت باید کرد یا بعالم اگر کسی دیگر ادعای علم میکند میگوید من خلیفه رسول خدایم و جمیع ما یعرف او
توجه بسقف او طاق کردن است و چمباتمه نشستن و سکوت کردن و آهای ده پانزده در عمی
کردن.

کشیدن تنباکوی عطری بکشد چائی آغ پر بخورد و زبانش را کج بگیرد بابا بگوید و مرشد باشد
و این ارشاد شرط کلّیش هم اینست که زبانش را کج بگیرد و هندی حرف بزند حالا تو را
بخدا آیا مدار عالم بر این میگذرد و بوجود این میگذرد اینکه یک شرطش شرط دیگرش هم اینست که
کلماتی که میگوید هیچ باهم ربط نداشته باشد پیر هو مولی حق علی مدد دم بابا عشق حق هی از این قبیل
که دو تاش بهم مربوط نیست خوب حالا اینها را هم گفتی چه طور شد چه چیز بود اینها که گفتی قومی دیگر
رفته اند دیوانهای جنگلی که نوره نمیکشند و این موهاشان ریخته هرگز استنجی نکرده و نجاست
با آن موها زنگله بسته دیوانه کثیفی که از دیدنش آدم تهوّع میکرد آمده اند اینرا ولی خدا گرفته اند
خر این چه طور ولی خدا شد این چه طور مستجاب الدّعوه شد میروند تبرّک میجویند از این از دم این همت
طلب میکنند منصب میطلبند بابا این مرد که دیوانه است آیا نمی‌بینی مکشوف العوره است کدام نبی
از انبیاء مکشوف العوره می‌نشست حالا این پیر بابا مولی کثیف این ولی خدا شد پیش این آدم
نشستیم تبرّک هم کردیم حالا دیگر چه شد می بینی دو زانو مؤدّب نشسته یکدفعه دیدی معلّق زد در پیش
ولی خدا کی معلّق میزند حالا این چه چیز شد که تغوّط کند در میان دست و پای خودش و در آن غوطه بزند
دیوانه دیگر رفته شاه سیاه را برای خود گرفته با این حمق و نادانی میروند با آن جبّه های دراز و ماهوت
وخر میروند توی طویله روی آن پهنها و کثافتها دو زانو می‌نشینند و آن بو و عفونت آن تغوّطها که
کرده و آن زخمها که از بس سنگش زده اند بدنش زخم شده روی آن زخمها مگس نشسته و کند کرده
پوست خربوزه هم آنجا ریخته و تعفّن کرده و ترش شده حالا این شاه سیاه آیا ولی خدا میشود آیا ملک را
میخواهند بگردانند با این میگردانند همینکه یک تا پشگل برداشت بیک کسی انداخت حالا دیگر آقا توجّه باین
کرده لطف درباره این کرده این بابا نهایا چه چیز است این دیوانگیها که است مردم و الله نمیدانند با بخت خود
میزنند و نمیدانند چه قدر خود را ضایع میکنند و شما چه قدر باید شکر خدا کنید که میفهمید و فهمانیدم بشما

مردکه از اهل کرمان بود نهایت کمالش این بود که بگوید بابا پیر مرشد و دورش بنشینند و جاهای
آغ پر بیاورند بخورد و باقلوا و پشمک بیاورند بخورد نهایت تحقیقاتش هم همین بود که فلان
حاکم چه کار کرد پیش شاه رفتیم چه گفت پیش حاکم رفتیم چه گفت حالا این چه چیز شد هیزده که شعور ندارد
این نماز را نمیبرد اگر نخواهد نماز کند باید مقلد دیگری باشد این چگونه مدبّر آسمان و صاحب سیاست
مدن میتواند باشد چگونه سلاطین روی زمین اگر دست از سلطنت خود بردارند این عالم را اسیر کرده اند
بته پر خود نهایت ان مرشد پیش از آن کاغذی هم آمده بابا پیر مرشد ما رفتیم جوزی نگرفتیم
سری سپردیم یکتا پناه مادی هم دادیم سرش را هم توی گوش مان گذارد گفت الحق آیا حالا آمد
روی زمین باین میگردد و جمیع صلاح و فساد عالم باین درست میشود و جمیع ثغور مسلمین باین
بسته میشود و جمیع حدود و شرایع باین درست میشود آیا حالا این دین شد باشی که تو که نماز
نمیدانی چطور ولی خدا شدی حالا شمارا بخدا آیا انسان شک میکند که اینها دین باشد نه باید
باشد نه والله کسی شک نمیکند پس قومی گمراه شده اند در میان شیعه و اینگونه مذهب برای خود
درست کرده اند دیگر یکپاره جمعیتها هم شبهه کرده اند که این نفس قوی داشته نفس قوی یعنی چه ندیدی
که نماز نکرد دیدی که استنجا نکرد بدن خودش را نشست پاک نکرد و تطهیر نکرد این چه نفس قوی شد فدا
سیدانند اینها جمیعاً خیال خبونت و خیالات بچه بازی چهار ده اینها نمیشود مگر انکه برق شمشیر صاحب
شمشیر ظاهر شود تا اینها خود اسباب خود را بردارند و بگریزند بجاهاکه گلوله مایه بازی میکنند هر یکی برای
خود حقی دارد و باطلی دارد یکی برده و یکی باخته همینکه شاه زد و رسید آشد همه اسباب شانرا به میدان اندازند
و بگریزند می بینی یکنفر از اینها باقی نماند همه گریخته رفته پی کار خود اینها هم همچنین اند شهد الله که
این هیچ دین نیست مذهب نیست صاحب دین ظاهر شود انوقت جمیع پلکیها و جمیع این کندکیها و هرزگیها

قدری

خودش تمام میشود قومی دیگر در ظاهر در این دین رخنه انداخته اند باز این هرزگیها درنهایا
نمیدانم چه بگویم قلم اینجا رسید و سر بشکست باید تعظیم ذکر انهار کرد و لکن من انقاضی
بلخ را میگویم علمای بلخرا میگویم دیگر نمیخواهد همان اقائی که تو آهو برهاش میکردی خودت
رشوه برهاش میگیری خودت التماس کرده و حکم خدا را بجهة تو تغییر داده می بینی طالب
ریاست است طالب قرب سلطانت لازال شل نوکر دیوان بر در خانه حکام و سلاطین
میرود و اقاکی فرصت دارد یکجزو قران بخواند در تمام عمر خود لاهی قرآنرا و نمیکند اگر
یکحدیث مطالعه نکرده فرصت ندارد شبها در طوطئه تحصیل دنیاست روزها مشغول
رفتن درخانه دیوان و دو سال که قاضی شد صاحب پنجاه هزار تومان پول میشود نمیدانم
این مسأله حیض کسی احمر است که همین که آدم یاد گرفت دیگر پول از برهاش از همه جا میاید
آخر پنجاه هزار تومان از کجا میآید مگر انکه طالب دنیاست و در صدد پیدا کردن این بر میآید
اذا رأیتم العالم طالباً للدنیا فاتهموه علی دینکم اگر عالمی را طالب دنیا دیدید او را بر دین
خود متهم نمایید این مردکه دین خود را این قرار داده که باید از فلانجا من فلان چیز برسد لکن
میروند از پی این اشخاص چگونه خلیفه رسول خدا و صاحب سیاست مدن میتوانند شوند آخر
نه اینگونه اشخاص بیک عداوت هزار خانواده را بباد میدهند ده هزار مسلمان کشته
شوند باک ندارد و مردکه راضی بقتل نفس میشود که اینها تا ده پانزده طبقه شان همه در بلا
و محنت و مصیبت بیفتند برای اینکه مثلاً پست و نختوان بمن برسد مردکه راضی است
که جمیع مردم بخون و خاک بغلطند برای اینکه یک ملک شش دانگی گیرش بیاید شما نگوئید
ما شعور نداریم ما چه می شناسیم میگوییم چه شد صد تومان تومان دولت را دست آقا میدهی
ممکن نیست دولت را بدهی باقا و میدهی ابداً جرأت نمیکنی بیعشرط تا نه دهید نمیدهی تا گروی نگیری

بمیدهی زنت زمین نیست دستش سپاری دینت را چگونه دستش می سپاری باری
اینگونه اند مردم ولکن فقیه ال محمد و حافظ دین ال محمد و حامل شرع ال محمد و خلیفه محمد و ال محمد
صلوة الله وسلامه علیهم کسیست که بصفت محمد و ال محمد باشد و کسیست که متخلق باخلاق
ال محمد باشد اگر چنین کسی را یافتی روست که دین خود را از او بگیری و دینت را باو بسپاری
چه طور شد پانزده تومان زانی کرو میدهی و دینت را میدهی والله دینی در روی زمین نیست مگر دین
تشیع و در میان تشیع دینی برای کسی نیست مگر دین آنکسی که عمل باین شریعت غرا میکند و از احکام
شریعت تجاوز نمیکند و در میان این طبقه اخری هر کس صاحب علم و عمل است آنست صاحب شریعت
خواه یکنفر باشد خواه دو نفر خواه ده نفر باشد نهایت هر یکی در قطری هستند و احکام را مردم میرسانند
یک علامت دیگر هست که اگر در بلدی دو عالم بصفت کمالی که عرض کردم باشند چون طالب دنیا
نیستند اگر او گفت این از فقه منخواهد لب ببندد و غیر معروف باشد بجهت انکه او کفاف میکند
یک نبی در عصری بیشتر نمیخواهد در یک بلد دو نفر باشند و هر دو بصفت کمال باشند این
که دلالت میکند بر انکه یکی از انها اهل دنیا است نیست که اگر دیدی یکی از انها حرف میزنند اینکه طالب
دنیا است و این نیست ان عالمی که تو میخواهی اگر ساکت معلوم است هر دو حقند هر دو تا میمانند حرف نزنند
در یک بلد ولکن در قطاری چند باشند و حرف هم بزنند مضایقه نیست ان در انجا نشر امر خود بکنند
نهم در اینجا نشر امر خود بکند باری مقصود این است که اگر چه حق در مذهب اسلام است لکن نه در میان کل
مسلمین زیرا که سنی از جمله بدیهیات است که دین ندارد انچه تتبع کرده ام والله انچه برای العین مشاهده
میشود دینی برای سنی نیست اگر باید از پی دین سنی بروم باید از امت ابی حنیفه باشم و ابی حنیفه نه پیغمبر است
نه امام است ابی حنیفه انچه میگوید از رای خود میگوید نه از جانب پیغمبر پس جمیع مجتهدین سنی برای خود میگویند

[illegible]

چون سخن

چون سخن باینجا رسید بد نیست این امر عرض کنم خیلی چیزها در میان مردم از الفاظ قدیم مانده بیشترها میگفته اند
هنوز هم میگویند مردم بیشترها مجوس بوده اند انچه در میانشان شایع بوده و میگفته اند حالا هم میگویند
یا یهود بوده اند حالا هم همان الفاظ یهود را میگویند یا سنی بوده اند حالا هم همان حرفهای سنی را میگویند
شل پاشوره که برای حوض میگویند میگویند پاشوره و از نمیفهمند این چرا اسمش پاشوره است بواسطه اینست که
سنی ها بعد از وضو پا را میشویند انجا را درست کرده اند برای پاشوره حالا هم همین طور مانده است همچنین وقتی
سنی بودند قلتین دارند حالا هم مانده حالا هم در مشهد مقدس قلتین درست میکنند این
انگشت شهاده که میگویند ملاها هم توی کتابهاشان مینویسند این مال سنی هاست خر مرد که انگشت شهاده
یعنی چه این مال سنی هاست تشهد که میخوانند اشهد ان لا اله الا الله که میگویند ناخن راست را بلند میکنند
اشهد ان محمدا رسول الله که میگویند ناخن چپ را بلند میکنند و این امر مربوط است پس انگشت شهاده یعنی چه
از این چیزها خیلی است از انجمله حرفهائی که مال سنی هاست و مانده یکی اینست که بیا برویم پیش مجتهد بپرسیم در فلان
مسأله رای شما چه چیز است این رای شما چه چیز است مال سنی است مگر در دین خدا رای بوده هر کس رای دارد
غلط میکند رای رای رسول خداست قول قول رسول خداست من کیستم که رای داشته باشم لکن حالا شایع شده
استفتا میکنند که در فلان مسأله رای شما چه چیز است من رای ندارم هر چه میگویم حدیثی است که روایت میکنم بنده
چه کاره ام که رای داشته باشم امام میفرماید اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم
حجتی علیکم وانا حجة الله راویان حدیث حجتهای ال محمدند در میان مردم و هر کس حادثه برای او رخ میدهد
و دستش بال محمد نمیرسد باید پیش روات احادیث برود نه پیش صاحب رای باری مجلس طول کشیده است
علاماتی که عامه دین ندارند بسیار است نه کتاب دارند نه سنت دارند یکپاره احادیث دزد و دروغ
دارند و ان جعلها که بعد از پیغمبر کردند و نوشتند کتابهائی شده در میانشان مانده و کدام شاهدی
بدیهی اینها بالاتر از اینکه بمحض اینکه پیغمبر چشم مبارک را بر هم گذاشت هجوم آوردند بر در خانه او با کدام دین
این رست میاید در همین دنیا کسیکه با سلاطین که وفا داشته باشند نخواهد بیوفائی بکند اگر بمحض اینکه
سلطان چشمش را بر هم گذارد عیالش را نگذارند غر اوارد کنند بریزند در خانه او این درست میاید پس بعد از

[illegible]

که پیغمبر از دنیا رفت هنوز کفن او از آب غسلش تر بود که ریختند در خانه او و در خانه او را سوزانیدند و دختر او را
زدند فرزند او را که محسن نام کرده بود سقط کردند و آن روز کردند آنچه کردند بعد از آن ببین با حضرت امیر المؤمنین
چه کردند غصب حق او کردند ریسمان بگردن او بستند او را بمسجد بردند چه محاربهها که با او کردند چون عثمان
از او مطالبه کردند و خر او را بشمشیر جفا در محراب عبادت شهید کردند در محراب عبادت در حضور خداوند او را بآنطور
شهید کردند آیا با وجود این دینی برای اینها ماند ببین با فرزند دیگرش چه کردند اینهائی که عرض میکنیم و محض بدیهیات است
حالا کار نداریم که بعضی اینها از بعضی اشرف باشند همه از یک طینتند آنچه ببعض میشود بباقی دیگر شده ببین
با امام حسن چه کردند فکر کن ببین با سیدالشهدا چه کردند آیا این داهیهٔ عظمی که در میان اسلام روی داد کم مصیبتی بود
آیا دیگر شبهه برای کسی میماند ببین آیا با اسلام می سازد که سیدالشهدا برخیزد در میان مردم در میان قشون
با صدای بلند بفرماید شما را بحق خدا قسم میدهم آیا مرا می شناسید همه گفتند بخدا بلی فرمودند آیا نه اینست
که جد من محمد مصطفی است عرض کردند خدایا بلی فرمودند آیا میدانید فاطمه دختر محمد مادر من است عرض کردند خدایا
بلی فرمودند شما را بحق خدا قسم میدهم آیا میدانید علی بن ابیطالب ساقی حوض کوثر پدر من است عرض کردند خدایا بلی
فرمودند شما را بحق خدا قسم میدهم آیا میدانید حمزه سیدالشهدا عموی پدر من است عرض کردند خدایا بلی فرمودند
آیا میدانید جعفر طیار عموی من است عرض کردند خدایا بلی فرمودند شما را بخدا آیا میدانید که خدیجه کبری که
اول زنی است که اسلام آورده جده من است گفتند خدایا بلی دید خیر اینها چندان فایده باینها نمیکند بسبب
حب شخص از چشم دیده نمیشود فرمودند آیا میدانید این عمامه رسول خداست که بر سر من است آخر این عمامه
یکحرمتی دارد و شمشیر بر این نباید زد گفتند بلی میدانیم فرمود شما را بحق خدا این شمشیر پیغمبر است من حمایل کرده ام
عرض کردند خدایا بلی همه را اقرار داریم تا اینکه فرمودند فبم تستحلّون دمی خوب بچه باعث شده که خون مرا حلال
دانسته چیست حالا ببین آیا این شایسته است و بادین می سازد عرض کردند دست از تو بر نمیداریم تا شربت
مرگ را بتو بچشانیم آیا با کدام مذهب می سازد و بچه قاعده درست میآید که گذشتیم از دین آیا وفای دنیا
چه شده آیا با یکرفیق خود باید دوست خود آیا با یک بزرگ خود کسی اینطور میکند از اینها هم گذشتیم یهود
و نصاری اینقدر با اهل اسلام دشمنی نمیکنند دست یهودی آدم ببقید نهایت عداوتی که میکنند نمیزنند او را

بلکه

میکشند دیگر کاری دست ونداره و دیگر نمیآیند اسبهای خود را زین کنند سوار شوند و این بدنها را پامال کنند و این
پامال کردن پس از آن مصیبت بود که حضرت باقر میفرماید بطوری جدم را کشتند که پیغمبر راضی نبود درندگان را باینطور
بکشند ببین چگونه کشتنی بوده فرمود کشتند او را با سنگ با چوب با نیزه با شمشیر با دشنه با خنجر جراحت بپیکر حسین
چه کرده است بجز اینکه پسر پیغمبر است حالت عیالش را تصور کن بحق خدا تصور کنید آنحالت را هنوز نگفته ام درست
هم کسی ملتفت نشده در بعضی قصیدههای خود ساخته ام لکن درست معنی نمیکنند من نیز باز عرض میکنم شما بطور
تعقل و ملایمت گوش کنید آنچه میگویم ملتفت باشید آیا شما خیالتان میرسد بعد از آنکه قشون ریختند
در خیمه یکی آمد در پشت خیمه و صدا زد که بفرمائید از خیمه بیرون که مبادا بی ادبی بشود کجا اینها دشمن بودند بلکه نهایت
بدرجهٔ بی رحمی رسیده بودند شما میدانید قشون دیگر ملاحظه نمیکنند خصوصاً اینکه دشمن است و برای تاخت و تاراج آمده
بنیت که پیش از آن دیگری تا الحسین کند مثل آن مرد که گریه میکرد و دختر حضرت را تاراج میکرد فرمود چرا گریه میکنی
گفت چرا گریه نکنم و حال آنکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم فرمود اگر اینرا میدانی چرا میکنی گفت اگر من نکنم دیگری خواهد کرد
معلوم است مبادرت میکنند که هر یک پیش از دیگری بربایند حالا باید شما در اینجا تأمل کنید بطور دقت ببینید اینجماعت
بیحیا آمدند بر سر بدن پسر پیغمبر ریختند و هجوم آورده و دور را هم که هستند هلهله هم میکنند و با اینحالت میریزند در
خیمهها اینها هم که زنهای عفیفه بودند مرد ندیده بودند جمعی دیگر دختر و بچه بودند قشون باینطور که عرض کردم بعد از اینکه
حمله کردند و ریختند در خیمهها چه حالت برای زنها پیدا میشود حالا تأمل کنید عرض کردم هر چیزی خوب است از روی
تأمل باشد معلوم است قشون توی بیابان ایستاده اند هر یک هر یک جا ایستاده اند وقتی جمیعاً روی بیکجا در
بیاورند همه جمع میشوند نزدیک بهمند و آن گرد و آن غبار و آن غوغا و آن صدای هلهله و هیاهو و آن
صداهای پای اسبان و آن صدای شیههٔ اینها و آن صدای خندهٔ اینها و آن جمعیت بسیار و آن غلوطه که چشم
راه نمی بیند حالا اینهمه دختر و بچهها و زنها با این فزعی که بر ایشان دست داده است میخواهند بگریزند از خیمهها که
بیرون آمدند بگریزند توی دست و پای این اسبها قربان بخدا آیا اینها در آنوقت چه حالت دارند

دیگر اینها که نبودند کسانی که یکطرفی را واگذارند که اینها از آن راه این زنها بروند و بگریزند یا بگویند بسم الله از این راه
بفرمائید این بی‌کسان توی دست و پای اسبان چه بکنند معلوم است یکی دست اسب یا و تنه میزند یکی
پای اسب او را تنه میزند یکی میافتد روی زمین توی این غلوطه آیا چه کسانی شماتت آیا مغطه دختری میافتد حالا
سوار صبر میکند که بسم الله برخیزید تنه بخورید سوار است و اسب است و دشمن هم که هست و نمیخواهد برود و خبری بیشتر از دیگری
بجنگ بیاورد و بتعجیل وارد میتازد میرود حالا این زنان و این دختران توی این غلوطه و توی این جماعت چه حالت
پریشانی خواهد بود عقلشان از سرشان پرواز کرده بود نمیدانستند چه کنند یکی را اسب تنه زده افتاده و هنوز
پا نشده که یکی دیگر میآید تنه دیگری میزند و الحق در این اثنا هم از آن حرصی که در غارت کردن داشتند یا این
زن میافتد یکی را می‌بینی خم میشود چادرش را میربایند یکی دیگر میرسد مقنعه‌اش را میرباید این زنها و بچه‌ها
هم که میآیند بگریزند زیر دست و پای این اسبان توی این غوغا این یکی نیزه میزند یکی آن یکی پشت شمشیر
میزند آن زنها یکی فریاد میکند و امحمداه یکی میگوید وا علیاه یکی میگوید الهی هست که بفریاد ما برسد فلا صبه
اگر بخالت انسان تأمل کند هوش از سر آدم میرود و حال آنکه همه آن زنها دختران محمد مصطفی و دختران علی
مرتضی بوده‌اند ... الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس ششم

مجلس ششم روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام من شهور سنه ١٢٨٦

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم
و منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم قدس شأنه در کتاب
مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله
هو الرزاق ذو القوة المتین در تفسیر این آیه شریفه در ایام گذشته سخن باینجا رسید که ارکان عرش خداوند عالم
چهار است یک رکن خلق یک رکن رزق و یک رکن حیات و یک رکن موت رکن خلق را گفتم حامل حضرت امیر صلوات الله علیه و آله

ورکن رزق

و رکن رزق را حامل حضرت امام حسن صلوات الله علیه و رکن حیات را حامل حضرت امام حسین صلوات الله علیه و رکن موت را
امام زمان صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه حامل است و عرض کردم که حیات دو نوع است یکی حیات دنیائی
یکی حیات اخروی حیات دینوی و دنیاوی حیاتیست که در حیوانات هم پیدا میشود غیر انسان دارد و آن حیوانات
هم این حیات را دارند و اما حیات اخروی در مؤمنین پیدا میشود و در کافران این حیات نیست اما حیات اخروی در
مؤمن هست و در کافر نیست و عرض کردم که حیات دنیوی و حیات اخروی هر دو از نور سید الشهداء است
صلوات الله و سلامه علیه و از شعاع آن بزرگوار است اما دنیائی را چندان مطمح نظر نبود که شرح کنم در این
ایام در قصد آن نبودم خواستم حیات اخروی را شرح کنم و عرض کردم حیات اخروی روح الایمانست روح
الایمان در هر کس هست آن شخص زنده است و هر کس روح الایمان ندارد او داخل مردگانست و آیات
و اخبار بمعنی دلالت میکند که روح الایمان بسبب حیات شرعی و حیات اخروی است این مطلب سخنی که
بدیهی در کجا بود این حیات روح الایمان که قسم ظاهری و باطنی دارد و ظاهر حیات روح الایمان
همین شریعت مقدسه است که در دست مردم است هر کس باین شریعت مقدسه متمسک شد
و عمل کرده باین شریعت شده این مؤمنست و هر کس عمل کنند باین شریعت نیست و تارک این
شریعت است و خود را آراسته باین شریعت نکرده و از محرماتی که در این شریعت است خود را
پیراسته نکرده داخل اموات است پس در حقیقت در این دنیا متشرعین و عمل کنندگان بشریعت احیاء هستند
و اما آنها که ترک کرده‌اند شریعت را داخل اموات‌اند چون اینها را عرض کردم اگرچه در نظر نبود لکن خدا نیز باین هم
جاری کرد عرض کنم بی فایده نخواهد بود و آن اینست که چنانکه دانستی این شریعت مقدسه حیات است
و هر کس این شریعت در او نیست و این شریعت [illegible] نفوذ کننده میشود و هر کس عمل باین شریعت نیست
و این شریعت در او جاری و نافذ نه زنده نیست آیا نمیدانی [illegible] شرع را

وظاهر دل حیات را نداشته باشد و شریعت در اعضای او جاری نشده باشد و تحقیقاً هیچ کس نیست مگر آن
که در شریعت در او نفوذ کرده باشد و در خیال او و در فکر او و در وهم او و در علم او و در عقل او نفوذ
کرده باشد و وقعیت داشته باشد و الله مشتی را کار است آدم سیاهی مشغول است عبای سفیدی
پوشش گرفته باید بداند عبا سفید میشود لکن عبایش سفید است لکن این شریعت مقدسه ظاهر حیات است
هر کس این شریعت را دارد زنده است اینها که میگوییم که اگر هم اینها را نشنوید بلکه در دلهای خود
جا دهید و ثبت کنید و با اینها عمل کنید و الله حجت بر شما تمام است و روز قیامت احتجاج
با اینها بر شما میشود و شما با این واسطه معذب میکنند پس همین کلمه که میگوییم بعینه رود نیل است که در کام
نیک آب زلال میشد در کام قبطی خون میشد همچنین این سخنی که عرض کردم از برای شنونده کان و عمل
کننده کان باران رحمت میشود و اینها باین کلام وصل بهشت میشوند و برای اینها که عمل نمیکنند همین سخنها
جهنم میشود عذاب جهنمی از برای اینها میکنند پس رحمة الله علی الابرار و نقمته علی الفجار است که وجود
مبارک حضرت امیر است صلوات الله و سلامه علیه در زیارتش خوانده که السلام علی رحمة الله
علی الابرار و نقمته علی الفجار همان بزرگوار مشهد ایشان بهشت است هر قدمی میگوییم در کوچه که راه میرفت اگر
باو نظر میکرد اگر موالی میشد رحمة الله علی الابرار بود و هر گاه بغض او را میورزید همانا حضرت امیر
نقمة الله علی الفجار میشد همچنین این سخنان حضرت امیر و علم حضرت امیر رحمة الله است بر ابرار
و نقمة الله بر فجار پس دل شما بر خود شما بوزد و راه در او رابطی نکرده باشید که غضب جهنم بلکه طوری
باشد که این غضب بهشت باشد و آن وقتی است که عزم بر عمل کردن و الی عمل داشته باشید
والله هیچ ندارد بجز جهنم رفتن پس واسطه این ظاهر شریعت حیات است و روح ایمان بر روح شما
نمیدمد میتابد در دلهای این مردم نفوذ میکند و ظاهر و باطن اینها را زنده میکند باید این شریعت

ابدا زنده

که حیات شده به منبع نجیبات کجا است مملکت در اعضای روح حیات پیدا شود مگر آنکه منبع قلب از برای او
باشد لهذا کجا این اعضا زنده میمانند خویشان از خود حیات ندارند مستغنی از آن روح ملکوتی [illegible]
هم نمیشود و حیات هم نخواهند داشت پس چاره نیست بجز آنکه در میان اعضا دل باید باشد و رابطه
با روح ملکوتی داشته باشد تا آنکه از روح ملکوتی حیات فاضه بآن دل شود و از آن دل منتشر شود باعضا
پس هر آن اعضائی که رابطه با این دل داشته باشد حیات از دل سرایت میکند اول باو میرسد و هر آن عضوی که
رابطه بدل ندارد و ما بین عضو و ما بین دل سد شده است کار زهست حیات در او نفوذ نخواهد کرد و مست
خواهد بود و چون میت خواهد بود اگر آفتی باو برسد دل آن دل براو نمیسوزد اگر اینجا مرده باشد و گندیده
باشد و از دل منقطع شده باشد جراح میگوید آنرا ببرند و صدا در نمیآید و دل خبردار نمیشود همچنین است
آن دل عالم هیچ غم ندارد اگر منقطعین او را تکه تکه کنند زیر و زبر کنند هر بدنی هر کفری هر عصیانی هر ضلالتی
باینها برسد دل صاحب کار برای اینها نمیسوزد ولی دل دل میسوزد از برای آن عضوی که باو متصل است
و رابطه با این دل دارد اگر یک سوزنی به پنجه پای تو برود آن روح تو بنا میکند جزع کردن فغان کردن
او میسوزد و در حقیقت او میسوزد اگر او نبود با جان نداشت در فغان بیاید جانی میسوزد حضرت امیر
بر منبر فرمود شما ها مریض میشوید من مریض میشوم عرض کرد آنانی که در مدینه اند یا در هر جا هستند فرمود
کل مؤمنان در هر جا که باشند مریض اینها مریض حرکت شد بجهت آنکه آن بزرگوار جان عالم و جان جهان است
در کتاب وسایل روایت کرده حدیثی که خدا در روز قیامت سرزنش میکند بنده خود را ای بنده من
گرسنه شدم از تو طعام خواستم بمن طعام ندادی عرض میکند خدایا تو چرا از من طعام خواهی و گرسنه
شوی میفرماید فلان مؤمن از تو طعام خواست و باو ندادی باو ندادی بمن ندادی باز میفرماید به بنده
من از تو آب خواستم و تو بمن ندادی عرض میکند خدایا تو چرا از من آب خواهی میفرماید فلان بنده من از تو
آب خواست آب ندادی بمن ندادی باز میفرماید به بنده خود من مریض شدم چرا بعیادت من نیامدی

عرض میکند خدایا تو حتی از آنکه مریض شوی میفرماید فلان مؤمن مریض شد و تو بعیادت او نرفتی بعالم معنی
نیامدی پس از آنجهت امام تو جان جهانی و روح الایمان در تن مؤمنان است جمیع آفات و عاهات
و هموم و غموم در تن مؤمنین رخ میدهد قوة ادراک و احساس او برای آلام است و الام از آن متاذی میشود
و باذیت او الام اذیت میکشد و لکن این مؤمنی عضوی از اوست و او در تن عضو برود و پس از آنچه
عرض کنم معلوم شد که اگر عضو رابطه بدل ندارد اگر آفتی باو برسد دل برای آن عضو غمی نورزد و حیات در او
نفوذ نکرده و هر گاه میان دل و عضوی رابطه باشد حیات در او نفوذ میکند و در او بروز میکند و آن
زنده میشود و هر بلائی و مصیبتی بآن مؤمن و بآن عضو برسد آن بدبر آن دل و الم میآید دیگر حاله هر چه
آن عضو لطیفتر باشد آن روح بیشتر میورزد و هر چه آن عضو کثیفتر باشد آن دل غمش کمتر است و کمتر
میورزد آیا فهمیدی با طلبی زخرف چه بود مؤمنان اعضا بند برای آن دل هر چه آن مؤمن کاملتر و لطیفتر است
آسیبی که بآن مؤمن میرسد دل امام که دل است برای او بیشتر میورزد و بیشتر متأثر میشود و هر چه آن عضو کثیفتر
باشد اینکه اثر ضعیفتر باشد دل امام کمتر برای او میورزد و مقصود این بود که روح الایمان منبعش از کجاست
از کجا آمده مخصوص که ندارم پس از کجا بغیر رسیده نتیجه با از خود حیاتی نه ندارد دل این عضو حیات و کمالات
آنا برای این و این عالم دلی است یکانه و آن دل یکانه وجود مبارک امام است صلوات الله و سلامه علیه
برهان برای وجود امام [illegible] ازین مندتر باشد که این مؤمنان زنده اند و حیات دارند و
شریعتیه معلوم است دل منبع است برای حیات که این حیات از آن منبع ساری و جاری میشود و بهمه
مؤمنان میرسد و از آنجهت در سایر ملتهای باطله دلی نیست شریعتی و حیاتی در آنها نیست و نفهمیم باید
نازنده بهیچوجه بنحوی مرتبط و بار آن از برای هیچ ملت باطله نازنده [illegible] مضایقه نیست سیفان بگویند
دینی داریم دینی داشته باشند لکن دینی که خدا خواسته باشد نیست نه هر چیز که می جنبد از حیات است اینها
که می‌آید خاک را می‌جنباند باد جنبنده است درختها را باد می‌جنباند حالا باد جنبانند است لکن

زنده

١٣١

زنده نیست که هم جنبش از حیاتی است بلکه اینها از جنبیدن عرض است بی نظم است از هر طرف باد بیاید از
از آن طرف با آن طرف میبرد نه از برای فایده و صلاحی می جنبند بلکه از هر طرف که باد بیاید میلولند مع کل ریح
بهر بادی میگروند چنانند ملتهای باطله از هر طرف که هوا و هوس [illegible] از ایشان میکشاند و شبهات و شکوک
ایشان را بهر دار آن طرف میروند ندارند برهانی بر سخن خود اگر برهان میداشتند حجت خدا بر آنها تمام بود و لکن ان یتبعون
الا الظن و ان هم الا یخرصون میفرماید قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین دلیل صدق برهانست پس مخالفین
و اعدائی برهان ندارند اگر برهان میداشتند صادق بودند پس قول بی برهانست و قول برهان از آیات نیست و چون
حیات ندارند اموات غیر احیاء و ما یشعرون ایان یبعثون و میفرماید یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا
و هم عن الاخرة هم غافلون پس نهاد خود مردند و خدا عرفان و شیعیان زنده اند [illegible] این زندگی و این
آب از کدام چشمه منتشر میشود و در این نهرها جاری میشود خوش ندارد و تو میدانی که خودت ندارى لکن از چشمه که علم
در وسط عالم آفریده که عین الحیوة است و آب زندگانی است بلکه همان حوض کوثر و چشمه کوثر اگر از چشمه کوثر و حوض کوثر این آب
تو میرسد حیات بود اگر از غیر این میرسد معنی ندارد پس آن چشمه حیات و قلب عالم وجود مبارک امام است صلوات الله و سلامه علیه
باز فکر کن ببین آلات و اول متصل با ماء و عضو رئیس و قرب و شرف و اکرم از تو در عالم کیست آیا غیر از امام است
و اعلی و اجل از تو در عالم کیست اگر بگوییم مجنونم آدم خود را می‌شناسد از عقل شکسته خود خبر دارد
و قدرتهای ظاهری این جهان فراوان خود خبر دارد [illegible] میگوید از امام [illegible]
و اجل خلق و شد [illegible] از جمیع خلق [illegible] خود [illegible] مقدم است آدم [illegible] کدام برهان از این محکمتر
وجود خود [illegible] شخص مقدمی [illegible] عضو رئیس [illegible] روشن تر است
خود را [illegible] روشن میشود و نور [illegible] اقرب بجمیع است
و انجمعه [illegible] نور [illegible] در منزل [illegible]

از جمیع است و میان قلب و میان جمیع هیچ فرع فاصله است و در میان ایشان هیچ فرع ابتدائی در ارفع نورانی تر و کاملتر ند
سکنه دارند پس چه برهان برابری تو بیاورم و از تو بتو نزدیکتر باشد و تو خود سوا از همه کس بیشتر می شناسی بل الانسان
علی نفسه بصیرة پس خود تو برهانی برابری حجت کاملی و ترا الزام میکنند بخود تر پس ان کسانی که از این حجت بالاتر میخواهند اگر هم
چنانند مردی که رفته بود با دیدن شیر و دیگر نظر میکرد با دیدن شیر بچه با دوربین گفته بود اگر غیر علی ابن ابی طالب روزی میخواهم
نمیدانم این چه نفس است آیا تو اول ما خلق الله اشرف از تو کسی نیست و تو متصل بجنه اهستی با تو در ری اگر
پس واسطگان هستند میان تو و خدا اگر تو اول ما خلق الله باشی حماقت و باین جهت جهلا باین سطور ند موهوم و شما
و چنین نیستید که نه هستید بچشمهای چه متمسک میشوید و چون دانسته اید که وجود خود شما حجت است البته میفهمید که
از شما کسی هست پس میان شما و ان قلب و اعضای رئیسه کریمه فاصله اند چنانکه در میان پنجه پا و دل اعضای شریفه
هستند که حیات بواسطه آنها میرسد بان پنجه پا پس این برهان میان انسان و میان آل محمد و میان حجت خدا
وان غوث اعظم واسطگانند و شرح اینها را خدا در قران با وضوح بیان فرموده میفرماید وجعلنا بینهم وبین القرى
التی بارکنا فیها که آن قلب باشد میفرماید وجعلنا بینهم وبین القرى التی بارکنا فیها قرى ظاهرة وقدرنا
فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین یعنی مابین ضعیفان شیعه و مابین ان قریهای مبارکه که امام باشد قریهای
ظاهره قرار دادیم باین جهت اشاره در کلام خود کرده که ان مبارکه را قریه نامیده و ظاهره را هم قریه نامیده
چون هر دو حجتند از خدا بر تو فرموده اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الى رواة حدیثنا وانهم حجتی
علیکم چنانکه امام حجت است بر خلق اعضای رئیسه هم حجتند بر خلق چنانکه امام قریه الوار فقد است و قریه اسما
و صفات خدا است و شیعیانه مشتقه است و قریه روس مشتق خدا اند همچنین این واسطگان
برای آنها که پست ترند قریهای اسماء الله هستند قریهای صفات الله هستند قریهای مشتقه خدا اند قریهای
خیرات و برکات و علوم آل محمد فرمودند نحن خزان الله فی سمائه وارضه وشیعتنا خزان علومنا

مایم

مائیم خزانه داران علم خدا در آسمان و در زمین او و شیعیان خزانه داران علم ما پس ایشان علوم خود را تحویل میکنند
بان شیعیانی که واسطگانند بعد از ان شیعیان علوم آل محمد بان ضعیفان میرسد باین مکونه هر کس متصل باعضای رئیسه
نیست اتصال بقلب ندارد و مرکب ایشان از دراک و مواله و چه قدر شریف است اتصال باعضای رئیسه و با انچه که
اتصال دارد باعضای رئیسه میشود بران دل ان جان جمیع نهایا برای انجان خادمند و ان جان برای انها حافظ است
و نگاهبان انها یک شخصند و شاید از اینجا بفهمی قول خدای عز و جل را که میفرماید انا فتحنا لك فتحا مبینا
لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ویتم نعمته علیك ویهدیك صراطا مستقیما و نعمی این
چه معنی دارد که خدا میفرماید ما فتح کردیم از برای تو ای پیغمبر ما فتح روزی تو کردیم تا اینکه خداوند عالم بیامرزد گناهان گذشته
ترا و گناهان آینده ترا این چه معنی دارد کدام ذنب پیغمبر داشت و کدام گناه برای پیغمبر بود که بان گناهان گذشته و آینده
او امرزیده شد پس بدانکه از برای تو جانیست پس ای صاحب جان اگر دست تو را رعشه است و تو نمیخواهی الف بنویسی
والف را کج و واج منویسی بدانکه روح تو مقصر نیست و روح تو بر عصمت خود باقی است و ای شخص صاحب جان بدانکه اگر
پای تو فالج است و نمیتوانی راه روی روح تو بر عصمت خود باقی است و صحیح است و مرض از پای تو پیدا شده ای صاحب جان
اگر در زبان تو لکنت پیدا شده و نتوانستی فصیح و بلیغ حرف بزنی بدانکه برای روح تو قصوری نیست روح تو بر معصومیت است
و بی عیب و نقص است نهایت رطوباتی است عارض شده زبان لکنت پیدا کرده آیا ندانستی چه گفتم و فهمیدی تو اثر کوتاهی عرض کردم

بر زبان هم

امام جان جهانست و شیعیان اعضا و جوارح اویند و همه اینها یک شخص است ای اولکنت شده دست او فالج شده و رعشه
پیدا کرده آیا نه اینست که این عیوب عیوب این شخص است و آیا نه عذر کننده از عیوب این شخص است آیا نه مدت این عیوب
برای این شخص است و آیا نه بترسند که از این سلف این شخص است نیست که در دعا میخوانند و در ادعیه آل او بیدی
عصیتك بلسانی ولو شئت لاخرستنی خدایا معصیت کردم ترا بزبان خود اگر میخواستی مرا گنگ میکردی عصیتك

ولو شئت لعصیتنی خدایا بخواهی تو را معصیت کنم و اگر بخواهی مرا باز میداری حتی آنکه میفرماید عصیتک
بفرجه ولو شئت لعصمتنی تو معصیت کنم بفرج خود که امام بفرج معصیت خدا را کرده که امام نه کرده معنی جمیع
است در عصیان و بعلت عصیان از شیعیان است جمیع عصیان در شیعیان میکنند و ایشان اعضا اند و مربوط
بایشان و فرمود شیعتنا منا شیعیان جزو ایشانند پس عصیان ما روسیاهان عصیان ایشان است جمیع
بر ایشان است و عذاب از عصیان ما ایشان میکشند و فی الحقیقة شیعه بلای ایشیب لا ...
حدیث ساده ابن طاوس روایت میکند در حضرت حجة صلوات الله علیه در سرداب مقدس در سجده میخواند اللهم
ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بماء ولایتنا اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتکالا
علینا و ولانا یوم القیمة حسابهم ولا تفضحنا یوم القیمة خداوندا شیعیان ما از ما اند و مخلوق از فاضل طینت
مانند و خمیر شده آب دوستی و محبت ما اند خداوندا بیامرز برای ایشان ان گناهانی که بتوکل بر ما از ایشان سرزده و در روز
قیامت حساب ایشان را با ما واگذار و ما را مفتضح مکن و مردم را بر گناهان شیعیان ما مطلع مکن است در جای دیگر
فرموده گناهان بر دو قسم است یک قسم از گناهان در میان شما و ما است در حق ما اهل بیت تقصیر کرده اند ما کرم از ایشان
در انها را مؤاخذه کنیم از شما و یک قسم از گناهان در میان شما و خدا است و انها را هم ما حتم میکنیم بر خدا که از تقصیر
شیعیان ما در گذرد و خداوند دعای ما را رد نمیکند و آنچه ما بطور حتم از خدا سؤال کنیم خدا اجابت میکند که دل ما را
نمی شکند ... و ... گناهان است بعضی از شما بعضی تعدی کرده ... عضو تعدی کرده اگر ان عضو را
بریده باشند در جمع شما دارد ... و اگر با عضو زنده تعدی کرده باشند و عضو زنده ... باشند

بقدر از مال فقهان با بن مظلوم میدهیم در از سر بکش ظلم که کنند و بعضی از این صاحب فضلند و حسنت و ناز را ترک کرده اند
شیعیان که از ایشانست میفرماید ما بمنزله تنه درختیم و شیعیان ما بمنزله برگهای این درخت هستند نگاه کن بهمین درخت
را اگر برگهای زرد است و خشک شده است چگونه نقصان در درخت است و اگر برگها سبز و خرم است ... درخت برقرار است
و خوشنما است حالا باید ببینیم چه کاره ایم چه طوریم چه طور خوشنود میکنیم امام خود را آیا سرفرازی امام خود را
میکنیم یا باعث سرشکستگی و نقص امام خود هستیم روز قیامت همینکه در میانه ... امام ما را ... میکنند ...
در ابوبکر باید بگوید یا علی ایی شیعه است بسم الله حالا ... بهمین طور یا سبب سرفرازی امام خود است و ...
بقدر قابلیت خود اگرچه خسیس ترین و بدترین خلقیم ... هرگاه وارد مجلس بشوم و اصحاب ... صاحب تقوی و طهارت و صفا
و سداد و صدق و حمیده باشند ... باعث سرفرازی میشوند لکن اگر یک ... باشند ...
انها از اصحاب ... نشستند ...
هستند و ... باعث خجالت میشود و سبب سرشکستگی ... امام ...
اگر اوطی شیعیان او باشند ... عرض کنم فرض کنی شخصی از ... دنیا آمده در ...
رفت ... بحضرت امیر حضرت امام حسن حضرت امام حسین مشغول عبادتند معرض از دنیا مقبل بآخرت ... بسجود
همه خاشع تازه آمده می بیند جمعی ... در زهد و ورع و ... ایشان ... گریه میکنند
میکنند گریه میکنند از اینجا میرود در مجلس یزید ابن معاویه می بیند نشسته بتخت و شراب ... اولاد ...

اطراف او دو تار و تنبور و اسباب شطرنج و اینها قمار میکنند و شراب میخورند و رقص میکنند و اشعار میخوانند و لوطی گری میکنند
و از خرافات میبافند و شوخیها میکنند حاله هرگاه شخصی یک دیناری بیاید و ضعف و ذلت شیعه نگاه کند به بیند شخصی را
عابد و زاهد است میگوید این از جور نهاست تابع اینها است و اگر برود در مجلس دیگر و ببیند شراب خمر میکنند و این
کارها را میکنند میگوید اینها از تابعین اینهایند و از جور اینها بد است که آیا منم آیا هر شرب خمر کنی لوطی گری و هرزگی میکنی و میگوئی
من شیعه امیر المؤمنینم تهمت و افترا بامیر المؤمنین حیدر اگر درست علی است حیدر تهمت بعلی نزن شیعه علی شعاع علی است و شعاع عکس
علی است آیا هیچ چوب کجی را دیده عکس راست در آئینه بیندازد و هیچ چوب راستی را دیده عکس چوب در آئینه بیندازد
تو کجی و میگوئی من عکس علیم چگونه عکس علی هستی دروغ میگوئی علی راست است چگونه تو ادعای طهارت میکنی و اینهمه
کثافت داری و با وجود این میگوئی من عکس علیم پس تو که میگوئی من عکس اویم و شارب خمری یعنی او هم اینطور است
شعاع آفتاب زرد است و کوکب و شعاع ماه سفید است و هیچ هر شعاعی شد صاحب شعاعش باید باشد
تو میگوئی من شعاع اویم و لوطی گری میکنی معنیش این است یعنی آقای من لوطی است این افترا است و حجت خدا
پس الله بکوفتم از ایشان نیستم حکایت آن شعراء دیدم چه قدر برفم از کوه که از شعراء فاسق و فاجر بعد کوی است و بعضی
همیر بعضی از حمام بیرون آمد بود حضرت صادق در کوچه بودند روی خود را از حضرت برگردانید فرمودند
دیگر چه روت را برمیگردانی چون شارب الخمر بود و فاسق و فاجر عرض کرد نخواستم چشمهای نحس من بر چشمهای
مبارک شما بیفتد حضرت او را دلداری دادند و مهربانی کردند و فرمودند آری شما الحمد لله اینطور بیشه بر ادعای

نی

تشیع من عظیم است اگر نفهمی گناه فردای بر امام است وارد بیاری بر روی بر سر مطلب مطلب این شد که ادعای
امامیه عمده اش حیات شما است عمده حیات که اهم است امثال آوم ... و اجتناب از نواهی ایشان لقد ریکه
تشرعی حیات داری و بقدریکه حیات داری قرب تو با امام همان قدر است حیات داری کنی
تا آنوقت گناه دل میشود آنوقت او باید استغفار کند برای تو و شرمسار شود از گناه جمیع صحیفه سجادیه
را بردار ببین از روح چگونه عذرخواه است برای گناهان خود آن دعاها را بخوان آنها کریه آنها که دعاهای
آن استغفارها را که فرموده جمیعاً از این بابت است مناجاتهاشان همه از این بابت از این قبیل است دعاهای
ذرسهای فی درگذر از سر دست فی بگذر اینها همه بدکاران فی لج بوده اند اینها کسانی بوده نمیتوانستند
امثال فرمان تو کنند خدایا از سر این عصیان بگذر این و چه استغفار ائمه و اقرار ایشان بمعاصی
علماء در این درمانده اند ما که دروغ نمیگوئیم و ما هم خود اقرار بمعاصی میکنند تکلف کرده اند
لعده اند بعضی گفته اند اینها بجهه تعلیم است این حرفها چه چیز است که تعلیم بلکه جمیع اینها و اقعیت دارد
و حقیقت است بعد از آن هر چنین شد اینست خدا به پیغمبر خود میفرماید لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تأخر تا آنکه خدا بیامرزد گناهان گذشته ترا یعنی گناهان مؤمنان گذشته از عهد
حضرت آدم را همه گناهان است و تو باید عذرخواه از جانب ایشان باشی و بیامرزد گناهان
آینده ترا گناهان شیعیان آینده باشد گناهان همه را تو باید استغفار کنی و طلب کنی تا خدا
ببخشد اینها این فرمود لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و آینده خداوند گناهان شیعیان

کسیکه اگر اشاره بکند جمیع عرصه امکان فانی میشود حالا بباید فهم طایف بکند و ذوق بزند هیچ چیزی نمیشود
بلکه این فتحی در پیغمبر خواسته بکند همینکه ملک شفاعت و ملک جنت و نار و ملک دنیا و آخرت و ملک
تصرف در ماکان و یکون است درخواست پیغمبر طالب همین است میخواهد جمیع ماسوی الله در تحت تصرف او باشد
مگر پیغمبر بهتر از سلیمان کمتر بوده گفت هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی سلیمان هیچ ملکی خواست
پس اسم طالب ملکی است در ملک ماکان و مایکون است پیغمبر طالب این سلطنت و چنین فتحی بود حالا که این فتح
میخواهد بکند خرج دارد لذا حالا باید بمصرف برساند مال را باید جانی داد باید قشون داد تا این ملک را
صاحب شود خداوند عالم خرج این دعوا را در عالم ذر با پیغمبر طی کرده فرمود اگر میخواهی این ملک تو مسخر گردد و جمیع
هزار هزار عالم در تحت تصرف تو باشد و جنت و نار در تحت تصرف تو باشد و صاحب لوای حمد بشی و قسیم
جنت و نار بشی سلطان دنیا و آخرت باشی شروطی دارد و خرجی دارد اگر این خرج را بکنی این سلطنت را داری
اول آن خرج این باید بکنی تو باید جمیع اموال خود را در این معامله بدهی حضرت پیغمبر قبول فرمود و بمرور این
در حضرت سید الشهدا است عرض کرد چشم میدهم فرمود تو باید اصحاب خود را بدهی عرض کرد چشم میدهم فرمود
باید اولاد خود را بدهی عرض کرد چشم میدهم جان خود را باید بدهی عرض کرد چشم میدهم پس اینها در حقیقت
این عرصه کربلا و این وقعه کربلا آن میدان فتح پیغمبر است این عرصه کربلا فتح روزی که پیغمبر رسول مکرر در زیارت میخوانند
لا ذلیل والله معزک لا مغلوب والله ناصرک تو ذلیل نشدی و خدا عزیز کننده تست تو مغلوب
نشدی و خدا ناصر تست پس این بود نتیجه حکمتهای چند و وقتی فرصت نزدیک شد آن بزرگوار که در صحرای کربلا
آمد در میدان وفای بعهده در سر وعده حاضر شد وقت جانبازی در رسید اگر سر وعده نبود اگر این خرج آن
فتح نبود اگر فتح نکرده بود چرا میفرماید در روز عاشورا هر چه بار جنگ سختتر میشد آن بزرگوار گونه اش

گذشته و گناهان شیعیان آینده را جمیعا برکت پیغمبر همه را میآمرزد ای ... لام میفرماید بیا از شما ها
ذکر میشود با ذکر شما در آتش دیده نمیشود میفرماید چهره از شما دخول جهنم نخواهد شد خوب اگر شما ها داخل
جهنم شوید پس شفاعت از برای کیست صاحب ساده را پیغمبر را هم بفهمیم اتفاق شیعه و سنی است در هر پیغمبری دعوت
مستجابه داشت و پیغمبر ما هم دعوت مستجاب او این بوده که شفاعت امت را وا داده و ذخیره کرده آن شفاعت
را برای صاحبان کبایر این شفاعت برای کیست بجز برای شیعیان صاحبان کبیره پس معلوم شد که خداوند از برکت این شفاعت
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم میگذرند مجلس طول کشیده و سینه ام هم سنگین است مختصر کنم پس بیایم به بینیم معنی آیه چیست
که انا فتحنا لک فتحا مبینا ما از برای تو یک فتح بیان کردیم نمایان برای او شده در این وقت هر این فتح نهان
نمیشود آن فتح را تو روزی کردیم تا بسبب آن فتح گناهان گذشته و گناهان آینده تو آمرزیده شود کجاست آن فتح
و چیست آن فتح او معنی فتح را عرض کنم در بعضی مشتبه است سلطان در فتح میکند بغیر مطلب خود میرسد
معلوم است بمطلب خود میرسد باید خرجها بکند پولها خرج بکند باید قشون او کشته شود مصیبتها باو برسد
زحمتها او رخ بدهد باید متحمل بکند مال تلف بشود تا بمطلب برسد همینکه سلطان بمطلب رسید میگویند فتح
کرد و اگر سلطان غائب و خاسر برگشت و بمطلب نرسید هم سلطان شکست خورده فتح وقتی است که شخص بمطلب خود
برسد به بینیم پیغمبر طالب چه ملک بود فتح کدام قلعه را که آن پیغمبر پست فطرت بود و او میخواست فتح قلعه خیبر بکند
یکفرسخ عرض و طول نیست حاشا و کلا کسیکه خداوند عالم او را آفریده قبل از جمیع مخلوقات بهزار هزار دهر
و هر دهری صد هزار سال است و هر سالی صد هزار ماه و هر ماهی صد هزار هفته و هر هفته صد هزار روز و هر روزی
صد هزار سال این دنیا است باین مدت خدا پیغمبر را پیش از سایر کائنات آفریده و بینش کائنات
چه قدر هزار هزار عالم است و هزار هزار آدم است و خداوند جمیع ممالک را در تحت تصرف پیغمبر قرار داده
و از نور مقدس او آفریده نمیآید قلعه صدگز در صدگز قلعهای آمال او باشد که ... باید که بهشتی زنده دارد یا فرشته

بلکه

بر فروخته تر میشد و خرم تر و خندان تر و خوشحال تر میشد شبی که تو اگر از سفری بیائی و قتیکه از شهر بیرون آمد خوشحال میشوی
میشوی هر چه از شهر بیشتر بیرون میشود تو خوشحال تر میشوی میدانی که چون دیگر بمنزل رسیدی و بوطن نزدیک شده
سینه شده هر چه نهایت نزدیکتر میشد خوشحال تر میشد نه این است که همینکه بالین علی اکبر تشریف آورد فرمود
حضرت علی اکبر استرحت من الهم الدنیا یعنی راحت شدی از محنتهای دنیا بمنزل رسیدی چونکه دیگر خطر کشتن با نهایت
امانی پدر نبوده لانه این بود که وقتیکه شمشیر بر حضرت میزدند در محراب قاله بود فرمود فزت برب الکعبة
خط کوهم فایز شدم بخدا قسم بمنتهای امال خود رسیدم شما خیال نکنید که این بزرگواران ولی با نچاله بغیه هر چه زدنی
نزدیکتر میشد خرم تر میشدند این است که هر چه پاره پاره جنگ مشتعل تر میشد ان بزرگوار خوشحالتر و خرم تر و خندانتر میشدند
نهایت که روضه خوانها یکپاره دیده اند در کتابها نوشته و کتاب نویس هم جاهل بوده و از روی همان نها منتحوا اند
یکپاره دیگر هم خودشان بابد بنیر تصنیف میکنند پس انها که بعضی روضه خوانها میکویند که حضرت در کربلا میکرد
یا جزع میکردند وکله چطور میشد چون انکه میه بود و جزع میکنند استغفرالله فرمانی که ایشان وجزع کنند
ملک دنیا و اخرت قسم میکنند و جزع میکنند چونکه وکله بلکه در نهایت خرمی در نهایت شادی در نهایت برافروخته
کونه بطوریکه صحاب رو میکردند که بعضی میگفتند انظروا الی الرجل لا یبالی بالموت نگاه کنید این مرد را که
هیچ باکی ندارد از مرگ حضرت بنهار امی شنید میفرمود مرگ چاه است که این دنیا هر کس باید بگذرد و دنیا زندان مومن است
آیا شما از زندان میخواهید بروید بیرون بری شما بد میشود جای بهتر بیست اما اینکه میفرمود برای آنحضرت بود که الحاح کونه که
جزع نمودند پس اگر فرمود هل من ناصر ینصرنی از این فایده مقصود شان این بود که من جزعی دارم بلکه
فرمود هل من ناصر ینصرنی یعنی نصرت کنید با یکه کلیم خودرا از اب بکشید که شمارا نجات بدهم
نمیبریده فرمان شفاعت کنم میکنید پس نصرت کنید مرا وجان خود را از آتش جهنم خلاص کنید مقصود بود

و اما

و آنکسیکه اگر اشاره میکرد جمیع کائنات نابود میشد چانده هم مظلوم و مقهور شد استغفرالله
هیچ فتحنامه نزدیکان نکنید این روضه ها بلکه بدانید که اینها فتحنامه حسینی است که بالاشاره دنیا و حضرت
شد چون این راعرض کردم بدنم شد این راهم عرض کنم چون ایشان هر کار میکردند از برای خدا میکردند
اتفاق اگر عباس خدا و رضای خدا در این بود که چشم ایشان تیر بخورد برای اینکه عباس است و خدا
میل دارد چه نکه دستش شمشیر بخورد و میل دارد خدا با اینکه انکشتش هم در دست چشمش بخورد انکه
محنت هم باو برسد خدا میل دارد از اینکه وقتی علی اکبر رفت بمیدان چشم حضرت علی اکبر افتاد
نگاه بصورت علی اکبر کرد که شمایل رسول خدا است که رو بمیدان جنگ میرود چشم ان بزرگوار اندکی
اشک کشت نه از اینکه که داد دلم بوحشت بلکه فرزند را قربانی میکنم و چون که دلم میسوزد
نهایت رز الت بلکه برای این بود با این شباهت به رسول خدا انقوم حرمت رسول خدا را حفظ
نمیکنند و بی حرمتی برسول خدا میکنند دست خود بجانب آسمان بلند کرد و گفت اللهم اشهد علی
هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الخلق خلقا و خلقا و منطقا برسولک
علیه و آله خداوندا تو گواه باش بیرون رفت بسوی ایشان شبیه ترین خلق در خلق و در خلقت
و در گفتار به پیغمبر صلی الله علیه و اله یعنی صورت او از جمیع مردم شباهتش به پیغمبر بیشتر بود خلق کریمه
او از جمیع مردم به پیغمبر شباهتش بیشتر داشت و تو میدانی خلق پیغمبر چه بود که خدا میفرماید انک لعلی خلق عظیم
و آنحضرت در خلق مانند نداشت علی اکبر شبیه بابیش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و در منطق و گفتار شبیه تر
خلق بود و تو میدانی پیغمبر فصیح ترین و بلیغ ترین خلق بود و حجت را فصاحتی قائم میفرمود زبان حضرت
رسالت و اینهم شبیه الناس بود بانحضرت پس در گفتار شبیه به پیغمبر بود پس چطور کوه به

گشت آمد
در وقت بیرون رفتن به میدان برای اینکه با قوم محاربه کند جمع کثیری را کشت در این وقت عطش بر او غلبه کرد برگشت
خدمت پدر بزرگوار که العطش قتلنی ای پدر تشنگی کشت مرا هیچ باک از این زخمها نیست از این ضربها
مرا باکی نیست این عطش است مرا کشته آیا چاره برای من بکنی فرمود نه العطش قتلنی تشنگی مرا کشته
وثقل الحدید اجهدنی سنگینی این زره آهن مرا خسته کرده است معلوم است سنگینی آهن بار تشنگی می آورد
و تاب گرم تشنگی می آورد خستگی هم تشنگی می آورد غم زیاد تشنگی می آورد غضب زیاد تشنگی
می آورد جمیع اینها با هم شد و بر آن بدن نازنین وارد آمد عرض کرد فهل الی شربة من الماء سبیل
آیا ممکن است یک شربت آب به من برسانی فرمود برو بجنگ دشمنان که عما قریب جد تو ترا آب خواهد
رسانید دو مرتبه برگشت جمعی دیگر را به کشتن داد لکن یکنفر در میان سی هزار نفر چه میکند صدمه زدند
از اطراف ضربتها بر آن بزرگوار همی زدند و زدند تا او را از خون نحو کردند آنکارا ببین در این حالت
له حس و گردن اسب را گرفت خودش را ... تصور کن اسب است و حیوان بر داشت او را تو
این قشون برد یعنی جفاکاران فرصت را غنیمت شمرده هر یک با هر چه ممکنشان بود از شمشیر یا چوب
یا نیزه بر بدن مقدس او وارد آوردند حتی قطعوه اربا اربا او را ریز ریز کردند بعد از آنی او را زیر
کردند به حیث همیافته در توی میدان حاله در میان آن غوغا و آن غلغله کسی بر زینب بنفسه بر او
چه میکند رو دیگر آیا چه قدر با ما شد از آن وقتی سیدالشهدا علیه السلام بر بالین او آمد در آن وقتیکه
علی اکبر نفس آخر بود برای او باقی مانده بود فریاد برآورد السلام علیک در عرب قاعده است که چنانکه
در اول ورود سلام میکنند در وقت خداحافظی هم سلام میکنند پس حاله وقت مفارقت بود عرض کرد یا ابه السلام
علیک یعنی تو زنده باش ما رفتیم بعد از آنی سیدالشهدا خود بر او مانده این دلبر کبوتر بر یه خود برساند

به چه

دید حالا بطور عضو عضو او از هم جدا است بعد از آنی او را با این حالت دید خطاب کرد که قد استرحت من هم
الدنیا جانت خلاص شده حاله دیگر راحت شدی از این دنیای خراب کنده خلاص شدی خطاب کن کیف کنی
انجا ... کیفیت حاله و قدر کیفیت بعد از آن ولی مبارکش ... گفت قتل الله قوما قتلوک خدا
بکشد آنانی که ترا کشته بعد تعجب کرده فرمود ما اجرأهم علی الرحمن وعلی انتهاک حرمة الرسول
چه قدر جرأت کرده بکشتن تو بر خدا چه جرأت کرده اند نشد توای عظیمة خدا کشته و شکست تو
خدا کشته چه قدر جرأت کرده بکشتن تو چه قدر جرأت بر هتک حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مانند تو شبیه از پیغمبر و چنین شخص کار را کشته بعد ملتفت شده در چنین که هر گران بهائی از دست داد
رفته از دنیا سیر شد گفت علی الدنیا بعدک العفا دیگر بعد از تو خاک بر سر دنیا بعد از تو دنیا خراب باد
نیست ... بعد از آنی ... جنگ کند در آن دفعه اخیری آن عهد ... خطاب رسید ... نمیخواهی
بر سیکر دانم از تو بعد ... عرض کرد ... بعد از کشتن علی اکبر و بعد از کشته شدن عباس دیگر زنده کانی نمیخواهم

کار از کار گذشت غیرتر از جان دارم

١٢٨٦
مجلس هفتم روز شنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام من شهور سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله
علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم وغاصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس من
الاولین والاخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب مبارک خود میفرماید ما خلقت

سیدنا و مولانا

الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین در تفسیر این آیه شریفه در کلام گذشته شیخ بالخاصیه عرض شد او نه عالم چهار رکن دارد
چنانکه احادیث بسیار در تخصیص وارد شده عرض شد که عالم چهار رکن دارد و عرش خدا یعنی ملک
خدا چنانکه اهل ظاهر تفسیر فرموده لذا پس ملک خدا چهار رکن دارد رکنی خلق است رکنی دیگر رکنی
رزق است رکنی سیم رکنی حیات رکن چهارم رکنی موت است چنانکه خداوند عالم این چهار را در کتاب خود
ذکر فرموده که الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم
من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون پس این چهار ارکان ملک خداوند عالمند و هر یک از این چهار ارکان را
عرض کردم حامل است و حامل رکن خلق وجود مبارک حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و آله
یعنی عرض کرده [illegible] حضرت پیغمبر خالق است [illegible] این چهار رکن در کلمه آنه است که چهار ملک
حامل عرشند این را همه قبول دارند چنانکه ملکی حامل رکن خلق است و خالق نیست بلکه خدا خالق است الله
الذی خلقکم پس همچنین خدا است خالق و رکن خلق حضرت پیغمبر است و رکن رزق حضرت
امیر است لکن نه اینکه او رازق است رازق خدا است لکن حامل این رکن حضرت امام حسن است و فیض
رزق از خداوند عالم به بندگان بواسطه حامل این رکن است و رکن سیم که رکن حیات است حامل آن حضرت
امام حسین صلوات الله وسلامه علیه است و رکن چهارم که رکن موت است حامل او امام زمان صلوات الله وسلامه
علیه است بطوریکه اگر خدا بخواهد شرح آن در کلام انشاء الله بشود اما رکن سیم که گفته شد حامل آن است عرض کردم
رکن حیات است و این حیات بر دو قسم است یک حیات دنیوی است که این زندگی دنیا باشد که همه حیوانات هم
این حیات را دارند نفس است میآید و میرود و حرکت لذا انها بروز میکند و حس میکنند چیزها را بچشم
و گوش و زبان حس میکنند این حیات را حیوانات هم دارند و حیات دنیاست و حیات پست و حیات دنیا

یعنی حیات پست دنیا در عربی یعنی پست است این حیات حیات حیوانی است که در بدن حیوانات هست و در انسان
نیز هست و حیات بلند و حیات شریف و حیات پاینده آن حیاتی است جاویدان و زندگی ابدی
سرمدی و آن حیات حیات روح الایمانست خود آن ایمان فانی نیست در تن مؤمن و مؤمنین از ایمان
زنده اند و زنده میشوند بزندگی ایمان چنانکه در قرآن میفرماید یخرج الحی من المیت یعنی بیرون میآورد زنده را از کافر
بیرون میآورند همچنین استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی فرمانبری کنید
هرگاه شما را بخوانند برای آن چیزی که باعث زندگی شماست معلوم است دعوت پیغمبر باعث حیات است
هر کس پذیرفت زنده میشود هر کس نپذیرفت در حکم مرده کانت قبر اهل دنیا یعنی آنانی که ایمان
نپذیرفته اند اهل قبورند بدنهای ایشان قبر است روان و روحهای ایشان مرده و در قبرهای بدنهای
مدفونست پس اینها قبرهای روانند مثل تخت روان جنازه که روی آن باشد و بر دوش کسی باشد
حیوانی باشد همچنین این بدنها آن تخت روانست [illegible] که آن قطره روح حیوانی دارد
تخت را میکشد باینطرف و آنطرف و در این تخت مرده است ایمان و این مرده است در این تخت
است که خدا به پیغمبر خود میفرماید انک لا تسمع من فی القبور ای پیغمبر تو نمیتوانی که بشنوانی
با هر که طلب تو بیاید [illegible] و نیز ترسانی و پیغمبر خود بگوید لتنذر من کان حیا تو باید مرده را که
کسی که زنده است بشنوانی [illegible] پس اگر این معنی را فهمیدی [illegible] الهاکم
التکاثر حتی زرتم المقابر یعنی [illegible] مشغول کرد شما را [illegible] و نقدر
غافل کرد از خدا و پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام و روز قیامت و عذاب خدا که شما زیارت مقابر بکنید
مقبرهای بیرون دهها و شهرها را همچنین دیده که زیارت این مقابر برود از روی زیارت [illegible]

خیال

ذراعه مال باشد یا از روی غفلت برای او همیشه زیارت قبرستان برود پس معنی این آیه اینست

میکنند لکن بحکم میفرماید الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر یعنی از زیادتی شمار ازجهت شغل کرده

و بواسطه کثرت مال فخر بر دیگری میکنید انهم میخواهد برود و تحصیل مال بکند تا فخر بر ایشان بکند کثرت اهل و شمار از جهت

غفلت کرده است در زیارت مقبرها میروید بزیارت آن قبرهای روان ان تخت روانهائی که ان بدنها

باشد در آنها روح الایمانی مرده و دفن شده و از برای طلب مال و جاه و طلب عزت بزیارت آن تخت

روانها میروید یعنی در بدن ان نشسته که هم کس بزیارتش میروید مشوق باشد همینکه آدم متشخص باشد

جاه و جلال دنیائی داشته باشد تو بزیارتش انسر قدم ساخته میروی و حال آنکه نه دین دارد و نه ایمان

دارد نه مذهب دارد و فرق است بجهت زیادتی مال برای انکه پول برای تو دارد پس بزیارت قبرستان

میروی قبرستان نه اینها قبر که راه میروند چه بسیار از آنها مرده قبرهاشان سوراخ هم است و ان کنده

مرده از ان سوراخها بیرون میآید و عفونت از هواها متعفن میکند و دماغ زایرین خود را میکند اند

و مریض و علیل میکنند آنها را آیا اینهائی که عرض کردم فهمیدی یعنی چه سبب آنکه از ان کفر و بدبختی از

دهان او بیرون میآید فحش میدهد غیبت میکند افترا می بندد بخیلی از چشم او بیرون میآید نامحرم نگاه

میکند بغضب برایشان نگاه میکند بشهوت بعضی دیگر نگاه میکند و از دستهای ایشان بیرون میآید لطمه

بر یتیم میزنند مال صغیر را میبرند اذیت بیوه زنان میکنند و دیگر سوراخهای ناشناخته خدا

سوراخها در قبرها پیدا میشود که اینها علاج نمیکنند و اذیت میکنند مردم را از کندی و بوی قبرهاشان

ان کرده است منافق است ظاهرش خوش بود کافر باطن ولی رفتن قبر خدا خود ان بوش

آمده است و در بیرون هم قبرستان فهم آورده که در ان وسوسه کرده با روح نفاق با تخته بیرون

میآید که ان مرده با اینواسطه مردم که نخورند و بیایند پیش ان قبر که آنکه انتفاع برند با آنکه انتفاع

زنده بارى مقصود این بود روح الایمانی جانی است در هر کس روح الایمان آمد زنده است اینست که شخص وقتی

زنده که از او پیدا میشود آثار زنده که کدام است چشم او بینا میشود چشم مؤمن بینا است و چشم کافر کور است یعنی

چشم مؤمن بینایی حق است آیات حق را در آفاق می بیند آیات حق را در نفس می بیند و اما چشم کافر

دلشخص مرده نمی بیند آیات خدا را چشم مرده بینا نیست که ببیند پس نمی بیند هرچه در آفاق و انفس نگاه میکند

نمی بیند گوش مؤمن شنوا است آیات خدا را می شنود خبر و احادیث آل محمد علیهم السلام را می شنود و سخن علما

و حکمای را می شنود و اما گوش آن مرده نمی شنود هرچه میگوئی هرچه میخواهی بشنواند و بینه هم بیاوری بگوش او بزنی

ونمی شنود اینست که خداوند عالم جماعت را وصف ایشان را فرموده در قرآن میفرماید لهم قلوب

لا یفقهون بها ولهم آذان لا یسمعون بها ولهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام

بل هم اضل اولئک هم الغافلون شرایکه اینهم چشم و گوش ظاهر دارد و هرچه بایشان در گوش

اینها بخوانی هیچ فایده برای او ندارد چه بسا مردم چشم دارند می بینند و گوش دارند می شنوند و زبان

تکلم میکنند لکن اگر صد هزار آیه صد هزار معجزه صد هزار کرامت برای ایشان نقل کنی ایمان نمیاورند

بجهة آنکه نیست در اندرون ایشان قبری که روح الایمانی زنده باشد که کار بکند پس از اینست روح الایمان

سبب حیات مؤمن است و روح در تن ایشان نیست اینها قبرند پیش عرض کردم که هرچه بود عرض

کرده باشم باز هم عرض کنم اگرچه مکرر میشود لکن هر دفعه مکرر میکنم چیز دیگری از گوش بیرون میآید غیر از دفعه

قبل بنظر معلوم شد که روح الایمان را میخواهم بشناسیم کیست و چه کاره است و چه اثری ...

ذکر کرده است پس عرض میکنم خداوند عالم قسمت نموده چیزیکه قبر عقب قبرستان که بهری

قبر قبر مخلوق خدا قبر عقب بود خدا از عقب قرار داد روح کلی را کوکبه خداوند عالم فرموده

کلی نیست که بجهة خداوند عالم و امثال قران که بعد از ان خطاب رسید بعقل ... لحوم

قسم دوم اینکه خوبی محبوب‌تر لذت فی‌بنا فرموده که اگر فرض میکنم و هر چه میکنم تو میکنم اگر نیست میکنم تو میکنم
سخن را روی با جهد نیست هر دو نیز فی تو است از تو اگر بگذرم دیگر مانوی جهد است با جهد سخن نهی
میتوان گفت همه سخنها با عقد است نمی‌بینی که در دنیا ظلمت است مگر جائی که نور باشد اینها چیزها نیست
تراز اینها چیزی نیست که در دنیا جهد است مگر جائی که علم باشد این مسلم است دیگر هر جا که علم نیست جهد است
هر جا که عقد نیست جهد است و خدا با جهد سخن نمیکند هر دو نهی جهد نمیکند این بود که بعقد فرمود فی تورا
امر میکنم فی تورا نهی میکنم و ثواب بتو میدهم فی تورا عقاب میکنم وقتی اطاعت میکنی تو میکنی پس ثواب بتو
باید داد عقاب را هم بتو میکنم زیرا که فی تورا تو کرده‌ام اگر تو اطاعت نکنی عقاب بتو باید بکنم که
عقد ندارد مجنون نیست لیس علی المجنون حرج بر دیوانه حرج نیست آنکه عقد دارد توقع از او
دارند پس این عقد بود که خدا آفریده با جمیع خصلتهای نیک را انعام فرمود او را بشرف والیه که جمیع
خصلتها هیچ خصلتی نه مگر آنکه از نور عقد و شعاع عقد شد بعد از آن خداوند عالم جهد را آفریده در سجین
خدا که عقد بود در علیین و دیگران قرب آفرید از ظلمت جهد را هم بمقابله او در سجین بود در مقام بعد
آفریده با او فرمود پشت کن گفت سمعا و طاعة با او گفت رو کن نشنید و رو نکرد مثل آنکه سنگ را
تو اندازی فرض با او ببر یا با و بگوئی پشت کن فی الفور میکند سمعا و طاعة و تعجیل میکند که آمدنی و
کردن و اگر بگوئی برو بالا با سمان نمی‌رسد اینها حرف تو را نمیشنود باری بعد از آن جهد را
آفریده و گفت پشت کن و پشت کو گفت رو کن رو نکرد و جهد غرض که خداوند اینطور خلق فرمود عقد و
دو فرموده و با و انوار و آثار و قوت انعام کرده بجهد هم انعام فرمود و آنها مغلوب و مقهور حکم شد پس بعد
قوتی که بعقد انعام فرمود بجهد هم قوتی داده و در مقابل یکنفر قوتی با نیم یکنفر قوتی داده شد

بعقد.

بعقد موظبت نماز داده با نیم ترک صلوة داد و بعقد موظبت بروزه داد با نیم ترک صوم داد بان قوت
موظبت کردن بر حج داد با نیم یک قوت ترک حج و تسویف حج داد بان یک علم داد با نیم یک جهد داد و هکذا
بان تقوی داد با نیم بی تقوائی داد با و صدق داد با نیم کذب داد با و وفا داد با نیم بیوفائی داد با و نجم نیک
داد با نیم بد جزء داد تا اینکه قوت اینها بعد و قوت او شد که خیر خداوند دیگر قرآن هم تعلیم در برابر او سبب
کنم بارگی این عقد این قوتها شد با و بود این عقد که خداوند بهر کس انعام کند و این الیه سوی در بدن
هر کس قرار داد جمیع این قوتها بهمراهی عقد در او قرار میگیرد از آنچه الخص گردانی میشود و آن بدن زنده
میشود بروح الایمان عاقل میشود عالم میشود و حکیم میشود و صاحب تقوی و رشد و هدایت میشود و قبر او
منور میشود بنور عقد و نور تابعان عقد و هر کس که خداوند جهد را او قرار داد قبر او ظلمانی و تیره
و تار میشود و جمیع شیاطین و قوتها که در پی جهد است همه در آن قبر جا میگیرند و چون هر یک از اعمال
خیر را خدا قرار داده ملکی موکل آن باشد هر یک از صفات قبیحه را شیطانی بر آن موکل کرده و آن
عقد را ملک نیک قرار داده در تحت آن که جمیعا روح القدس است و روح القدس خلقا است اعظم از
جمیع ملائکه و آن ملائکه و آن عقد اینها با اینها است خداوند تنزل الملائکة والروح فیها
ملائکه خیرات و صفات نیک‌اند و روح امام عقد است متولی بر اینها است و از طرف جهد شیطان
اعظم است و برای هر صفت قبیحه اشیطانی موکل کرده برای ترک نماز یک شیطانی موکل کرده و آن شیطان
کارش این است که وا میدارد شخص را بترک نماز شیطانی است جامد که نیست و امیدارد شخص را بدروغ
خلاصه هر گاه جهد در کسی قرار گرفت شیطان اعظم میآید در دل او می‌نشیند دل او را ... آن شیاطین میشوند
جمیع آن مملکت را مسخر میکنند دست او را بظلم بر یتیم میدارند چشم او را بنظر بنامحرم میدارند زبان
او را بدروغ و غیبت و فحش و بهتان میدارند پای او را برفتن بمیخانه و محل معاصی میدارند از جمیع

اعضا را تصرف میکند و تصرف قشون و سپاه جهل میدارند و همه سپاهیان خود را میآورند و هر کاه
پادشاه عقل سریر سلطنت خود را در دل انسان کذارد و جا میکیرند آنچه که در قلب او و قلب او
مهبط آنچه که میشود فوجی وارد و فوجی در صعودند و رحمتهای الهی است نازل میشود بر او
دل انوار حضرت احدیت جمیع این سپاهها میکیرد آنچه که تصرف میکنند در آن مملکت
و اهل آن مملکت سپاهیان خود میدارند پادشاه عقل سلطان و جمیع این ممالک در تحت تصرف
جنود اوست در هر قریه قریه دست قریه ایست یا قریه ایست چشم قریه ایست کوش قریه ایست
دست سپاه میدارد که صدقه دادن تعقیبات خواندن چشم را میدارد و نظر کند بسوی خدا نظر در
آفاق و انفس نظر بر مؤمنان کوش سپاه میدارد باحادیث آل محمد علیهم السلام حق شنیدن
پس آنچه میشود شهری که از شهرهای پادشاه شهر عقل است و پر از نور و پر از رحمت خداوند و برکات
خداوندی میشود شهری که از ظلمت و ظلم و تعدی و ستم و در آنجا پادشاه شیطان حاکم میشود و قشون او
مملکت بدن را مسخر میکنند اینها شنیدن مزه ندارد و شنیدن اینها مصلحت ندارد بجز آنکه حجت بر خود
تمام کنند بجز آنکه راه جهنم را برای خود صاف کنند شنیدن اینها برای این خوبست که در پای عمل کنند
قلب خود را متنبه کنند آن وقت اینها راه بهشت میشود و الا فایده ندارد بجز آنکه بر مد در آتش جهنم
و بر جان شما از آتش مشتعل کند مکر آنکه بشنوید و بفهمید آنچه میشنوید بیاری خداوند عالم بنده سوی حق میکند
قلب او بمنزله قلعه قریه و سینه و صدر او را بمنزله حصار ارک برای آن قلعه قرار داده
و سایر بدن او بمنزله حصار بیرونی قرار داده و این قلعه و این شهر قابل است و صد حیث دارد برای آنکه
پادشاه عقل در او مسکن کند و صد حیث دارد برای آنکه سلطان جهل در او مسکن کند امتناع از آن
هیچ چیز ندارد و شیطان که کفتند شما را یکی از آن قشونهای جهل شیطانه در دل تو جا میدهد از نمونه لیل آن

تقصیر

تقصیر شر هر چیز است اکر خدا جهل را در دل او قرار داده و هر کاری میکند بسبب آن جهل است خبر از طور
نیست این دل صد حیث دارد هر دو را میشود سلطان عقل در او منزل کند میشود سلطان جهل در او مسکن
کند و اکر این را بخواهی بچشم خود نظر کنی به بینی نظر کنی ببین این حلقه چشم تو صد حیث دارد
بقرآن نکاه کنی صد حیث دارد و بنامحرم نکاه کنی ببینی اینست تو صد حیث دارد و برای
آنکه قنوت بخوانی صد حیث دارد و برای آنکه لطمه به یتیم بزنی برای هر دو صد حیث دارد نه اینست دست
قنوت خواندن طوری دیکر است و دست لطمه به یتیم زدن طوری دیکر است خیر هر دو یکی است یا زبان
قائل لا اله الا الله طوری دیکر است و زبان فحش کو طوری دیکر است خیر مثل هم است اکر او را
بکردانی از راه ذکر ذاکر میشود بکردانی از راه فحش فحاش میشود همچنین قلب تو و سینه تو و اعضای تو
صد حیث برای اینها دارد هم پادشاه عقل در آن مسکن کند و صد حیث دارد هم پادشاه جهل در آن
مسکن کند همه شان صد حیث است والا امتناع ندارد نه عضو ظاهری نه عضو باطنی در
هیچیک از اینها میخواهی این را بفهمی حواست را جمع کن خیال کن ببین پیاله شراب را دست داده
و تو بر دست کرفتی و آوردی پیش دهان خود و لب خود را که نزدیک بردی و ریختی در شکمت اکر اینها
بخواهی خیال کنی خیال میشود بکنی و همچنین خیال کن رفتم توی حمام غسل کردم تا پاک شدم رفتم به مسجد
مشغول نماز شدم چکونه حالت کدام خیال میشود بکنی مانع ندارد عضو ظاهر و عضو باطن نه از طاعت
و نه از معصیت برای آنکه حجت خداوند بطور تمام برسد بکوید فلان را طوری آفریدیم هم میتوانستی
طاعت کنی هم میتوانستی معصیت کنی این عقل و این جهل هر دو طالب اینند مملکت را
تسخیر کنند و خداوند برای قلب که کوش قراولخانه برای این دربار قرار داده یکی در طرف راست یکی
در طرف چپ در طرف راست پادشاه عقل معسکر خود را قراولخانه و قشون خود را واداشته

و در طرف چپ هم قلب جهت قشون خود را وا داشته و هم در تمام مملکت نیز دائم در شب [illegible] و روز عسس و [illegible]
طالب هستند که مملکت را بگیرند و بر آن مملکت مسلط شوند هر کس رفت توی قلعه نشست شهر مال اوست تا آنکه
پادشاه و بیرون نشد کار بر تو آسان است مملکت است برای تو قلعه [illegible] اگر به دست اینها افتاد لکن اگر قلعه
را خالی کردی به دست یکی وا دادی دیگر علاج [illegible] شد مثل کسیکه بیرون [illegible] است و [illegible] توی [illegible] مملکت
نجات یابد لکن اگر قلعه را توی [illegible] دیگر آن وقت کار مشکل است اینجا هم همین طریق است پادشاه در بیرون
دل تو در میان [illegible] دل تو مسکن کرده و طالب تسخیر این مملکت‌اند از این طرف میدان جنگ هم برپاست
همینکه [illegible] زوال میشود پادشاه عقل میگوید [illegible] نماز [illegible] برخیز برو [illegible] مملکت [illegible]
توجه که وقت نماز است ملک هم [illegible] ندا کردن [illegible] طرف مملکت [illegible] میگوید برخیز [illegible] میگوید [illegible]
میگوید چه کنم [illegible] نماز و از آن طرف پادشاه جهت خبر میشود و شیطان موکل ترک نماز میگوید
[illegible] هیچ [illegible] است ز عقب یکی از اینها [illegible] برای ترک نماز میگوید برو مانع شو نگذار نماز
بکند میآید هر یک از این اعضا و جوارح را که میزنند و منع از نماز میکنند یکی را [illegible] هر طور باشد
بطمع بخوف میگوید یک [illegible] دیگر هم کار [illegible] بکنی [illegible] بخوری دیگر [illegible] برای آدم درست میکند
میگوید اگر حالا برخیزی [illegible] پیش میآید اگر نماز بکنی [illegible] عیب میکند بنشین [illegible]
[illegible] میشود [illegible] از اول وقت گذشت بطمع شد بطمع اگر نشد بخوف اگر نشد بمحبت
نشد یک [illegible] خوب [illegible] متوسل میکند بانواع و اقسام حیله‌ها اسباب فراهم میآورد که
هم نماز در اول وقت نکند حالا [illegible] جمیع را جمیع [illegible] در خود مشاهده میکنند نشسته یک
فقیر [illegible] سؤال [illegible] پادشاه عقل [illegible] صدقات میفرماید [illegible] چیزی بفقیر
از آن طرف جهت خبر میکند [illegible] از قشون خود [illegible] چیزی [illegible] اگر دادی علاج

[illegible]

میشود دیگر هی سر هم سؤال میکند اگر [illegible] خورد اگر نخورد از راه دیگری میآید بلکه این مستحق نباشد یکبار
میگوید اگر باز هم چیزی دادی فقیر [illegible] میشوی یکبار میگوید کار واجب‌تر از این هست یکبار میگوید [illegible] مدانی
سید است یا نه بلکه این سید نباشد اینها اغلب‌شان دروغ میگویند تجربه شده است هی بنا میکند اسباب
چیدن تا آنکه تو از آن کار خیر بگذری و از آن طرف هم عقل هی امر میکند بده چه طور [illegible] عوض میدهد به
چه قدر اجر دارد [illegible] صدقه از دهان [illegible] شیطان [illegible] بیرون بیاید تا [illegible] باید منظور
میان شیطان و این ملک تنازع واقع میشود خصومت [illegible] توی سینه تو اینها جنگ میکنند هی او
یک دلیل میآورد که بده این یک دلیل میآورد که مده و دل دل میکنی او میگوید بکنی این میگوید نکنی تا
تو در این میانه کمک کدام یک باشی و کمک تو قلعه گرفته شود دیگر یا آن پادشاه یا آن پادشاه غالب
[illegible] چه کند قوت بازوی تو اگر کمک پادشاه عقل را کردی آن ملک [illegible] آن شیطان را میزنند
این مملکت [illegible] خیر [illegible] شیطان کم میشود باز کار دیگری پیش میآید عقل حکم میکند و شیطان
موکل ترک آن پیش میآید تا آنکه قشون عقل [illegible] او را هم میزنند باز یک کار خیر دیگری پیش میآید
عقل حکم میکند و شیطان را [illegible] میزنند و همچنین پس [illegible] تو کمک میکنی عقل [illegible] تا آنکه جمیع آن
شیاطین کشته خواهند شد چون کشته شدند قشون عقل زور میآورند جهت [illegible] میگیرند اسیر میکنند و او را
کنده و بزنجیر میکنند او را مطیع خود میکنند تا [illegible] او را میزنند و قوت این پادشاه هم
بیش از همه قشون اوست خیال نکنی [illegible] قوت لشکر هم سلطان قوت دارد و همینکه لشکرش تمام شد
حالا دیگر قوتی ندارد [illegible] باطن پادشاه قوتش از جمیع عسکرش بیشتر است و بهمان قوت باطن سلطنت
بر اینها دارد همه اینها شعاع او و سایه او [illegible] بار قشون جهت کشته شدند آن وقت جهت [illegible] میگیرند
لکن [illegible] عظیمی برای این باید [illegible] همه کمک تو باید بشود او را میگیرند کنده به پای او میزنند مدتها در

ه درزندان عقل مانه خوزه خوزه خوش ساکت میشود دیگر چیزی نداره چیزی دیگر ماند این میکیف نکارهای
عقل بنان میگوید اینها هم بدیست عاقبت بدش انها بمیاره چیزی دیگر هم ماند طبعش مایل بعقلت میشود
خوش میکوید باید نماز کنیم تا اینکه خوزه خوزه بجائی میرسد توبه خواه که از این کفرها و ظلمها که کرم
مطیع عقل خواهد شد انوقت عقل او را بخواهری خود خواهد گرفت میگوید تو هم بیا و ما تو هم خواهرها و انها
ذا انها میشود و نهی وقتیست که عاقبت بخیر میشود و شرح این اعمال خدا در قران در سوره اقل نفس را
و معرفت اماره است ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی و ان وقتیست که اینها بود
و مسلط بود خوزه خوزه لوامه میشود و ان وقتیست که کاری میکند انسان ملامت میکند نفس او را
تا اینکه خیر کن میشود یا ایتها النفس المطمئنة بعد از انکه ساکن شد رجوع میکند بعقل در امور خوش اشد
ز عقل میکند ارجعی الی ربک بعد از ان می بیند صفات عقل را و راضیه میشود بعد از ان خیر
خوب شد عقل او را می بیند و مرضیه میشود بعد از ان انجا که در او پیدا شد داخل در عبادالله
میشود فادخلی فی عبادی با میگویند داخل شد کان خالد داخل شد کانی را شد میگویند وادخلی
جنتی دیگر حاله داخل بهشت شود هر گاه تو حمایت کردی سلطان جهد را نعوذ بالله همینکه
گفت نماز کنیم سلطان جهد حکم در دارد نماز نکنید تو هم حمایت جنود جهد را کردی عقل مایوس شد
ز طاعت تو بان ملکی که مامور بنمازت میگوید بیرون رو از اینجا و دیگر کسی او را نمیکشد فرار اذیت است
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً ملک فرار میکند از اینجا و ترک میکند را و همچنین
ملک دیگر بیرون میرود و ملک دیگر تا اینکه خوزه خوزه همه جهد طرف بدن متولی میشود فرد اطاعه میشود
صدای حی علی الصلوة را بشنید اگر ملکی بگوید برخیز نماز کن راست میگویند هیچ اعتنا نمیکند اذان میگویند
و هیچ بخاطرت خطر نمیکند نماز هم ترک بشود هیچ تزلزل بخاطرت نیاید حالا وقت نماز است بیا نماز کرد

برا

یک کس توی دلت نیست که بگوید نماز کن اگر نکردی هم نقلی نیست طور نیست عادت که دیگر نماز هم نمیکند
همچنین ماه رمضان هم میاید اما نظر در عادت که تب روزها غذا میخورد همان عادت که اگر روزه هم بخورد
و هیچ تزلزل در قلبش نیست در قلبش نیست یکی که بگوید بگیر و یکی دیگر بگوید نگیر بلکه ماه رمضان هم
مثل ماه شعبان شد ماه شوال روزه را میخورد با قلب کنی و دل مطمئن و هیچ باکیش نیست هیچکس توی دل که
نیست بگوید فحش بدیست فحش مده اینها را عرض میکنم متذکر شوید و قلبهای خودتان را بترسانید و با اینها از ان
خود را بد نهید والله اگر مکروهی از تو سر زند و در دل تو کسی نفس نکشید و هیچ باکیت نشد از ان ملک
مدان تو فرار کرده است چرا که اگر ملک در دل تو بود لا محاله دل تو را میخورد در مشته چه چیز راست بود در کفش
پیش از انهای چیز نکردی خدف انبیا و رسول کوی توبه کنی اگر توی دلتان هیچکس نیست و اگر نه نفس میکشید
می بینی یکی فحش میدهد و هیچ باکیش نیست هر چیز هم میزند اگر چنین است بدان ملک فرار کرده فحش میدهد
و می نشیند و هر چیزی میزند و قلیان میکشد و بادهم بر زخند چی نشیند هیچ تزلزل در دل او پیدا نمیشود
بدان ملک فرار کرده است غیبت میکنی دروغ میگویی و هیچ تزلزل هم برای حسد میشود بلکه با قلب ساکن
و نفس مطمئن آرام داری و بدانکه خراب شده بر وقت ادرک کنی برو استغفار کن بدانکه از اهل جهنم شده
و کسیکه از اهل جهنم شد نجات ندارد ابداً مگر انکه از این حالت در داره و تا زنده است برگردد والله
بکفار هیچ فرق ندارد و در جهنم مخلد خواهد بود پس تو اگر حمایت کوی جهد را و بیرون کوی از این
مملکت ملک را و شیاطین صاحب این مملکت میشوند هر عضوی از تو را الفسق و فجوری و معصیت میدارند
و تو را کافر میکنند من گفتم و اتمام حجت بر تو کردم دیگر خود دانی علامت انکه ملکها رفته اند و ملک را
شیطان بیرون کرده است این با قلب ساکن و نفس مطمئن مرتکب معاصی میشوی مشوی اگر مکدر

از یک معصیتی که کرده است فراموش نمیکند تا یادش میآید مضطرب و پریشان میشود و اشکش جاری میشود و
تدارک میکند استغفار میکند لکن منافق همین جا هست در همین مجلس نشسته است با دهان پرخنده
با دل خوش دروغ میگوید غیبت میکند هیچ باکش هم نیست معلوم است در این مملکت ذکر ریختن خدا نیست
اگر ذکر ریختن خدا بود ریختن خدا که مکنی این کارها را تو چه طور مرتکب میشوی و مکنی پس سزای این جهنم است
خدا میفرماید ما اصبرهم علی النار این کفار چه قدر صبر بر آتش میکنند آیا هیچ دیده کسی صبر بر آتش داشته
باشد پس اینکه میفرماید چه قدر صبر میکنند بر آتش این یعنی چه قدر بر معصیت صبر میکنند دروغ میگویند معصیت میکنند
غیبت که مع ذلک آرام نشسته است صحبت میدارد چه قدر صبر میکنند بر معصیت ما اصبرهم علی النار
چه قدر صبر بر آتش دارد یعنی بر معاصی هر کس در این دنیا بر معاصی کرد بر آتش جهنم صبر کرده لکن مؤمن ضعیف است
یک شراره آتش یک حرقه آتش را ببیند برسد به کامه اش برسد نفرتش او برسد به کامه او برسد
برای او نعقدب [illegible] مضطرب میشود میداند که مشرف زیادست میداند آتش یک شراره اش هم
میسوزاند بیشترش هم میسوزاند پس نوع برای او نعقدب در معاصی بد میشود بگویم یک کلمه و خاتم تو خصوص
وانی است که اگر دیدی در نفس خود اضطراب حاصل میشود بدانکه نجات از برای تو هست اگر در نفس خود
اضطراب نیست و دیدی با خاطر جمع مرتکب معاصی میشوی با دل خوش و صورت فروخته با اعضای
آرام با شهوت صادق پس بدانکه از اهل جهنمی که اینقدر صبر بر معصیت داری و هیچ تدارک برای آن
باز تا زنده در دست کار کری لکن بعد از آن که ماتی عقل متولی بر بدن شد بر اهل این مملکت حکم میکند
و سریر سلطنت خود را در این مملکت در بارگاه قلعه دل تو میگذارد و هر کسی که تماشا کند حکم سلطان
عقل است قلب انسان منبر ملائکه میشود مختلف ملائکه می نشینند ملائکه فوجی در نزول فوجی در صعود
ملائکه الهام ملائکه کشف حقایق ملائکه اسمائیه و صفات الٰهیه میشود مجرای آن و صفات مجرای
اسم

محو میکند

عظم میشود صاحب تصرف در عالم میشود جمیع اشیاء مراد او اطاعت میکنند بجهة انکه عقل اول ما خلق الله است و مستولی
بر کل است در این بدن هم بروز میکند هر روزه هر روزه کارانی بدن بجائی میرسد خوشش میتوان گفت اول ما خلق الله است
بجهة انکه این در این است اول ما خلق الله است نور ایام روح میخوانند نمی بینی اگر روح تو عالم است میگویند
این بدن عالم است اگر روح تو جاهل است میگویند این بدن جاهل است اگر روح تو عاقل است این بدن را میگویند
عاقل است اگر روح تو فاسق است بدن تو را میگویند فاسق است باسم روح تو تو را میخوانند اسم ملکات روح
تو به بدن تو گفته میشود دیگری تو دشمن تو اینها همه از روح تست بر بدن گفته میشود کذلک هر کس ان عقل در او له
نشست این بدنهم اسم عقل بر او گفته میشود و حکم عقل بر او جاری میشود آن عقل جزئی اول ما خلق الله است
این شخص هم اول ما خلق الله میشود قبلهٔ کل میشود متولی بر کل میشود ما دیگر این شخص است که خداوند
کسی را از او دوست تر ندارد آن وقت حبیب الله میشود و امرهای خدا از این میشود و نهیهای خدا از این میشود
برای اینست عقل بهای بری اینست ملک بری این است پس این شخص میشود قبله این خلق و مهبط علوم الٰهی میشود
مورد قضا و قدر الٰهی دیگر از این باب بر خلق منتشر میشود آن وقت این دل عالم میشود اینست که فرمود العقل
وسط الکل پس این شخص میرسد بمقام قطبیت بجهة انکه العقل وسط الکل این شخص قطب میشود از برای
این خلق و قبله میشود برای انها و حقایق ایشان و عقل و علم و عمل و زهد و تقوی جمیع صفات عقل را بردم
او بسطه این کس بر که میرسد چنین کسی میشود باب خدا در زمین فرموده سلمان باب الله فی الارض هر کس میخواهد
رو بخدا بکند و رو بخدا بیاورد باید رو باو بکند و از در او بیاید جمیع دعاها را از او تمنا کند استجابت شود
از او بخواهد تصدیق او را در آنچه میگوید بکند چیزی چند از فضایل و عجایب چند خدا باو میدهد که من نمیتوانم
بگویم و نه تو میتوانی بشنوی که عرض کنم که هم اعظم و اعظم و اعظم از این است که من بگویم و تو بشنوی و نه هنوز
هنگام گفتن آن رسیده و در احادیث و قرآن مخزون و مکنون است تا وقتش برسد ما بدیدیم زیر سلطنت او از ان

بکس و جهد و بر خود مسلط کرد آن جهت ایمانی که دیده کرسی است بر عقل غلبه میکند و عقل از آن مملکت فرار میکند
آنوقت جهت حکم میکند و فرمان فرمائی میکند بشیاطین که کرسی مرا ببرید در دل این بچه ارید کرسی او را سوار میبرند
در دل او میکذارند قلب این میشود طویله شیاطین دائماً در قلب این جمعی وارد میشوند از شیاطین و جمعی از
شیاطین از این دل بیرون میروند دسته دسته دیگر میآیند در اطراف تمام مملکت آثار حکم شیطان ظاهر میشود در چشمش و کوشش
و دستش و پایش و زبانش و جمیع اعضا و جوارحش تا آنکه اینهم اسم او شیطان میشود و اینها آنها هستند که خدا
میفرماید شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا آنوقت این شخص میشود
شیطان مثل آن شیطان بزرگ این شیطان کوچک میشود برای آن جهت و شیطان بزرگ که او توی این میشود در آنوقت
دستش را میکند توی دستهای این سرش را میکند توی سر این پاهای خود را توی پای این مثل آنکه کسی قبا میپوشد
دستش را توی دستهای قبا میکند هر عضوش را جای آن عضو از قبا میکند همین طور آن شیطان میرود توی
این بدن اعضای این را میپوشد و تمام بدن او را میکند خود قرار میدهد تا آنکه بجائی میرسد که این خبیث
مشخص میشود و شیطان اعظم او میشود هر شیطان نهیش میشود نهی شیطان حکمش میشود حکم شیطان اگر [illegible]
[illegible] اگر نظر کند نظر میکند بکینه شیطان نگاه میکند نگاه میکند
بنا محرم [illegible] اگر کوش دهد کوش میدهد بغیبت کوش میدهد بفحش و العیاذ بالله مثل اینها
چنین یافته ام در فرض کن یک کنده چنار بهنه نجار بهیئت انسان تراشیده و بزرو و زینت کرده
آتش بزنند یک جمره آتش میشود حالا این آدمی میشود آتشی از توی چشمهاش آتش بیرون میآید از توی دهنش
بیرون میآید از سوراخ بینی او آتش بیرون میآید اگر تو بشت انداختی شتش آتش میکیرد اگر بیاید نزدیک
تو ترا میسوزاند لاکن انکه هر چه هست جمیعش آتش است حالا این شخص همه شیطان شد هر کاری
تو ترا میسوزاند لب یک یه ترا میسوزاند اگر حرف زند ترا میسوزاند و اگر نظر کند بتو ترا میسوزاند
بجهت آنکه آنچه با تو میکند از روی عداوتست محبتی با تو ندارد همه کارها را میکند که اظهار محبتی
کند.

بکند نفاق است هر چه بکوید همه اش خلاف است کر نماز و روزه میخواهد شخص مکلف است فکری بکند باید
دو کفه نفس مکلف است لکن این شخص مکلف است فکری باید بجمیع اعمال او میشود آتش جمیع آثارش میشود آتش
شیطان میشود اغوا کننده پس در اینوقت این قطب عالم سلطنت و قلب عرصه جهل میشود که پایه میرسد جمیع
شروری در عالم میشود راجع باو میشود جمیع معاصی معصیتهای بدبخت میشود طوری میشود که هر دروغکوئی فرع این میشود
هر قمار زننده فرع این میشود حالا دیگر خیانت زننده اینجا هم درمیآورد شخ هم درمیآورد بکلی عجیب توی
پیدا میکند خیر همان سومی یعنی عمامه مولوی بر سر میکذارد و ردای لطیف نازک بدوش میکیرد و عصا هم بدستش
میکیرد بر سر هم لاحول ولا قوة الا بالله هم میکوید تحت الحنکش هم میشود زیر بال رنوی دست پائین
قباله حمام هم میبینی رفته و دستها هم خضاب کرده و ریشش هم خضاب کرده و ناخنه هم کرده و پیش پای مردم برخیزد
نعت رف هم با مردم خیلی میکند هر کس میبیندش میکوید قبانش نشیم لکنی مقتضی باشد ای بابا هیچ ادعا اوه است
پس بهر دستی بیاید داده است خدا پدر و مادر ما را بیامرزد بیچاره ما کفته اند بچه ها مکر کول اند عمر دم داشت
شیخ داشت یک چیز سیاهی هم بوفرسی بود برد از مو و ریشهای دراز داشت مثل اینکه کوسفندهای بزرگ ریشهای
دراز هم داشته مثل ریشش هم یک قصه عجیبه هیچ خیال میکردیم از بس هیچ نمیزبان داده بفهمد لکن این اتاق
طوری بسته که اگر فرض بدیدن عمر بروند و عمر پیش پاشان برخیزد تعارف ترش نفرستاد تعارف
کرد میکوینند این خوب آدمی است و حالا دیگر اینهم هر چه بکوید درست است لکن حالا ما بهمت پدر و مادر
آن عرض خیال میکردیم میدیدیم نمیشود خلیفه پیغمبر هیچکس باشد حالا نگاه میکنیم می بینیم منافق باشد
خیال میکرده ایم داره بهمین چه بسیار مردم امروز هستند که رند دکان شر کینه هیا کنند شیطنند
راه هم میروند در بیان مهم ملقب بلقب میدانند هم هستند سکار رفتار هم باو میکویند و حرف هم میزند عصا
بار یک میکند دیکر کاهی بحرکتش هم میدهد یعنی از بس که نماز کرده ام ضعیف شده ام و قوت حرف زدن هم

تعارف هم با جمیع خلق میکند لکن شیطانی است از شیاطین والله این چاهی است که در سرش نوشته است فضیلت دارد نان
چاهی که در سرش سنگی لحد بسته اند و خاک نرم بر سر ان ریخته اند و ترمیم نموده اند تا با مکاری ترا با بغض در درک جهنم
میفرستد یهودی خیر به از تو است نصرانی خیر به از تو است مجوسی خیر بهتر از تو است انها چاه سر بسته نیستند لکن
سر چاه باز است هر کس کور است انها در میخورد و لکن این مشرک است که او در عالم با این دلیل و بیان چگونه بپوشد
در پیروی لقاء کفری تو میکند لقاء عداوت و کینه با اولیاء خدا تو میکند میخواهد ترا بطور بیدم و نرم تو را
منصرف کند از صدور وفا بر سر میخواهد ترا منصرف کند از ولایت اولیاء خدا و عداوت اعدای خدا
ایمان ترا از دست تو بگیرد یک قدم [illegible] در مغز رفتی [illegible] و [illegible] در قعر جهنم و کافر شدی باری
از کیفیت عقل و جهل [illegible] عرض کردم ان عقل روح الله است و صفات خدا است و ان جهل موت است کدام
مرگ از نادانی [illegible] و از انکه انسان [illegible] پس بنا بر این جهل موت است و عقل حیات است
که ببینیم به بینیم عقل از کی است ان جهل از کی است اما ان عقل انچه از خبر آل محمد علیهم السلام رسیده
از نور محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین خلق شده خداوند عالم عقل را از نور محمد صلی الله علیه و اله و از
نور آل اطهار او خلق کرده است صلوات الله علیهم اجمعین و جهل را خداوند از سایه ان خبیث اول و خبیث دوم
و خبیث سیم و روسای ضلالت خلق کرده و تو دیده اند که اگر چوب کج در برابر آفتاب بداری سایه ان سایه
کج خواهد بود و اگر چوب مستقیم در برابر آفتاب بداری سایه ان سایه مستقیم خواهد بود پس اگر این سخن را فهمیدی عرض
میکنم هیئت عقل بر هیئت محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه عکس آفتاب در آینه که دیده
چون که دیدی آفتاب زرد است چون زردی آفتاب درخشان است چون درخشانی آفتاب تابان است چون تابانی
آفتاب پس این عقل هم بر هیئت محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم [illegible] و چون برهان ثابت کردیم و تتمه
بیان [illegible] عرض کنم خداوند عالم روح الله را از سایه [illegible] خلق فرموده
و از نور او خلق شده پس هیئت این عقل بر هیئت [illegible] شده است چنانکه اگر [illegible] ایستاده در

برابر آینه عکس او در آینه بعینه [illegible] میشود و حرکات او در آینه بعینه حرکات [illegible] است همچنین این
عقل بعینه نور [illegible] شده است و در اینجا عکس نیست از انچه خدا قسم یاد کرده فرموده و عزتی و جلالی
ما خلقت خلقاً احب الی منک بعزت و جلال خود قسم یاد کرد که هیچ خلقی را خلق نکرده‌ام محبوب‌تر از تو با
در روز [illegible] که تو نور محبوب منی و نور حبیب منی ولا حبیب الا هو و اهله آیا این ضروری مسلمین نیست
محمد حبیب خدا است آیا ضروری مذهب شیعه نیست که حسین منی و انا من حسین پس حسین محبوب خدا است
و نور محبوب خدا هم محبوب خدا است پس عقل محبوب خدا است پس قسم یاد کرده خدا در وقتی خطاب به عقل فرمود
[illegible] هیچ خلقی [illegible] محبوب‌تر از تو نیست [illegible] تو بر هیئت حسین [illegible] صفات
و خصال حسینی بر تو توی آینه خانه بایستی نماز کنی ببین جمیع [illegible] ایستاده در آینه ها است همه نماز میکنند
اگر تو رکوع کنی همه رکوع میکنند اگر تو سجود کنی همه سجود میکنند همچنین عقل نور حسین است صفات او خصال او
حرکات و سکنات او بعینه حتی انکه اگر بخواهیم ثابت میکنیم در علم [illegible] نام او هم حسین است و حسین نام تامی خود را
باو داده چه عجب [illegible] اگر روی کاغذ الف بنویسی برابر آینه بگیری توی آینه هم الف است اگر روی کاغذ
ب بنویسی برابر آینه بگیری توی آینه ب است ابجد بنویسی توی آینه عکس ابجد است زید بنویسی توی
آینه عکس زید است عمرو بنویسی توی آینه عکس عمرو است عقل هم چون عکس حسین است و نور حسین است
پس عکس حسین است و حسین اسم خود را باو [illegible] پس این عقل در مقام باطن حسین است و غیر ان بزرگوار هم
هست ببین این همه حسین نام در دنیا است و همه هم غیر سید الشهدا اند همچنین این عقل هم [illegible]
[illegible] و غیر ان شخص است [illegible] غیر ذات حسین [illegible] همچنین این جهل [illegible] شیطان
بزرگ باشد سایه ان [illegible] است در برابر آفتاب [illegible] سایه [illegible] او نیز [illegible] خود را هم
باو میدهد پس این جهل هم عمر خطاب [illegible] میشود دارد راه میرود همین جهل و ابوبکر است همین جهل عثمان است همین
جهل یزید بن معاویه است همین روسای ضلالت همین ضالین از طریق حق است [illegible] تمام اینها

هرکاتش کشانش شهوتش غضبش میلش طبیعتش همه جزئش شی نیز به معاویه است پس لهذا زاده آن عقبه الهیئت
چنین شد و دیده بد لیدوری هان و دانسته عقبه هیئت چنین باید باشد و آن جهت هم دانسته هیئت یزید نحیف
معاویه باشد در صفاتش در حرکاتش افعالش اعمالش اقوالش خیالاتش نیاتش همه مانند یزید باشد عقبه هم
باید از نطفه مانند حسین باشد حاله بگو به بینم آیا حسین شد کلنی حسین نیست و حسین برای نست یعنی
این بدل تو اکرید است طیب نیز حسین ضعیف آن حسین است در مملکت بدن تو حسین این است و قد
میدهد در مملکت تو امر و نهی خود را آن حسین باید حسین میکوید بکنی و آن حسین حکم او است و در مملکت بدن حاضر میکند
و آن جهت هم خلیفه و نایب الحکومه آن عمر خطاب است و او امیر است در این مملکت و مملکت را بانی میبرد
و جمیع فسق و فجور و معاصی همه با امر این نایب الحکومه میباید باشد آیا شما نشنیده اید در تحت روح
القدس ملائکه بسیاری هستند بعددی ده هزار میلیون و جمیع آن ملائکه اسمشان روح القدس است روح
القدسهای خرد بهرحال آن جهت نایب است از آن خلیفه اول و خلیفه دویم و سیم و آن یزید بزرگ در این
مملکت حاکم میشود و امر و نهی او با این نایب الحکومه در این مملکت جاری میشود پس بنابر این بدل خانه است
شهریست که این را میخواهد تسخیر کنند این شهر و مقام سینه مقام محاربه آنها در لشکر است پس این
بدن بعینه زمین کربلا است از برای این حسین و از برای آن یزید پس این سینه و این بدن بمنزله زمین کربلاست
و این قشون خیر صدوق بعینه در این زمین کربلا چیزی نمی ایستند و دعوت میکنند قوم سوی خدا و دین
خیرات و مبرات از برای هدایت اهل کوفه و این بدن کوفه است و این دل در کوچک کوفه و عراق است
پس اهل عراق او را می طلبند و او میاید بانی عراق و می ایستد در زمین کربلا و صف میکشند و دعوت
میکنند قوم را بخیرات از طرف عمر سعد ملعون جهت قشون شیطان بزرگ در مقابل صف میکشند
مقابل سید شهدا اگر تو در زیارت جامعه خوانده ای الحق معکم و فیکم و منکم والیکم و انتم
اهله و معدنه همه حق از ایشانست همه باطل از اعدای ایشانست آیا نشنیده که میفرمود

نحن

نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و آنه همین است بعینه همین است عرض میکنم حسین از جانب
حسین بزرگ آمده اسمش هم حسین است خیالتم آن ملائکه در تحت ملک الموت اند همه ملک الموت اند و از
جانب ملک الموت بزرگ اند مثل اینکه این سربازها همه سرباز اند کوچک سرباز است و بزرگ هم سرباز است همه سرباز اند
همه سرباز میگویند همین طور آن ملائکه تابع ملک الموت اند همه اسمشان ملک الموت است مثل اینکه اعوان
روح القدس همه اسمشان روح القدس است همچنین این حسینها در هر طرف عالم در این بدنها هستند همه
حسین هستند همه نایب اعظم هستند نهایت آن حسین بزرگ بود و اینها حسین کوچکند و همچنین آن یزید بزرگ
محاربه کرد با سید شهدا در مملکت بدن تو هم خدا است از آن قرار و یزید بزرگ قرار داد و یزید کوچک حسین
کوچک را قرار داد و حسین بزرگ در صحرای کربلای دل همان دعوت است و قشون میتی صفوف قتال از هر طرف کشیده
شد میبینی که از اهل آن صف میگوید فحش میدهد ای اهل مملکت خدا ارضی نیست و این از قشون
سید شهدا است و از طرف که از قشون ابن سعد میگوید فحش بده تو اینها ای آن فحش تو ده مگر تو کمتر از دو قشون
که هم توی سرش بزن بگو به بینم تو این میانه چه کار خواهی بود و ته هیچکس ترجیح نمیدهد جانب عقل و جانب
عقل شود مگر از اعوان و انصار سید شهدا جمیع اهل خیر و نور میباشند هر که اهل خیر و نور میشود تابع
سید شهدا میشود همین خیر را که تابع سید شهدا است متابعت سید شهدا که کردی نصرت سید شهدا
کرده و همین یاری ایشانست آیا نیست و انه فرموده اعینونا بورع و اجتهاد یاری کنید
ما را بعبادت کردن پس نصرت حسین اینست و تو عبادت کن و بنده کن و اگر تو عبادت کردی
اعمال خیر شد مرکب شدی نصرت حسین را کرده و از قشون سید الشهدا و محسوب میشوی روز قیامت
در شهدای حسین با شهدای در رکاب آنحضرت محسوب میشوی تعجب مکن از این خدا در قران میفرماید
هر کس از مؤمنان در رختخوابش بمیرد شهید است مؤمن شهیدست اگر در رختخوابش بمیرد اگر نه شهید
که قابل شهادت است پس ما شهیدیم و در رکاب آنحضرت شهید شده ایم و هرگاه نعوذ بالله از این نشئه

نصرت چند او

آدم بهم میلرزد که ام یک از ما و شما است که مرتکب معصیت شده ایم هرگاه نعوذ بالله حمایت کردیم یزید را
کردیم شیطان را و حمایت کردیم او را و از ملک سعد بیرون کردیم هرگاه چنین کردیم چه بگوییم ما بانم نمیکردد
هرکس چنین کند مانند کسی است که تیر بروی سیدالشهدا ازده باشد تیر اصحاب سیدالشهدا ازده باشد بین
چه بامید کرد تا نمرده تا کشته نشده در این میدان فکری بحال خود کنید که ما بخود آیی و ببین چه کسی
از اعوان سیدالشهدائی یا از اعوان دشمنان خدائی چه خدمت میکنند این روضه خوانها عمر سعد را از برای رضای
عبید زیاد با پیغمبر جنگ میکرد بگو ببینم آیا این غیبت میکنی رضای عبید زیاد در آنست یا رضای حسین
اگر بگوئی چنین رضی معصیت است دروغ گفته چنین رضی معصیت نیست لهذا باید بگوئی رضای خدای
در آنست اگر رضای خدای است خاک بر سر ما چه بگویم اگر رضای خدای است پس ما هم رضای خدا را
بر رضای حسین ترجیح داده ایم پس خوش بحال کسی که حالت او را یاری کند و بجه از انی صفوف قتال از طرفین
آراسته شده و عقد لیره در میدان ایستاده باشد مانند حر بن یزید ریاحی بیاید و رضای حسین را بر رضای
عبید زیاد ترجیح دهد باشد پس از آنی چنین که در میان معرکه قتال وارد بطوریکه همه شنیدند فرمود شما را
بخدا میخوانم آیا میدانید فرزند رسول خدایم که در میدان دل عقدم ایستاده و فریاد میکند ای قوم شما را بخدا
میخوانم آیا وی بهتر است یا یوفا آیا راستی بهتر است یا دروغ یعنی آیا میدانید فرزند رسول خدایم و از نور عقد
هستم چنانچه آن قوم گفتند اللهم نعم این هم همه تصدیق دارند و فی خوبست که بر سر ما همه انبیا از
عقد میشنوم اللهم نعم هم میگویم میدانیم حق با عقد است چه میدوم سیاه است فرمود شما را بخدا میخوانم آیا میدانید
جدم پیغمبر است حرف کوثر است مادرم است عرض کردند اللهم بلی فرمود شما را بخدا آیا میدانید خدیجه اول
زنی بود که اسلام آورد و جده من است گفتند بلی فرمود آیا میدانید حمزه سیدالشهدا عموی پدرم است عرض کردند
اللهم بلی فرمود شما را بخدا آیا میدانید جعفر عموی من است که در بهشت با دو بال پرواز میکند عرض کردند بلی فرمود
آیا میدانید این شمشیر رسول خدا است که بر کمر من است عرض کردند بلی همچنین فرمود آیا میدانید این عمامه رسول خدا است که بر سر من است

لعنه الله

همچنین همه گفتند اللهم بلی فرمود اگر اینها همه را میدانید فبم تستحلون دمی پس بچه سبب خون مرا حلال شمرده اید
درکربلا دل هم این عقدم بشما میگوید آیا نه اینست که دنیای شما را فی آبادکردم آیا نه اینست که آخرت شما را
فی تعمیر کردم آیا نه اینست که جمیع مکاسب شما و ضایع شما را فی باید بشما بیاموزم جمیع خیر و شر دنیا و آخرت شما را
فی بشما تعلیم کنم و ما هم میگوییم چه میدانیم حق با تست عقد میگوید اگر میدانید بم تستحلون اذای مرا
از ملک خود بیرون میکنید چرا حمایت میکنید قوم مرا یاری کردا زنی حضرت اینها را فرمودند عدو در جواب گفتند
اینها همه که گفتی راست است لکن نحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت ما دست از تو بر نمیداریم تا شربت مرگ را
بچشی حضرت ابا چنین مایوس شد از آن قوم دید خیری در اینها نیست آن وقت دست مبارک بریش مبارک خود گرفت
یعنی این ریش در پیش خدا و نه حرمت عظیم عظیمی دارد و پنجاه و هشت سال با پنجاه و هشت از عمر شریفش گذشته بود و ریش
مبارک را بوسمه رنگ کرده بود اگر نه ریش مبارکش سفید شده بود دست بر آن ریش گرفت و فرمود شدید شد غضب خدا
بر یهود وقتی عزیر را پسر خدا گرفتند شدید شد غضب خدا بر نصاری وقتی مسیح را پسر خدا گرفتند شدید شد غضب خدا
بر گروهی که آتش پرستیدند شدید غضب خدا بر آن قومی که پیغمبر خود را کشتند رسول خدا را شهید کردند امروز شما بیا
معصوم از دنیا نمیرود مگر بزهری یا کشتن که ائمه ما معصوم نبیه است که این آفات از ان دراو قیور بیدا
نمیشود و حضرت پیغمبر را دختران اول و دختران دومی دو دفعه زهر خورانیدند بفاصله هر دو روز عود میکرد تا آخر
از اثر همان زهر شهید شد باری حضرت سیدالشهدا فرمودند شدید شد غضب خدا بر قومی که پیغمبر خود را کشتند شدید شد غضب
غضب خدا بر قومی که پسر پیغمبر خود را میکشند این حرفها را دکسی از آن قوم این سخنان در قلبش اثر نکرد مگر حر چون
حر در قلبش او ایمان بود صاحب طینت او طینت ایمان بود اما ایمان تو قلبش از جا کنده شد ما هم هرگاه موفق باشیم
وقتی بر ما نهای عقد برای ما آمد میباید مرد معین عقد باشیم و اگر بهره بان از بر ما نهای عقد برای ما آوردند بیم
پس ما که از یاوران عقد نیستیم پس دل حر از جا کنده شد و دست بر سر خود گذارد و میگفت اللهم الیک انیب فقد
ارعبت قلوب اولیائک واهل بیت بنیک خدایا بسوی تو بازگشت میکنم توبه مرا بپذیر که من دل اولیای

تو را و دل اهل بیت پیغمبر تو را بدرد آورده‌ام عمر خود را مرتد بوده‌ام و کافر بوده‌ام از ناصران یزید بوده‌ام بجنگ حسین حجت خدا
آمده‌ام و مستوجب نه این کفرست کدام کفر از این بالاتر پس حر کافر بود و با این همه خدا و تفضلات این بزرگوار آمده وارم
که کافر نباشیم در مدت عمر خود کافر نبوده‌ایم حالا که کافر شده‌ایم اگر توبه از آنکه کافر بود نپذیرند آیا توبه تو را هم می‌پذیرند
و بهمین حالت آمد پیش سید الشهدا عرض کرد هل لی من توبة یعنی آیا برای من توبه هست یعنی آدمی که در اسلام مرتد شده اگر
حالا توبه بکند توبه او نفع میکند یا نه بحکم پیغمبر اگر مرتد از اسلام توبه کند از او می‌پذیرند فرمود نعم تاب الله علیک
ای حر خدا توبه تو را قبول کند حر پیاده شد عرض کرد من سواره بودم سر راه بر تو گرفتم حالا مرخصم کن چنانکه اول کسیکه جلو تو را
گرفت من بودم میخواهم اول کسی هم که فدای تو گردد من باشم و ظاهر اینست که نه این بود که حر اول فدائی بود بلکه حر اول
فدائی بود در رفتن بمیدان والا وقتیکه صفوف قتال آراسته شد بود عمر سعد بجهة ترضای ابن زیاد بصاحب علم گفت
بیا و آمد در زیر علم لشکر تیر انداخت بجانب قشون حضرت گفت القوم شاهد باشید که اول کسیکه تیر زد بجانب حسین
من بودم بعد از آن قشون او یعنی ابن زیاد در صف قتال ایستاده بودند و تیر در کمان نهادند و ممکن نبود تیر زدند جمیعا تیرها
بجانب قشون آنحضرت آمد و بدون مقدمه اصحاب حضرت را تیرباران کردند و در همان تیرباران پنجاه نفر از
قشون حضرت شهید شدند از این حکایت حر که کسیکه بمیدان رفت این حر بود رفت پیش عمر گفت تو با این قوم مقاتله میکنی
گفت چنان مقاتله کنم که سرها بپرد دستها بیفتد باری مقصود این بود که حر نه اینست که اول کسی بود که کشته شد بلکه
در آن تیرباران جمع کثیری از اصحاب آنحضرت شهید شدند حر اول کسی است که رفت بمیدان و بطور دعوا رفت و کشته شد حر بود
پس بمیدان رفت و پنجاه نفر از آنها را بدرک فرستاد تا آنکه حر را اسیر گرفتند او را شهید کردند حضرت صلوات الله علیه
بر سر او آمد و برای او مرثیه خواند لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح لنعم الحر اذ نادی
حسینا فجاد بنفسه عند الصیاح حالا بیائیم به بینیم چرا این حر فدایی شد حالا ما در میدان کربلا نبودیم که بتوانیم
خوبست بیائیم همچو کاری بکنیم که حر کرد این است که ما هم در مدت عمر خود در نصرت ابن زیاد خیلی کوشش کرده‌ایم و راه
بر سید الشهدا را بسته گرفته‌ایم پس حالا بیائیم ماها هم مانند حر دست بر سر گذاریم و رو بسید الشهدا کنیم و عزم

کنیم

کنیم که دیگر مرتکب معاصی نشویم و یاری قشون ابن زیاد را نکنیم و از آنچه کرده‌ایم نادم و پشیمان بشویم و اگر نادم و پشیمان
شدیم و واقعا توبه کردیم و بازگشت کردیم البته سید الشهدا با ما مهربان میشود و بر ما ترحم میکند پس بگوئیم با روهای خاشع
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال و الاکرام من جمیع جرمی و جهلی و ظلمی و اسرافی
علی نفسی و اتوب الیه و بعد از آنکه استغفار کردیم و نادم و پشیمان شدیم و از لشکر ابن زیاد بیرون گذاردیم
میرویم رو بآل محمد علیهم السلام و برای آن صلوات میفرستیم پس میگوئیم صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه
و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته

مجلس هشتم روز سه شنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۸۶ (هزار و دویست و هشتاد و شش)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله
علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین
و الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مجید خود میفرماید ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین در تفسیر این آیه شریفه در ایام گذشته سخن در معنی حیات بود و عرض کردم که حیات دنیوی و حیات اخروی
جمیع از وجود مبارک سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه ناشی شده و عرض شد خداوند عالم چهار رکن دارد رکنی
خلق و رکنی رزق و رکنی حیات و رکنی موت عرض کردم که مدار رکن حیات وجود مبارک سید الشهدا است صلوات الله
علیه و لکن عرض کردم که مسائل بسیار است و در یکروز یک مسئله نمیتوان بطور کمال بیان کرد از هر مسئله
یک گوشه‌اش گفته میشود و مسائل ناقص میماند مدتها میخواهد که هر مسئله را بطور بسط و بطور کمال عرض کنیم

و این ایام کم است و کمی دنیای این ایام بر مصیبت سیّد الشهداء صلوات الله و سلامه علیه بس مطالب بطور حکایت

نیستان بیان کرد بازی بعضی از بیان آنچه گذشته مطالب است در بابی عرض شد لکن شما تمام قلب خود متوجّه

باشید تا آنکه اینها به حقیقت آن مسئله را دریابید و عرض کردم که محض شنیدن نباشد و محبّت

خدا با این خبرها بر شما تمام میشود و عذر شما در نزد خدا منقطع میشود و استحقاق عذاب زیاد میشود و هر گاه

عمل کنید با آنچه میگویم سبب نجات شما میشود پس عرض میکنم که خداوند عالم جلّ شأنه لکن هیچ صورت ملتفت

باشید از اینهای مسئله و ببینید درجه بدرجه چه ثمر میکند خداوند عالم جلّ شأنه نور است و در او هیچ

ظلمت نیست و کمال است و در او هیچ نقصان نیست خداوند عالم خیر است و در او هیچ شر نیست

همچنین پاینده و دائمی است و برای او انقطاع و زوال نیست و تغییر و تبدیل در ذات خداوند عالم

راه نمی یابد پس هر کس بایزد خدا نزدیک شود یا بسوی خدا رو کند نورانی میشود و کامل میشود و خیر میشود

و پاینده و دائم خواهد شد بجهة آنکه خدا چنین است نمی بینی که رو بآفتاب میکنی نورانی میشوی بجهة

اینکه آفتاب نورانی است رو بهر چیز که داری بهمان صفت کمال او در تو پیدا میشود همجا و مشک

اگر بوی بوی مشک در تو پیدا میشود اگر با خبر کننده همجاوری شوی کننده میشوی همجاور عالم میشوی

علم در تو پیدا میشود همی و رجایع بوی جهت تو زیاد میشود از آنجهة گفته اند که هر کس سوره نمی شناسی و بمیدانی

چه کاره است نگاه کنی ببین همجاور کیست و محشور با کیست معاشرت با چگونه اشخاص دارد با هر گونه

اشخاص معاشرت دارد از جنس آنها است همچنین هر کس رو بخدا کرد و بسوی خدا کام برداشت و تقرّب

بخدا پیدا کرد نورانی میشود کامل میشود پاینده میشود و خیر میشود و هر گاه از خدائی در این صفتش بعید در رشد

و پشت بخدا کرد ظلمانی میشود و شرّیر میشود ناقص میشود زایل میشود پست میشود کمالات پرستش خدا است

همینکه از مبدأ کمالات دور شوی جمیع کمالات از تو مفقود میشود چنانکه هر گاه پشت بچراغ کردی

بهر قدمی دور شدی ظلمت در تو زیاد میشود نور کم میشود تا آنکه بکلّی نور تمام میشود سرتاپا ظلمت خالص خراهی شد

اذن

و تو میدانی الله نور السّموات والارض هر کس رو بنور کرد نورانی میشود هر کس رو بظلمت کرد ظلمانی میشود

و اینمسئله وجهی محتجّ باتی است که تخلّف نخواهد کرد در ملک خدا قرار نداده کسی رو بنور برود و ظلمانی

بشود یا رو بظلمت برود و نورانی بشود این ممکن نیست قرار نداده خدا هیچ چیزی بجز ازانی که دانستی که

این حکم تخلّف نمیکند اینهائی که میگویم از اینها دل منوّر آنش میکند اگر نفهمید و اگر غافل باشید و بهیچ وجه

فی الوجوه دل ندهید یا از این گوش بشنود و از آن گوش بیرون کند هیچ فایده ندارد چون این ختم بود

و خداوند ختم فرموده بود و مید انست که دیگر این هیچ قسم معالجه پذیر نیست در ملک او پس از آنجهة خدای

رئوف رحیم فرستاد بسوی خلق پیغمبرانی و حجّتهائی خبر دهند خلق را با سباب قرب و اسباب توجّه

بخدا از چگونه اعمال سوء اگر بکنی باعث بعد از خدا میشوی از راه رأفت و رحمت خود

پیغمبرانی فرستاد و معلوم است با هر گونه عمل خبر داد و معلوم است امر کردند پیغمبران بآن صفتهائی که اگر آنها را

بجا بیاوری سبب کمال تست سبب دوام تست سبب حیات ابدی تست و نهی کردند خلق را

از صفاتی که سبب نقص است و فنا و زوال و ضرر و شرّ است حاله باید ممنون این پیغمبران بود

که ما را به اینگونه انه بسوی آنچه آنکه منّتی بر پیغمبران داشته باشیم که ما بشما ایمان آورده ایم یا

غنج و دلالی که ما اطاعت شما کرده ایم یعنی نماز میکنیم بر اینها که ما اطاعت شما را بجا دیشب بیدار شدم

نماز کردم امروز قرآن خواندم و توقعاتی حاله اینست که بسیار ممنون و شرمنده ما باشند نه خیر هیچ نیست ممنون

ما باید باشند یمنّون علیك ان اسلموا قل لا تمنّوا علیّ اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان هدیکم

للایمان ان کنتم صادقین اگر راست بگوئید که ایمان آورده باشید خدا منّت بر شما که از این جهت که شما را

بایمان هدایت کرد خدا منّت بر شما و ما دارد که راه خیر و شرّ را با و شما نمود این یک مقدمه نمید مربوط

کنید و داشته باشید تا بعد پس را عرض کنم مقدمهٔ دیگر و آن مسئله ایست بسیار شریف و آن اینست که خداوند عالم

ذاتی است که تغییر و تبدیل در او نیست صحّتی پس از مرضی برای او نیست مرضی پس از صحّتی برای او نیست یعنی

[illegible]

پیران
مبلغ

پس از سروری و سروری پس از غمی برای اوست رضائی پس از غضبی و غضبی پس از رضائی برای اوست
کراهتی و کراهتی پس از میل برای اوست از برای ذات خدا اینگونه تغییرات و تبدیلات نیست بجهة آنکه
تغییر و تبدیل از صفتهای مخلوقات است مخلوقات از حالی بحالی میگردند و حالی تازه در ایشان پیدا میشود
و در خداوند عالم چیزی تازه پیدا نمیشود و در خدا نقص و تغییر و تبدیل راه ندارد پس در ذات خدا
رضائی و غضبی نیست آنچه شنیده ای که خدا راضی شد از فلان و رضی الله عنه یا خدا بر فلان قوم غضب
کرد و سخط کرد معنی آنرا باید فهمید ذات خداوند عالم نه اینست که بهیجان بیاید و خون دلش بجوش آید و بخلق
نشود نه اینست که غم او بهیجان بیاید و مسرور میشود خدا تغییر پذیر نیست لکن خداوند عالم قراری داده
و آن اینست که چنانچه خدا در دنیا دردها آفریده و برای معالجه آنها دواها و عقاقیر خلق کرده عقاقیر یعنی
چنانچه عقاقیر و دواها خلق کرده و در آنها اثر قرار داده شده خلق که رفتند برای آن اثر بیهاک است
و سبب است و همچنین خدا برای این عنب الثعلب که این روباس باشد خاصیتی قرار داده خاصیت او
نفع قرار داده منضج خلط است در مزاج انسانی بنفشه را سرد [illegible] آفریده دارچینی را گرم آفریده
و در مزاج انسان گرمی پیدا میکند همچنین از برای حرکات و سکنات خدا آثار قرار داده مثل اینکه دواها میدهی
اثر خود را ذکر کرده اند خش خوردن و ست و با و کله قرار داده اثر اینکه حرکت نادیده بکنی اینرا قرار داده
که بدن تو راحت بود خستگی از بدن تو برآید بشود بلکه خدا در جمیع اقوال خاصیتی قرار داده مثل اگر برادر تو تو را
ضد بکند بگوئی جانم اثری دارد که او مهربان میشود اگر نا صدا زد بگوئی زهرمار اثر این اینست که خلق تو خاصیت
این لفظ اینست درست بر کسی دعا کردی اثرش اینست که از تو برنجد مدحی او را که کردی خاصیت این اینست
که از تو خوشحال شود اینها اثر اقوال است همچنین برای جمیع احوال آثاری شده شخص سخی طبعی اگر باشی محبوب بالطبع
تو را دوست میدارند و همینکه شخص خسیس و لئیم شد قوم و خویش آشنا بیگانه همه بالطبع از او متنفر میشوند و همچنین برای
افعال خاصیتها و اثرهاست خاصیت این فعال اینست خاصیت آن فعال اینست اینها را بطور مثل گفتم

فرمود

خداوند عالم از برای جمیع اقوال برای جمیع احوال برای جمیع افعال خاصیتها قرار داده و این خاصیتها لازمه
اینهاست بعضی از این اعمال هستند باعث اثرهای بدند و بعضی عملها هستند که باعث اثرهای خوبند هر کس در دنیا از این
این اعمال را بکند آن اعمال اثرهای خوب را دارد مانند کسیکه میرود تریاق میخورد تریاق که خورد اثر تریاق در بدن
او پیدا میشود و اثر تریاق نجات از زهر است و آن اعمال بد هر که مرتکب میشود آثار قبیحه و ضررناک را مرتکب
میشود آن ضررها و آن خسارتها بآن میرسد حکما خدا این آثار را قرار داده و نظم عالم بر اینست نبات بنفشه
از حرارتش بینداز آن ثمر حرارت اثر اینست نبات بنفشه را از سردی بینداز این اثر اینست خدا را
این قرار داده اگر زهرمار خوردی و تو را کشت شکایت مکن که سر خود را صدمت کند زهرمار خوردی
و اگر تریاق خوردی حمد کن خدا را که تریاق آفریده تو را توفیق داده که آنرا بخوری و زهر را که تمام از بالای از تن
خود بیرون کنی اثر این و اثر آن اینست همچنین جمیع اعمال است آثار خیر برای آنهاست که بکوبه و تمام تدبیر کنی
تفکر کنی که ببینی آن خیرها نعمت خداست بالنعمة اینست که شکی نیست که آثار خیر نعمت خداست جمیع آثار خیر نعمتهای
خداست پس چون جمیع آثار خیر نعمتهای خداست هر کس آن نعمتها رسید برضای خدا رسیده و در رضای خدا مغمور شده آثار
خیر رحمت خداست هر کس آثار خیر رسید که گفته میشود خدا باو نعمت داد و آن آثار هم لازمه اینست که شخص از آنها متألم
میشود حالا که شخص از آنها متألم میشود هم آنها غضب است و آن آسیبهائی است که خدا تو را رسیده پس گفته میشود
آثار بد پاداش اعمال بد است و آثار نیک پاداش اعمال نیک است که من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من
یعمل مثقال ذرة شرا یره پس چه قدر تمنا تمنا میکند تمنا آن آرزوها است که شخص بگوشه میخواهد برود و از
اسباب بیرون نکرده جزا دارد که نمیدهد تو که چیزی در راه بیابان نکشته تو آب نداده آب بالای زمین
نداری چه میخواهی برود لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به بحسب آرزوهای
باطل نیست هر کس بد بکند پاداش بدی میبیند یکی که جهال میگویند شده و در ذهن جهال دیگر شبهه میاندازند
حتی آنکه بسیاری از علمائی که از آل محمد فاصله نزده اند در آن درمانده اند و با توسط از دین خود برگشته اند و آن

هست هم میگوید این بنده ضعیف ذلیل یک عرضه سی سال تقصیر کرده است چرا باید عذاب ابدی بکشد چرا باید
خدای با این عظمت و عدالت عقب با این بنده ضعیف بکند همچه پاش سوء کج گذاشته واورا ابداً عذاب
کند و باین وسیله از دین برگشته و عذاب را منقطع گرفته گفته این از عدالت نیست بهشتش این بنده
سی سال تقصیر کرده واورا ابداً عذاب کنند خیال نمیرسد این شخص معصیت کرد خدا اینجا خلق میشود
رگهای گردن او سیخ میشود و رنگش قرمز میشود و خون دلش بجوش میآید آنکه را امر میکند بگیرید واورا در جهنم
بیندازید آنوقت میگوید خدا رحم نمیکند خیر اینها نامربوط است مزخرفات میخواهی ببینی چگونه نامربوط است
تو یک آن چشم خودرا بکنی صد سال دیگر اگر زنده باشی کوری این اثر چشم کوری است تو در یک آن چشم خودرا
کور کردی حالا اگر صد سال هم عمر کنی کوری پای خودرا بشکنی خورد کنی تا آخر عمرت پات شکسته است حالا
نه اینست که خدا خلق شده و پای ترا شکسته حالا بگوید خدایا من یک دقیقه بیشتر پای خودرا نشکستم تو چرا صد سال
در عذاب کوری و در این پا کوری اینها نامربوط است اینها مزخرفات است و این حرفها همه [illegible] است که از
الحکمه افهم نکرده اند و شبهه شده در ذهن ایشان و از دینشان باین وسیله برگشته اند پنداشته اند که عذاب
منقطع است از آنجمله محی الدین عربی که باین عدالت که در میان شخص انظار میگوید و آیات قرآنی را همه تو
تاویل میکند میگوید جهنم هست و در جهنم مخلد هستند لکن بر ایشان گلستان میشود و نفهمیده اند آیات الهی
را خدا که خلق نمیشود از کسی بلکه عدل خدا همین است فلفل را گرم قرار داده تو فرموده اگر فلفل خوردی
گرمی ترا اذیت میکند همچنین بنفشه را سرد قرار داده تو فرموده بنفشه را خوردی سردی ترا اذیت میکند تو دستی داده
و توانائی داده زهری آفریده ترا دلالت کرده این زهر است تریاق آفریده ترا دلالت کرده این هم نیک است
همچنین ترا هم قدرت داده مکنت داده عقل داده فرموده میخواهی این را بخوری ترا هلاک میکند حالا اگر
زهر خوردی و هلاک شدی و ترا کشت والله خودت بخودت خیانت کردی خودت بخودت ظلم کردی ان الله
لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون مردم خود بخود ظلم میکنند و دار غضب و رضا را
بتو نموده اند باب هر دو را مفتوح کرده اند ترا دلالت کرده اند منتهی اگر میخواهی حرفهای ظاهری بزنی [illegible]

ما نتوانز

لکن مؤلفات میخواهی نیست با چه طور حرفی هستیم دستی رشوه میدهیم ما را بگذارید در دار غضب خدا التماس میکنیم
پول میدهیم در رحمت تو بگذار ما برویم توی جهنم بسوزیم یا دیگر میگوید خمس صدقات دیگر میدهیم در بهشت دست
فرا نجا بنشینیم او برود جهنم فرمانبرداری میدهیم برویم جهنم هیچ (ازین) کارها میکنیم و رشوه ها میدهیم ببریم بجهنم اگر
مؤمنی ما را منع کند این زهر است تو میخواهی بروی راه جهنم است و اگر برود این مؤمن خدا لعنت کند در رفتن ما بجهنم ازاد
ببجهنم و اسباب فتراو سوء و تضییع او را فراهم بیاوریم میگوییم تو دشمن منی رفیق بابای فلانم آوردی ولم معطل
کردی من میخواهم بروم جهنم تو آمده مانع میشوی اگر دستت یافتم تورا دست خواهم کند ببین ما چه قدر حماقت داریم
چه قدر نفوس ما شقی است عرض کرده ام هرگاه میخواهی آزمایش کنی خودرا مؤمنی یا کافر ببین هرگاه از خیر خوشت
میآید و از اهلش بخیر خوشت میآید و از عمل کنندگان بخیر خوشت میآید و از اسباب خیر خوشت میآید و از نظر
از شر و اهل شر و عمل کنندگان شر و اسباب شر بدت میآید بشارت باد ترا مؤمنی حقا و هرگاه بر عکس این
بشارت باد ترا که تو کافری حقا پس خداوند عالم چنانکه عرض کردم برای هر چیزی اثری قرار داده بس بری
بسیاری از اعمال و اقوال و افعال و احوال اثر قرب خود قرار داده و بسیاری از اعمال و افعال و اقوال
و احوال نزدیک میشود و بسیاری اعمال و اقوال و احوال هست که اگر انسان کارها را بکند از خدا بواسطه
آن اعمال دور میشود پس اثر اعمال بد بعد از خدا شد و اثر اعمال خیر قرب بخدا پس از آنجهة بهشت دار
قرب خدا شد و جهنم دار بعد خدا شد جهنم در سجین و دوری از خدا شد و بهشت در علیین و نزدیکی خدا
اینها را در دلهای و هیه نه در گوشها بشنوید قصد کنید که اگر یکساعت شده نیت خیر کنید آنچه میخواهی
در تمام عمر خود در انجمنت صد سال یک لحظه اش قصد خیر داشته باشی این لحظه را اینجا نشسته و می شنوی تند کن باش
دعوات را جمع کن وقت داری فرصت را غنیمت بشمار و اگر همان یکساعت را هم نیت کنی چنین باشم مر
میکند اگر جمعه قرار بگذارند در دلشان نیت خیر داشته باشند خورده خورده لطایف ان اثر میکند چه بسیار کم است
کس بلکه نیست کسیکه در دل او چیزی زیاد حرکت کند و زبان او دست او اعضا و جوارح او بروز نکند هر کس در دلش
نیت خیر و ضمیر خیر داشته باشد بدست او چشم او و زبان او لکو تفتی ظاهر خواهد شد و هرکس اضمار شر در دل کند

دراعضا و جوارح او یکوقتی بروز میکند حکما باری پس بدانید که دانستید اینم مقدمه بود و دانستید که اعمال آدمی
ظاهر و باطن شده و دانستید که بعضی اعمالست که سبب قرب خدا میشود و بعضی اعمالست که سبب بعد از خدا میشود حالا بد
عرض میکنم که از برای شما سه مرتبه هست سه مرتبه خدا خلق کرده است یک مرتبه بدن ظاهری دنیائی شما است که با این بدن
دارید در این دنیا آمده میروید و یک مرتبه خیال شما و فکر شما است که با این فکر و خیال در عالم فکر و خیال راه میروید [illegible]
در خیال خود میروی میآئی می نشینی گفتگو میکنی زن میگیری نکاح میکنی پادشاه میشوی دعوا میکنی فتح میکنی ملک آباد
میکنی کارها میکنی در عالم خیال خود و نعوذ بالله از این عالم خیال که عالم برزخ است عالم خیال هزار هزار هزار هزار
تا هزار مجلس بگویم هزار هزار این عالم خیال هزار هزار مرتبه از این عالم شلوغ تر است و گندیده تر و متعفن تر [illegible]
عالم عجیبیست عالم غریبیست در این دنیا چه بسا مردم [illegible] می بینی در مجلس نشسته در کمال وقار [illegible] در نهایت
تمکین و وقار لکن در عالم خیال زنا میکند در خیال فلان زن است و با او حرفها میزند و زنا میکند می بینی مؤمن قرآن
نشسته و در خیال دارد لواط میکند معقول نشسته است در خیال دزدی میکند در خیال خود شراب میخورد قمار میکند
سر فلانی [illegible] هیچکس هم نمی بیند معقول هم نشسته است در ذهن خود دارد شراب میخورد معقول نشسته لکن اگر
بعد از روی کارش پرده برداشته شود [illegible] عالمی را خراب میکند و چه بسیار [illegible] باشد و باوقار و تمکین
باشد [illegible] اگر باشد باقی دیگر تنش در مسجد و دلش در حرام است نماز [illegible] حرام است تکبیر میگوید
در نهایت خضوع تسبیح میگوید در نهایت خضوع رکوع میکند سجود میکند با خضوع و خشوع همه را تماماً انجام میدهد
لکن توی ذهنش معلق میزند دزدی میکند زنا میکند لواط میکند شراب میخورد هر کاری [illegible] میکند [illegible] می بینی
گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و نماز تمام میشود مؤمن هم در بیرون بدن او را می بینند چه قدر خاشع بود
و خاضع بود مثلا چه قدر با خضوع و خشوع نماز کرد لکن [illegible] از [illegible] استطاعت [illegible] می بیند توجه نکرد الحمد
در یک کلمه جمیع آنچه کرد مناجات با شیطان بود جمیع آنچه مناجات کرد با فلان سلطان بود با فلان [illegible] بود
با فلان مشتری بود با فلان زن بود در جمیع این نماز مناجات با شیطان میکرد شیطان هم [illegible] خوش بود در قلب او [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] او را [illegible] آن مزمار [illegible] بطوریکه صدای حمد و سوره خودش را خودش نمی شنود یکدفعه خبر میشود

السلام

۱۰۳

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته گفت بدن بدن زاهد عابد است بدن خاضع خاشع است در عمر خود [illegible]
نکرده در عمر خود شراب نخورده لکن در خیالش روزی هزار بار زنا که هزار بار شراب خورده عاقبت [illegible] و خدا را
از [illegible] عمرش تا [illegible] طرفة العین یک توجه بکند نکرده اگر هم کرده [illegible] با مشوب بهزار غرض
و مرض [illegible] غرض عالم غریب است عالم خیال اگر پرده از روی عالم خیال بردارند یوم یفر المرء من اخیه وامه
وابیه وصاحبته وبنیه [illegible] همه هر یک به یکی میگوید یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین [illegible]
تو [illegible] و در خیال با تو [illegible] میخواهم [illegible] تو را پاره پاره کنم [illegible] توجه طور خواهی بود اگر پرده برداشته شود [illegible]
هر خیالات را در باره خود [illegible] میکنی پس اگر پرده از روی کارها بردارند معلوم شود چه درجه کارهاست همه [illegible]
در دنیا [illegible] بدنهاشان مجتمع است لکن قلوبشان متفرق است اما مؤمنان صالحان همه برادرند انما المؤمنون اخوة
همه [illegible] درستی که باطن درست باشد اگر باطن درست [illegible] بگویم تا آن یک کاری میکند نسبت بتو [illegible]
اگر [illegible] باید رفیق باشند در باطن و در ظاهر غیر از این درست نیست چه قدر ظاهر چه خاصیت دارد
همچنین ایمان [illegible] معرفت [illegible] خوبست باطن و ظاهرش هر دو درست باشد غرض عالم خیال [illegible]
[illegible] مرتبه وسعتش از این عالم بیشتر است هفتاد مرتبه [illegible] ظلم بیشتر میکند در این عالم [illegible] میکند لکن در عالم خیال
جمیع خیالات جائز اند الا خیالات مؤمن در اینجا یک [illegible] تعدی و ستم میکند در اینجا جمیع خیالهای [illegible]
ستم میکند ظلم و تعدی میکند در این عالم [illegible] تعدی میکند [illegible] و در عالم خیال صد هزار [illegible]
صد هزار مرتبه میکند [illegible] ظلم [illegible] و گند و عفونت این عالم بیشتر است دیگر بالاتر از عالم خیال عالمی
دیگر هم هست نعوذ بالله من غضب الله نعوذ بالله نعوذ بالله [illegible] عرض نکردم آنچه شنیده [illegible]
مطلع در عالم خیال است [illegible] هول مطلع [illegible] حضرت امام حسن گریه میکرد
[illegible] از دنیا رحلت فرماید باو گفتند تو [illegible] چرا گریه میکنی گفت از هول مطلع و فراق احبه [illegible]
سر قبر پدرش [illegible] نشسته بود و گریه میکرد و میگفت اگر هول مطلع نبود [illegible] تو باشم [illegible]

مطلع در شریست و آن هولی است شخص هرگاه از اینجا رفت در آن عالم آن هول را خواهد دید بر سر حشر انسانها
برای شما خلاصه کرده باری این عالم خیال بود بدتر از عالم خیال عالم قلب و دل است و آن عالمیست جداگانه
برای اینها اعمال و افعال و اقوال است مجتهدها در این عالم است علما و تنها در این عالم است اعتقادها در این عالم است
چه بسیار کسیکه در این عالم توجه میکند خدا را و وضو میگیرد لکن در قلب خود اعتقادی ندارد و چه بسیار
کسیکه در این دنیا اشهد ان محمداً رسول الله میگوید لکن در قلب خود اعتقاد به پیغمبر ندارد و در این دنیا
دم از اسلام میزند و اظهار دوستی ائمه طاهرین علیهم السلام میکند و گریه بر مصائب سید الشهدا میکند
لکن در آن قلب اعتقاد باینها ندارد ابداً ابداً بظاهر اسم معاد و جنت و نار میبرد در دل ابداً ابداً اعتقاد
ندارد و هیچ توجهی باینها ندارد ابداً و در اینجا مردم سه قسمند بعضی از اینها توجه باینها دارند و اعتقاد دارند و بعضی
از اینها توجه دارند توجه دارند و اعتقاد ندارند بعضی دیگر نفهمیده اند ابداً توجه ندارند هرگز بفکر نیفتاده اند که معنی
دارد و اشهد بالله انسان اگر بداند یعنی چه وحشت میکند لکن نفهمیده از اینکه باید دین و ایمان بفهمند اگر
فهمیده بودند نمیتوانستند آرام بگیرند لکن نمیفهمند دین یعنی چه نمیفهمند عبودیت یعنی چه ابداً نمیفهمند اگر بفهمند و فهمیده
نمیتوانند آرام بگیرند باید بمقتضای عبودیت راه روند و مقتضای عبودیت سو آیا میدانی چیست در سه کلمه اش را
عرض کنم برای خودم تذکری است شما هم میشنوید چگونه راست میگوید کسیکه از دل بگوید محمد رسول خدا است و از دل
بگوید محمد صادق است و از دل بگوید آنچه او گفته حق است و آنچه گفته هر کس این اعمال را بکند جهنم از برای او
است و باید یقین پیدا کند که باشد و ببیند در آن جهنم با آن صفتی که گفته است اگر کسی اینها را در دل خود راست بداند
تو را بگو خدا آیا ممکن است با قلب مجتمع اقدام بمعصیت بکند این نخواهد شد پس جمیع معاصی از عدم یقین سر میزند از ضعف
یقین در معاد است از ضعف یقین در صدق محمد است از ضعف یقین در رسالت محمد است از ضعف یقین
در خدائی خداست دلهاتان درد بگیرد از این سخنان و متأثر بشوید از این سخنان والله یکدفعه میآئید میمیرید یکجا
چشم باز میکنید تا در دنیا هستید در دست کارگرید و اگر هم طوری شد ممکن است عوض کردن لکن وقتیکه مردید

کار از کار

کار از کار گذشته است عوض نمیشود پس دلهاتان باید درد بگیرد از این سخنان متأثر بشوید از این سخنان اینجا کارخانه است
و ما در دست کارگر ما مصنوع در دست کارگر است هر کارش بخواهد میکند مانند نطفه در رحم در هنوز صورت تمام
نگرفته در دست کارگر است میخواهد خوشگلش میکند میخواهد بدگلش میکند میخواهد پسرش میکند میخواهد دخترش میکند
لکن وقتیکه بیرون آمد اگر پسر است دیگر پسر است تا آخر اگر دختر است دختر است تا آخر خوشگل است خوشگل است
بدگل است بدگل است دیگر عوض نخواهد شد همچنین شما در شکم مادر دنیا هستید ممکن است در اینجا حالا بشوید ممکن است
از زشتی بحسن و از حسن بزشتی برود ممکن است از پسری بدختری و از دختری بپسری برود لکن اگر گوئی و از شکم مادر
دنیا تولد کردی و در فضای آخرت در آمدی دیگر اینجا معالجه ندارد اینجا اگر گریه کنی شعر رفقا نهای زبانی بدرد
نمیخورد میگویند کار از کار گذشت این گریه را یکقطره اش را میخواستی در آن دنیا بکنی اگر صد هزار هزار مرتبه استغفار
کنی صد هزار گریه کنی و تضرع و التماس کنی البته چاره پذیر نیست نه خیال کنی شفاعتی بر میدارد قال لا یشفعون
الا لمن ارتضی اگر پیش صد هزار نبی مرسل بروی التماس بکنی شفاعت تو را نخواهند کرد آیا همینه لکن اگر الف و جهت
میکنند کسیکه در این دنیا دست بدامن نبی زده نه از شفاعت میکنند اگر در این دنیا دست بدامن نبی نزدی و او
شفیع نگردی ابداً در آخرت شفاعت تو را نخواهند کرد اگر اینجا شفیع نخواهی پیدا کنی پیدا نخواهی کرد هر کس در اینجا
کفت و تقبل شفاعتی فی امته دست بدامن نبی زد در اینجا استشفاع از برای ممکن است و در آخرت نبی
او را شفاعت میکند و الا نخواهد کرد آیا خانه ما میترسی از این سخن نهایت ترس را باید داشته باشی و اینکه گریست از شما
بر آنچه دارد هر شب را در خانه خود باشد بحمد الله در یک از سه خانه هر شب بسر میبرید یا در خانه دنیا
یا در بهشت یا در جهنم از این سه خانه بیرون نیست و که برات آورده است هر شب در خانه خود در دنیا غذا خواهد
خورد و اطمینان از کجا آورده اطمینان نداری و تقصا کار تو هم گذشته است گذشته گاه است یک عمری که
هر کنی چه میدانی پس تا میتوانی سعی کنی تا میتوانی تهجد کنی اینست بزرگ ما فرموده که هرگاه متذکر
عمر تو گذشته و کاری نکردی و عاقبت میمیری مبادا بنشینی بغصه خوردن که تو را از راه میاندازد تا فهمیدی عقب ماندی

و رفیق باشد و بدو نشد بلکه تو هی راه خوب فهماندی و قافله گذشته باشد تا بیدار شدی و دیدی قافله رفت
باشد و بدو وجود را برسانی اگر بخواهی غیر از این بکنی و بنشینی و غصه بخوری باعث تعطیل تو گردیده پس هم و غم
بکار نمی‌آید هم و غم است که از راه خدا در می‌اندازد باید بمحض تذکر بنا کنی راه رفتن و اصلاح نفس کردن
و تعویق جایز نیست هیچ هم و غم بخود راه مده اگر غم بخود راه دادی از دین و دنیا و آخرت همه می‌مانی بلکه
قاعده‌اش این است هر قدر فهمیدی عمر گذشته و هیچ کار نکرده‌ای بگو گذشته‌ها گذشت باید از حالا دیگر درست راه
رفت کاسه شکست حالا که شکست حالا دیگر نشستنی غصه بخوری این کاسه برای تو نمی‌شود رو دنبال چیز خوب برو
یک کاسه پیدا کن پس این سه مرتبه را تو داری بنحوی که عرض کردم خدا [?] هر یک از این سه مرتبه‌ها را در
عالمی قرار داده قلب ترا در آخرت قرار داده و درجه او درجه آخرت است و خیال ترا در عالم برزخ قرار داده
و درجه او درجه برزخ است و بدن ترا در همین دنیا قرار داده و درجات او درجات دنیاوی است پس الان
تو دارای سه بدنی بدن دنیاوی داری و خیال برزخی داری و دل آخروی داری بدن تو اعمال چند دارد کارهای
بد چند دارد در دار دنیا ظاهر میشود و اعمالی که در دار دنیا میکنی خوب است یا اعمال خیر است یا اعمال شر است
پاداش اعمال بدنی دنیائی در دار دنیا است ان خیراً فخیر و ان شراً فشر فمن یعمل مثقال ذرة خیراً
یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره پس پاداش اعمال دنیائی تو در دنیا است و پاداش اعمال برزخی
در برزخ است دخلی باینجا ندارد و کارهای خیال و افکار خیال جمیع اینها در عالم برزخ بروز میکند اگر خیر است
اینجا است اگر شر است اینجا است لاریب و بعد قبر تو در آخرت بروز میکند پس بنابراین عرض میکنم این دنیا
ملک خدا است مال کس دیگر نیست و خدا شریک ندارد در ملک خود برزخ ملک خدا است مال کس دیگر نیست
و خدا شریک در ملک خود ندارد و آخرت ملک خدا است مال کس دیگر نیست و خدا شریک در ملک خود ندارد
پس خدا شریک در ملک خود ندارد و نیکیهای این دنیا جمیعاً مال خدا است جمیعاً نعمت خدا است جمیعاً رحمت خدا است

بدیهای این دنیا جمیعاً مال خدا است جمیعاً نقمت خدا است جمیعاً غضب خدا است پس یک طبقه از بهشت و یک طبقه
از جهنم در همین دنیا است جمیع نیکیهای این عالم طبقهٔ پائین بهشت است و جمیع بدیهای این عالم طبقهٔ پائین جهنم است
مگر این بهشت نیست هر جای تو خوش باشد ثروت باشد مالها باشد خانه‌ها باشد باغها باشد عزت باشد در آن باشد
همه [?] تو کنند مگر در بهشت با تو چه میکنند غیر اینکه اطاعت هر چه تو میدهند یا لباس هر چه تو داده‌اند حوریها [?]
گرفته‌اند زنان خوب باشد غلمانها خدمت تو را میکنند زنهای خوب نعمتها باغها عمارتها اینها همه
بهشت است که تو دارا بوده‌ای اینها در اینجا ملک خدا است و بهشت است و اینها در اینجا ملک خدا است و بهشت است این است که
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار یعنی خدایا ما را در دنیا حسنه عطا کن و در
آخرت حسنه عطا کن و از عذاب جهنم نجات بده امام در تفسیر این آیه میفرماید که در دنیا حسنه زن خوب است و در آخرت
حسنه حور العین است و عذاب النار که از خدا دفع او را میخواهی زن بد است بد عقابی است فحش میدهد کتک میزند
هر روز که میکند با انواع و اقسام عذاب میکند ترا همینها جهنم است جهنم دنیا است یک [illegible] بر او عذاب جهنم
که عذاب جهنم نیست که زنگ بزند فحش بدهد نعوذ بالله من غضب الله مگر عذاب جهنم نیست که می‌اندازند [illegible] بعضی
و داغها را در [illegible] میگذارند پای او را [illegible] چوب میزنند و آتشها را [illegible] اینها از
[illegible] که میکنی اینها پاداش اعمال است اینها همه فرشته‌های خدا هستند که خدا مسلط کرده اینها را نولی
بعض الظالمین بعضاً معنیش این است وقتی میخواهند گوش ببرند [illegible] غضب میکنند وقتی میخواهند چوب بزنند فراش
[illegible] میخواهند داغ کنند [illegible] میکنند هر کدام آلت کار است [illegible] ظالمین [illegible] آلت جور [illegible] خدا
اینها را مسلط میکند [illegible] پس هیچ مصیبتی به تو نمیرسد مگر بواسطهٔ معصیتی که کردی لکن قدرت
[illegible] پس هر [illegible] میخورند فساد میکنند مهمانی نیست فحش داده
[illegible] امروز فحش [illegible] آبروی [illegible] کردی بابا فحش داده امروز فحش [illegible]

همین در روایت است که در این دنیا خدا به ما رحم فرموده جزاء سیئة سیئة مثلها لکن باید جزای اعمال شر را مردم ببینند

و جزای اعمال خوب باید به مردم برسد در این دار دنیا و در آخرت خیلی است پس باید مستعد باشیم ما فرموده که چه کنیم که

مستعد باشید میگوییم مستعد باشیم تا خود را بگیریم اگر نخواهیم پاداش اعمال ما برسد باید از آنچه کرده ایم منصرف بشویم

توبه کنیم اما به گفتن نه بلکه به حقیقت که هم توبه نمیشود کسیکه زهر را بخورد و بگوید پشیمان شدم توبه کردم زهر در بدن

او میخورد و او را از بدن او باید بیرون ببرد حاشا کریم که گفتم پشیمان از اعمال خود هستم توبه کردم اگر توبه کرده ام گناهانی

که بمثل زهر زده ام باید معالجه کرد تا آنها را از خود راضی کنی و آنها ترا حلال کنند زهر از تن تو بیرون نمیرود

اگر آن غیبتهائی که کرده ام صاحبانش را حلال نکنند نمازهای ترک شده را نکنی زهر از تن تو بیرون نمیرود هزار بار

که توبه کردم زهر یعنی لذت تو بیرون نمیرود زهر است و میکشد بخورد هار برهنه روضه میفرماید لیس

بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به اگر راستی توبه کرده برو زهر را از تن خود بیرون کنی

بمسهل یا به دوا یا به تریاقها زهر را بیرون کنی خود را پاک و پاکیزه کنی پاک شو آنقدر و پس بده برای پاک [illegible] از

نکنی بمحض خیال است حقها را که از تو زدند مرا که زدند بگویند غلط کردم اگر توبه کردی چرا نمازها را قضا

نمیکنی چرا روزه ها را قضا نمیکنی زکوة مالت را نمیدهی حقوق خدا و خلق را چرا ادا نمیکنی پس دروغ میگوید

میگوید توبه کردم هیچ توبه نکرده و تا نشده وقتی تائب هستی به روی معالجه کنی و اگر مستعد نشوی

نکنی مرگ خود را الم یعلم لا اثم الا انفسه هر بدی که انسان می بیند از اعمال است خود کرده خدا بر تو نه خشمناک

نه از کسی راضی شد دشمنی با کسی ندارد دوستی با کسی ندارد نه مناقشه با کسی دارد نه منتی با کسی دارد خود با خود

کرده اسبابی است خوب بد خود برای خود فراهم آورده همچنین [illegible] یکقطعه جهنم و بهشت در برزخ است

آن جهنم برزخ است میگویند برهوت است که در حضرموت آنجا است آتش در طرف مشرق است آنجاست و در آنجا

هول مطلع از عذابهای عالم برزخ هول مطلع است که هول یعنی چه و مطلع کدام است مطلع آنجائی را

میگویند که انسان بر آن آگاه میشود بر آنجا نشسته ام و شما آنجا نشسته اید آنجا که شما نشسته اید آنجا مطلع تو است وقتی

از آنجا آگاهم و هول مطلع یعنی هولی است مطلع در دل انسان عارض باید ببیند اول از جمله عذابها یکی این هول مطلع است

از هر خیا

از هر خیال و هوای بدی تو عذابی خدا و خلق میکند جمیع این خیالها همه هولهای مطلع بین در این هولها عذابها است

چه قدر بدها چه قدر حیوانها حمله میکنند چه قدر دشمنها برای او است جمیع اینها حمله میکنند بر شخص دیگر عدو زیاد

هشتاد هزار مرتبه از این دنیا بیشتر است جمیع خیالات این دنیا در برزخ مجسم میشوند و همان هول مطلع است و همینکه

شخص چشمش به عالم باز شد همه بر جان او میکنند افعی و عقرب و غرش خوک شیر ببر پلنگ قاطر [illegible] که حمله میزنند

یا دندان میکنند هول غریبی است ندیده اید در خواب این چیزهای هولناک را که خفه میکنی از سر شانه ترا

اندیشند که خفه می بینی ترا در آتش انداخته اند می بینی حیوان درنده آمده ترا بدرد مضطرب میشوی و وحشت میکنی عرق

میکنی همچنین است هول مطلع هر خیال تو یک اثری دارد و جمیع این خیالها بر جان انسان میکنند همین جهت حال

برای آدم درست میدهد و در این برزخ است جنتی که خدا وعده کرده که مؤمنان را در آنجا متنعم کند و معزز بدارد

بجهت آنکه مؤمنان صاحبان خیال معتدل میباشند و همان جنت [illegible] است و از این دنیا آدم که میرود آن ابتلا

میرود در خیال او آنجا به یاری مجلس طول کشیده است مطلب این بود برای تو این سه مرتبه است دنیا و برزخ

و آخرت و مرتبه دل تو در آخرت است اگر دل تو و قلب تو موفق باشد در جنت آخرت ثوابهای آخرت

با و میدهند و اگر دل تو معصیت کرده باشد آن جهنم آخرت رسیده برای اعمال قلب و معصیتهای قلبی است

وان عذاب منقطع نمیشود ابداً و این بدی دنیا منقطع است بجهت آنکه بدن منقطع است بلکه عذابهای برزخ هم

منقطع است لکن آن جهنم در آخرت آن دار خلود است و بهشتی در آخرت دار خلود است چه بار از

هزار سال بر اهل جهنم آخرت اگر بگذرد هنوز اول عذاب آنها نیست بجهت آنکه آنجا عالم دهر است و عالم دهر عالم فنا

نیست وای بر آنها از آن وقتی که فی عمد ممددة آن عمودها را بر روی جهنم میاندازند و آن وقت در را

می بندند و ندا میکنند که خلود و لا خروج دیگر گذشت دیگر شما روی نجات نخواهید دید و خدا امید ندارد این

یأس از برای ایشان از جمیع عذابهای جهنم بدتر است بجهت آنکه دانستند در جهنم خواهند ماند و دیگر خروج برای

آنها نخواهد بود این بر ایشان از هر چیزی سخت تر است نعوذ بالله من غضب الله پس چون این دنیا و برزخ عذاب

اینها تا ملک خدا هست باقی است عذاب بدن ببدن باید برسد عذاب خیال بخیال باید برسد این هم فرموده
خبر دارد و عذاب دل بدل باید برسد و آن خبر ندارد و ثواب بدن ببدن باید برسد و ثواب خیال
بخیال و خبر برای اینها هست و ثواب دل باید بدل برسد و برای آن خبری و انتهائی نیست و اینها هم
حتم است تخلّف ندارد و هر کس رو بچه میکند نورانی میشود و هر کس پشت بچه میکند ظلمانی میشود حالا تو توقّع
داری پشت بچه اگر کنی نورانی شوی پشت بچه انورش کی ابد در پشت کردن بچه ابکاتی نیست برای کسی این عقاید
باشد و در رو کردن بچه ابهدی نیست و نجات این است لا تحسبنّ الله مخلف وعده خدا وعده که خلف
نمیکند اینها مقدّمه بود و چون خداوند دیدید این بندگان ضعیف نمیتوانند از معصیت بکلّی دست بردارند ترحّم اینکه
معصوم نشده‌اند و این عذر عذر خوبی است در خوش برای ما مقرّر که معصوم همان چهارده نفر اند و باید
دیگر معصوم نیستند حالا در معصوم نیستند حالا که هان از ایشان سر میزند فرموده‌اند اگر شماها معصیت نمیکردید
خلق میکردم در معصیت کنند و آنها را بیامرزم تا عفو و کرم من معلوم شود و حالا که در قوم غیر معصوم باید
باشند نمیشود همه معصوم باشند حالا که غیر معصومی هم باید باشند باری سرنوشت این بندگان این شد بود
معاصی از این بندگان حتماً سر میزند لکن این بندگان مختلفند بعضی معاصی دنیاوی از ایشان سر میزند و جان
و قیلشان این است بعضی معاصی برزخی از ایشان سر میزند و دیگر و ایشان این است بعضی معاصی دنیاوی
و برزخی و معاصی قبر هر سه از ایشان سر میزند و معصیت سبب هلاکت میشود و معصیت سبب انقطاع از خدا میشود
طول کشید مختصر کنم چون چنین بود خداوند عالم خواست از برای این خلق تدبیری کند در جزای این خلق با این خلق
برسد و لکن با وجود این نیّتهای ایشان محفوظ باشد و لکن فانی نشوند باز مقدّمهٔ دیگر عرض کنم که مطلب
یک روز نمیتوان گفت دیروز بود یا پریروز عرض کردم در حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرموده است لا یؤمن
عبد حتّی اکون احبّ الیه من نفسه ایمان نیاورده بنده و مؤمن نمیشود تا آنکه مرا از خود دوست‌تر دارد
و یکون عترتی احبّ الیه من عترته و عترت من هم پیش ایشان از عترت خویشان محبوب‌تر باشد اگر

ونجاره

همچو شد مؤمنند و اگر همچو شد مؤمن نیستند و اهلی احبّ الیه من اهله و اهل بیت مرا از اهل بیت خود دوست‌تر دارند
و مالی احبّ الیه من ماله و ذاتی احبّ الیه من ذاته مال مرا پیش او محبوب‌تر باشد از مال خویش و خود مرا بیشتر از خود
دوست بدارد یا فهمیدی یعنی چه بخرف چه بود یعنی بخرف این بود که اگر بنا باشد باید برسد یا بجون تو نفس اینها از نفس
خود ترجیح بدهی تو جان خود را فدای ایشان کنی نه اینکه اگر مردّد شود میان آنکه حالا آب آمده است یا باید تو غرق شوی
یا ایشان باید غرق شوند ایشان را زیر پای خود بگذاری و خود بالا روی و خود را از غرق نجات دهی بلکه
باید بخوابی و ایشان را بالای خود جا دهی تا او غرق نشود و تو غرق شوی اگر همچو کردی ورا از خود دوست‌تر داشته همچنین
عترت تو اگر امر مردّد شود هرگاه دشمنی برای تو برسد بگوید پسر تو را بکشم یا پسر پیغمبر خدا را البتّه باید جان پسر خود
را فدا کنی همچنین اهل و عیال خود را باید فدای اهل و عیال پیغمبر خدا کنی اگر اینطور شدید بدانید که مؤمنید و اگر اینطور
نشدید مؤمن نیستید مثلاً امر مردّد شد که شما را قربانی کنند یا پسر پیغمبر خدا را بکشند البتّه باید خود را فدا کنی پس
هر که دانسته باشد در آن وقت نکشتم عذابهای دنیا همین مصیبتهائی است که در این دنیا به تو برسد کتکت بزنند
ببرند بحرت بکنند اهل و عیال تو ذلیل شوند اینها عذاب جهنّم دنیاست مصیبتهای دنیا عذاب دنیاست پس
از اینجهت خداوند عالم فرموده اگر من بخواهم جمیع نفوس شما را بکشم و همه را ضایع کنم و همهٔ اهل و عیال شما را تلف کنم
جمیع اموال شما را بباد دهم اثری از آثار شما نمی‌ماند پس باید تدبیری در این ملک کرد که خدائی از برای این کار در این ملک باید
پیدا کرد که کفایت همه را بکند و عظیم‌تر از همه باشد و کلّ باشد پس خداوند عالم آمد و یک نفس را در میانه وا داشت
و آن نفس عزیزترین نفوس عالم بود شرط ایمان تو این است آن نفس مقدّسه را عزیزتر از نفس خود بدانی و وقتیکه
چنین شد معلوم است اگر مصیبتی باو برسد البتّه تو را متأثّر میکند باید همچو باشی اگر همچو شدی ایمان داری خوش
و مؤمن ما ذکرت عند مؤمن ولا مؤمنة الّا بکی و استعبر لمصابی در نزد هیچ مؤمن و مؤمنه ذکر نمیشوم
مگر آنکه گریان میشود و اشکش در مصیبت من میریزد شرط ایمان را هم قرار داده‌اند در نزد ذکر آن حضرت دیده گریان بشود گر
ذکر حضرت شد و گریان شدی مؤمنی و الّا فلا پس خدا آن نفس را در شأن او فرموده من قتل نفساً او فساداً فی الارض فکانّما

قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیی الناس جمیعا ان نفس محترمه کشنده او مثل کشنده جمیع مردم است
حاله هرگاه او کشته شد بر تو گرانتر است یا اینکه خوف کشته شدن تو الم و درد او و غضب او بر تو بیشتر وارد میشد
یا الم کشته شدن خود معلوم است که کشته شدن او بر تو گرانتر است و همچنین عترت او معلوم است حب ذریه تو
باشد از عترت تو معلوم است بیشتر عترت او و اولاد او که بر تو گرانتر باد باشد از آن بیشتر بر عترت خود و اولاد
میبایست همچنین اهل و عیال او باید حب باشد در نزد تو از اهل و عیال خود معلوم است بیشتر باشد بر تو عظیم تر است
از بیشتر اهل و عیال خود و بر سه هول او به غارت رفته شود و خیمه او به تاراج برود میبایست در پیش تو عظیمتر باشد
از اینکه مال تو به غارت برود پس بطور اختصار عرض میکنم که از قتل خود بیشتر است و کشته شدن آن نفس مقدس آن
جفت ندارد و از حوصله ما و شما بیرون است از آن حکایت که کشتن دیگر مصیبت از مصیبت فرزندان و عیال سخت تر
نیست چه مصیبت بزرگی است مصیبت عیال او و در مصیبتهای اهل و عیال او اینکه من تتبع کرده ام و قسمی که عیال او سخت تر
از زینب یازدهم محرم ندیده ام هر چه تتبع کرده ام وقتی سوخته تر از زینب یازدهم ندیده ام از این را عرض کنم تا تو هم بر بصیرت
باشی اما پیش از شهادت سید الشهدا سید الشهدا است و قبر ایشان مستحکم است سید الشهدا و اصحاب هستند و اولاد
هستند و خیمه بر پا است اوضاع هست عزت هست نوکر و آدم همه هستند اگر چه مصیبت دیده شده لکن تحته وجه
مبارک سید الشهدا و ... دل سوخته میدادند اگر چه شب عاشورا بر ایشان بسیار سخت گذشت
بجهت اینکه مشرف بر جنگ شدن و هوش و گوش همه منتظر بدن بودن بسیار عظیم است بعلاوه اگر گوینده یک عدد
نور ... بر قامت عالم بکشند زهره آدم آب میشود حاله ببینید اهل بیت چه حالت داشتند در شب عاشورا
حضرت سجاد میفرماید در شب عاشورا ما نشسته بودیم در خیمه در خیمه بودم و یک خیمه جدا گانه برای پدر بزرگوارم زده بودند
معلوم است سلطان ... حضرت در آن خیمه بودند و در خدمت آن بزرگوار جون غلام ابی ذر بود
مشغول بود در صدد اسلحه حرب و شمشیر خود تیز میکرد و در آن اثنا با خود ترنم میکرد و میفرمود یا دهر اف
لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل
وانما

وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل حاصل اینکه از این روزگار کسی نجات نخواهد یافت همه میمیرند
و این راهی است که در پیش داریم و خود باید برویم همه زندگانی از این بلا خواهند رفت دیدم این شعر را سرود فریاد
خواهر سید الساجدین میفرماید فهمیدم که بلا نازل شده است و حتم شده است بعد از این ما آهنگ توی خیمه های
فرمود گریه در گلوی من گره شد لکن خود را نگاه داشتم مبادا عمه ام زینب مضطرب شود در این اثنا عمه ام ملتفت
شد که بلا و بزرگوارش این شعر را میخواند بنا کرد از جای خود برخاست و جامه های خود را کشیده رفت در خیمه
توی خیمه حضرت دید که پدر بزرگوارش اینگونه کلمات میفرماید چون دلش نازک است دید که اینگونه کلمات میگوید بنای شیون
گذارد واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة کاش مرگ مرا میبرد که این حالت را نمیدیدم چه حالت است و عرض کرد فرزند من
بیشتر میمیرم که تو از روی ناچاری شربت ناگوار مرگ بچشی حالا این قوم قصد جان تو را دارند که مادر مدینه صدمات
حضرت رسیده است حضرت فرمود هیهات لو ترک القطا لنام اگر مرغ را بحال خود گذارند در آشیانه خود میخوابد
یعنی حضرت اینچنین فرمود لو ترک القطا لنام زینب گفت ما کسی را نجات نشد دست زد پیراهن طاقت در ید و بیهوش
بجهه که افتاد و غش کرد از حال رفت سید الشهدا آب آوردند بر روی او ریختند و او را بحال آوردند فرمودند خواهر صبر
حوصله کن اهل زمین میمیرند اهل آسمانها میمیرند و او را تسلی دادند یکقدری که گذشت خورده خورده آرام گرفت حضرت فرمودند
که دوری جایش است حرف آخرم با شما میکنم خواهش از شما دارم و آن این است که اگر این واقعه اتفاق افتاد صورت خود را مخراشید
موی خود را پریشان نکنید یاری در شب عاشورا اگر چه هیچ مصیبتهای بزرگ بود لکن سید الشهدا نشسته بودند و اصحاب همه
جمع آن همه هستند اما بعد از آن وقتی که رنجیده در خیمه ها آن وحشت را از برای اینها دست داد آن فرعی که با اینها
رسیده هوش و گوش از برای اینها نمانده بود طاقت اینکه در روی پا ایستادن سر کشند بر ایشان نمانده بود ملتفت نبودند که شدن آن
کسیکه از اسب بر زمین بخورد یا اسب پایش را لگد میکند این منفعه کرده است طبیعتا ملتفت نبوده حالا و قتیکه ریختند
در خیمه ها خانمان وحشت عظیمی بایشان دست داده هوش از سر ایشان پرواز کرده شعور از سر ایشان رفته
مبهوت شده بعضی ملتفت مصیبت نیستند اینهم حکایت عصر عاشورا لکن شب دوم نیم غفلت آرام گرفته مشغول شدند

ببین چه حالت بالای انها بود یک پهلوی نعشهای که کوبیده تکه تکه شده و اینها وازده انهارا با نخلها می بندند
یکی برادرش است یکی پسرش است یکی عمویش است یکی شوهرش است ببینید چه حالت برای انها بود بجز ازای همه
مصیبت حالت چه بحال آنها که نه طاقت میشود معلوم است شب یازدهم هم بود شب یازدهم ماه بجه است عقبات
می بینند این نعشهای تکه تکه پاره پاره شده از نطرف هم بچهای کوچک این دخترها معلوم است انها بچه اند در عرض معصوم
نبودند از دیروز بلکه از سه روز بیشتر با حالت آب نخورده اند همه گرسنه همه تشنه همه برهنه از اطراف که گریه میکنند
که این خانواده عزت و طهارت هستند دیشب خیمه فرش رخت خوابی هیچ عرض اوضاعی داشته اند اسباب شده روی
زیر ریگها بروی این تها شده نه فرش نه رخت خوابی نه اوضاعی یک بچه صدا میکند تشنه ام یک بچه صدا میکند
گرسنه ام یکی میگوید پشتم مجروح است یکی میگوید گوشم دریده است نه کسی دارند نه روانداری نه زیراندازی نه فرشی
نه چیزی نه اسبابی از اطراف آن دشمنان آن کفار خونخوار دور ایشان سو گرفته اند که کف نان دف ایشان همه بزرگ
میکنند لوطی گری میکنند آنچه میکنند است برانها یک وحشت دیگر کنیز آدم میان حیوان باشد آدم وحشت میکند
معرفت زینب چه نامید بیند این زنها یک قدری تقویت خودشان ببینند چه حالتی دارند حالا زینب میدید این
دشمنان همه دور زنهای ایشان را گرفته اند آیا اینها چه طور وحشت نداشته باشند از ترس این کفار چه اضطراب برای انها دست داده بود
با خود میگفتند آیا اینها چه میکنند با ما

سنه ١٢٨٦

مجلس نهم روز چهارشنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام من شهور

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ومولانا محمد واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله
علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والاخرین

والاخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب خود میفرماید ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
در ایام گذشته سخن باینجا رسیده بود حضرت سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه حامل ان رکنی از ارکان عرش
بود ان رکنی که حیات کل ملک را قرار داده چون عرض کردم برای عرش چهار رکنی است یک رکن مخلوق است
و حامل ان وجود مبارک علی بن ابی طالب است صلوات الله وسلامه علیه و یک دیگر رکن رزق است و حامل این رکن
وجود مبارک حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله وسلامه علیه است و رکن دیگر رکن حیات است و حامل این رکن وجود مبارک
سید الشهداء است صلوات الله وسلامه علیه و رکن چهارم رکن موت است و حامل ان وجود مبارک امام ثانی صلوات الله
وسلامه علیه است و سخن در رکن حیات بود سید الشهداء حامل ان رکن است قدری از بیانهای این مقام را در ایام
گذشته عرض کردم دیگر امروز هم هرچه خدا بخواهد و مقدر کرده باشد عرض میکنم و میتوانید بتحقیق این سر سید
مگر انکه درک کنید در این دار دنیا چه طوریست که چیزی حیات بروز میکند راه این چه چیز است سبب این
چه چیز است و چه طوریست که حیات در چیزی بروز نمیکند سبب این اگر معلوم شد معلوم میشود از چه سبب حیات
در سید الشهداء بروز کرده و حامل آن بزرگوار حامل رکن حیات است اگرچه مطلب مطلب است علمی و برای عوام نمیشود
چنانکه باید درست بیان کرد ~~[illegible]~~ بطوریکه بهره ببرند و لذتی از ان
حاصل کنند ولکن برکات امام زمان و تایید و تسدید ان بزرگوار امید وارم در زبان آسانی مطلب را بیان
کنم که عوام هم بقدر خود بهره ببرند و علما هم بقدر علم خود از ان چیزها دریابند این غذائی که شما میخورید جسمی است
غلیظ هم نان و هم گوشت و برنج باشد این غذا جسم است و جسم کثیف غلیظ است غذا باید برای این قدر
حالت هم را با دندانهای خود با رطوبتی در دهان است این غذای غلیظ را نرم میکنی و آسیا میکنی نرم
میشود و خورد میشود از انچه از انچه باید غذا را بسیار جوید انها که میجوند غذا را برای بدنهاشان

.... ضرر دارد و موجب شده‌ها و ثقلها میشود باید غذا را بسیار مضغ کرد و جوید و آسیا کرد
تا آنکه صحت برای بدن پیدا کند بعد از آنکه غذا را فرو بلعی و در دیگ معده که خوانیم غذا است قرار پیدا کرد
از جمله عجایب خلقت است که خداوند در بدن انسان یک تیزاب قرار داده است همینکه این غذا در معده قرار گرفت
خداوند قدری از آن تیزاب میریزد روی این غذا تا آنکه حدت آن تیزاب این غذا را مجری بکند و تا غش
این نشود که زود از هم بپاشد تو ببین اگر تو ده روز غذا را در خارج طبخ کنی و در دیگ بجوشانی بطوریکه
در یک ساعت در معده طبخ میکند و مجری میشود نمیشود و از هم نمی‌پاشد از آنجهت سنت کرده‌اند تو نمک
کنی آن تیزاب مجری کننده را آنجا که بعد از غذا و پیش از غذا بخوری تا این نمک و آن تیزاب این غذای تو را
مجری کند لکن آداب نمک خوردن را هم باید دانست نه اینطور است که ناخن میزنند بخورند نمک برمیدارند
بلکه این نمک دوائی است باید حاضر بخشند خوانین نمک مخصوص دوائی است اقلا یک نخودی دو نخودی باید
بردارند بخورند که اثری برای ترتیب شود همچنین سرکه را بعد از غذا سنت کرده‌اند بجهت آنکه سرکه هم ملیّنتی است
دارد و کمک آن تیزابی که خدا قرار داده میشود و نیز غذا را مجری میکند اگرچه اینهائی که عرض میکنم ظاهرا دخلی بانی حکمتی
ندارد لکن قصد علم است و تعلیم نشانه است روضه هم گفته میشود و علم هم یاد آن میدهم پس عرض میکنم خدا از حکمت
بالغه خود بخوری در معده قرار داده مثل صافی که شما در خارج دارید که غذا با آنجا برسد صافی اینها می فشرند
و آن آب و شیره رو میکنند و آن جسم غلیظ میماند همچنین خداوند عالم در بدن انسان یک صافی قرار داده که هم
غذا را در آن صافی می اندازند و آن شیره صاف لطیف این سو میکنند و غلیظش را از راه روده‌ها بیرون
میکنند و آن نفع است که بیرون میآید مثل آن کنده که توی صافی میماند و قابل مصرف شدن نمی اندازند
اینها نه دور می اندازی فضول است که نمیماند صاف آن جوهری که باقی میماند همان شیره است که در صافی است بعد
خداوند عالم دیگ دیگر قرار داده و چنین مقرر کرده که آن شیره صاف را میریزد در آن دیگ که مجری و بامیکند طبخ

دادن

تنگ تری

دادن آن و از برای طبخی که در آن دیگ میشود خداوند بار اسبابی قرار داده و باز برای این صافی تنگ تری لطیف
قرار داده همینکه از دیگ جیث چیزی از آن بیرون رود در آنجا هم این بار چه را قرار داده که فضولش را بیرون
کند مثل اوقتی که میخواهی سکنجبین درست کنی سکرت را صاف کردی و از صافی بیرون کردی اول دفعه مرتبه دوم
کف روی آب پیدا میشود ثانیا باید بگیری از صافی محکم‌تری میآوری حالا همچنین اینجا هم خدا صافی دیگری برای
این کار قرار داده تا آنکه آب زیادی آنرا بیرون کنی و این بول که میکنی همان آبهائی است که از آن شیره زائد
جدا میشود و آن صفرائی که در مثانه است آنها را جدا یک گوشه قرار میدهد بودائی که در آنست آنها را یک گوشه
قرار میدهد در روی آن میکند و یک جوهر شفاف لطیف بسیار صافی زرد و درخشنده میماند از آنرا
میکشد و در آن مجراهائی که بجانب دل است جاری میکند میرود توی دل در آنجا جوهر زرد و شفاف براق بسیار
بسیار بسیار صافی بسیار نفیس در آنجا میرود این دیگ سیمی است و در آنجا خداوند یک طبخ دیگری
باین جوهر میدهد و در این طبخ از این جوهر بخاری برمیخیزد و آن بخار خدمت کار آن غذا است خدمتگذار تدبیرها
همه برای آن بخاری است که حاصل میشود آن روح بخاری که کیمیاگرها شنیده‌اید این بخاری است که از توی
این خون برمیخیزد همینکه در دل بخاری پیدا شد حیات از عالم غیب تعلق میگیرد باین بخار و این بخار زنده
میشود بنا میکند حرکت کردن احساس کردن آنوقت چون بخار در تن انسان می پیچد در سرش و تنش پایش
دست انسان حرکت میکند پای او بحرکت میآید چشمش گوشش همه بحرکت میآیند این بدن با توسط این بدن
زنده میشود بیا ببین چه عرض میکنم اگر یک خللی پیدا شود در آن بخاری که برمیخیزد زود انسان میمیرد و تا آن
بخار در دل پیدا میشود و بکار درست میشود حیات پیدا میشود و چون میخواهد در همه بدن بپیچد و نفوذ کند هرجا
در عضوی بسته شده پیدا شود چیزی پیدا شود توی این رگها نگذارد حیات بیاید مثلا توی این رگ بسته
پیدا شود و آن روح نیاید لبر دست برسد دست انسان میمیرد و حسش تمام میشود طوری میشود که مفلوج

حرکتش به حرکت نمیکند از این بیان حکمت آمیزه بزبان عامیانه عرض کردم انشاء الله صاحبان هوش ملتفت میشوند
که تا جسم در این دار دنیا لطیف نشود و تا این جسم غریبها را از خود دور نکنند و تا آن نفسها و کینه‌ها فتنه‌ها را
از خود نیندازد و تا این تعلقهائی که از این مرضها برای او حاصل است از خود دور نکنند حیات ملکوتی
نخواهد شد یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی روح از امر رب است این روحی که از مرضها
و مشیت خداست ممکن نیست که در این جسم کثیف منزل گیرد مادامی که باین کثافت است وقتی که از هر کثافتی خود را
دور کند هر زنگار را از خود بزداید هر تعلقی را قطع کند صاف کند خود را یکباره صاف شد حیات در او جلوه
گر میشود پس در این ملک بدن تو مادر حیات کیست دست نیست پای نیست سر نیست گوش نیست
کیست مادر کن حیات نیست مگر آن روح بخاری او سریر سلطنت حیات است پادشاه حیات در او
متمکن است و در روی او قرار گرفته بر آن عرش نشسته مسند حکمرانی خود را در خانه روح بخاری
انداخته آنوقت در سایر مملکت سیر میکند و هر عضوی را بقدر قابلیت و صفا حیات بخشش میکند پس
واسطه میان بدن کثیف و آن روح ملکوتی لطیف همان روح بخاری است که واسطه است هر حکمی و فرمانی
را که روح ملکوتی میخواهد باعضا برساند اول بروح بخاری میرساند میگوید تو برسان باعضا و روح ملکوتی
بروح بخاری میگوید بدست بگو حرکت کند بپا بگو راه برود بچشم بگو ببیند و بگوش بگو بشنود بگو متوجه بشو
دل بشنود همچنین جمیع اوامر و جمیع نواهی از آن روح [struck] ملکوتی غیبی اول باین روح بخاری میرسد بعد
باعضا پس این روح بخاری پیغام آوری است از جانب روح ملکوتی همچنین عرض حاجت اعضا را در حضور روح
ملکوتی همین روح بخاری میکند مثلاً پا بروح بخاری عرض میکند ای واسطه میان من و روح ملکوتی در من
خاری خلیده و مرا می‌آزارد تو عرض کن خدمت روح ملکوتی که این خار را از من دور کند روح بخاری حضرت
روح ملکوتی عرض میکند یکی از رعایای شما خاری در او نشسته حکم میشود بروح بخاری از آن روح ملکوتی که پای

دیگر بگو ستون بشو بانهای خار خلیده بگو برداشته شو بر روی آن پا گذارده شو بگو مژگان خم شو بدست حکم کن
پیش آید بچشم فرمانی ده که خوب بشو گردن را هم بگو سرنگون شو اعضا را بگو جمیعاً متوجه شوند و این خار را بیرون
کنند از این پا اگر این فرمان از روح ملکوتی نرسد این اعضا در غم یکدیگر نمی‌شدند با یکدیگر مهربانی نداشتند
دوست جهانی یک و همه سواد باید با یکدیگر الفت بدهد از اینست که فرمانی نازل کرد فاذکروا اذ
کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم
منها پس پیش از آنکه این روح بخاری در بدن بیاید اعضا باهم متنافر باهم دشمن صفرا بر ضد بلغم بود از صد
دم هریک با یکدیگر عدو و همینکه این سلطان آمد در میانه نشست هر یک را از نزاع میدهد هر وقت احتیاجی
بصفرا میشود او را حکم میکند خدمت از برای کار کند و همچنین بود و دم و همچنین هریک از اعضا
را بخدمت باقی میدارد اینها همه از تصدق سر روح ملکوتی است والا این رعایا در غم دیگری نیستند
پادشاه جمیع این رعایا را در همه خود میخواهد همه را بجای خود می‌نشاند و بخدمت وا میدارد نانوا را
میگوید تو برای کارگاهی مملکت نان بپز آهنگر را میگوید تو تیغ درست کن برای کارهای مملکت هرکه تیشه
میخواهد باید پیش تو بیاید برای نانوا هم تو تیغ درست کن نجار را میگوید برای نانوا و برای آهنگر هم
اسباب درست کن بنا را میگوید برای نجار برای آهنگر و برای نانوا و برای غیر اینها خانه بساز همه را
مثل زنجیر بهم پیوسته که اعضا بهم مرتبط که تا بدن ملک مستقیم باشد و آن جان جهان سلطان
و فرمانفرما باشد هر کس کاری فرماید و او امتثال کند پس چنانکه اگر روح بخاری در بدن نباشد
از ملکوت امر کسی نیست خبر بیاورد برای اعضا و اگر این تخت در این مملکت بدن گذارده نشود ملکوت
را سریری نیست و همین روح بخاری سریر روح ملکوتی است و این روح بخاری رخساره پیدای روح
ملکوتی است و دست توانای روح ملکوتی است و زبان گویای اوست و چشم بینای اوست و گوش
شنوای اوست روح ملکوتی پنهان است در غیب و این روح بخاری ضعیف ظاهر و هویدای اوست

هر یک از اعضا احتیاج بروح ملکوتی باشد باید روی نیاز بجانب این روح بخاری کند دست تضرع بسوی
این بردارد و حاجات خود را باین درگاه عرض کند و این درگاه از زبان رعیت بان پادشاه عرض کند و چون
واسطه است زبان روح ملکوتی را برای رعایا ترجمه کند و آنچه حکم شود از روح ملکوتی بزبان روح ملکوتی رد
بجز این روح بخاری کسی دیگر نمیفهمد آیا نشنیده که آنچه وحی به پیغمبران میرسید همه بزبان عربی نازل میشد
به پیغمبران آنرا بزبان سریانی یا بزبان عبرانی یا هر زبانی بزبان قومشان بود ترجمه میکردند و انها بان
خدا امیشه برای قوم پس شخص عبری بزبان عبری بموسی عرض حاجت میکند موسی بزبان عربی مناجات
میکند وحی میرسد بزبان عربی بموسی آنوقت موسی بزبان عبری میگوید درست بیابید چه عرض میکنم نکتهای
حکمت آمیز است و اشاره بمطلبهای بسیار عظیم است پس این روح بخاری قابل نمیشود برای این وساطت کبری
و صداقت عظمی برای روح ملکوتی مگر انکه خود را از جمیع لوثهای کثافات و طبایع غیر معتدله و از جمیع رنگها
و کدورتها پاک کرده باشد خود را آراسته بصفات ملکوتیان کرده باشد و پیراسته از صفات جسمانیان کرده باشد
نیست مانند جسمانیان با رنگ و شکل و بوی و طعم بلکه مانند ملکوتیان است غذای او مثل غذای ملکوتیان
میل او مثل میل ملکوتیان دایم توجه او بملکوت است کاری بدست خلق ندارد مگر بجهه ابلاغ و وقتی اینطور شد پس
درمیان خلق و این رعایای مختلفه و این نفوس مختلفه هستند هیچیک قابل اینکه نماینده مشیة الله باشند
و نماینده این رکن حیات باشند هیچیک از خلق قابل نشده چه انبیاء چه اولیا چه اوصیاء مگر کسی
هیچکس قابل اینکه نماینده این روح است و روح ملکوتی بشود نبود و نیست و هیچکس قابل اینمقام نشد مگر یک
قلب که او قابل این شد و مکان روح بخاری که درمیان اعضا معتدلترین خلق بود و لطیفترین خلق بود
و معری و مبری از این کثافات و از تعلقها و آلایشهای دنیا بود او قابل این مقام بود دیگر سایرین
بجهه تعلق کثرتها این شایستگی نبود و ممکنشان نبود حامل این روح بشوند این منصب مخصوص همان یکنفر
شد یکنفر قلب عالم و مرکز دایره عالم است برای این کار و این یکنفر آراسته بجمیع اسماء الله و صفات الله شد

وپیرا

و پیراسته از جمیع تعلقات خلقی شد هیچکس نمیتواند حامل رکن حیات باشد جمیع حیات که از خدا بخلق میرسد حیات
جاویدان خدا او میتواند باشد و باندک التفاتی زنده دارد آفرینش و در جمیع ذرات موجودات حیات او هست
از عنایت اوست و قابل اینمقام در جمیع ملک دیگر کسی نبود مگر یکنفر زکیه مگر یکنفر عظیمه مگر یکنفر کلیه و ان
ان نفس است که خداوند در شان او آیه نازل کرده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی این نفس مطمئنه نفس است و این نفس الله نه نفس کس دیگر
آیا نخوانده در زیارت حضرت امیر است السلام علی نفس الله القائمة فیه بالسنن و عینه
التی من عرفها یطمئن است نفس الله پس این نفس مطلقه کلیه نفس خدا و فرمود یا ایتها
النفس المطمئنة ای نفس مطمئنه یعنی ای نفس مطلقه و صرفه برای تو تنزل است و از اینکه در حد
پیرایش تو برایم و نفی همه تعلقات از تو کنم برای تو مطلقاً تنزل دست نداده و نخواهد داد بگوشه
چشم خوش نمیکنی آیا نشنیده که سید شهدا صلوات الله علیه در روز عاشورا هرچه نزدیکتر بحرب میشد مشعشعتر میشد
بشاش تر میشد خندان تر میشد گونه مبارکش افروخته تر میشد در نهایت ذوق در نهایت شوق بطوریکه
کی میرسد چه عرض کنم کی بطوریکه اگر ما برویم مهمانی در جای بسیار پر نعمتی جای بسیار خوبی چه طور میرویم
او در عالم خودش چه عرض کنم بچه شوق میرفت اصحاب میگفتند انظروا الی الرجل لایبالی بالموت
نگاه کنید باین مرد هیچ غم و پروا ندارد از مرگ باینها میفرمودند یا بنی الکرام اگر شخص از زندان به
بهشت برود آیا میباید غصه بخورد دنیا سجن مؤمن است مرگ پلی است از این پل شخص گذشت دیگر بهشت است
چرا میباید از این اندیشه داشت پس مطمئنه بود یعنی مطلقا تنزل از برای او دست نداد نقلهات فطری
برای او دست نداد و استیحاشی برای او نبود محزون نشده از عدو نترسید نخواسته از او بگیرند و او را بمقام
نخواهند فایز کنند که واسطه کبری میان خدا و خلق شود محیی و زنده کننده جمیع اموات بود پس مطمئنه بود چه
با و فرمود یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک کدام عدم از زدن بوی پرورنده خود غلیظ

باشد پرورش داده او را از کوچکی بزرگ کرده نان داده و زحمتش را کشیده [illegible] غلام اگر بر [illegible] نباید

غصه داشته باشد [illegible] اینکه میفرماید راضیة مرضیة تو از او خورسند او از تو خورسند فادخلی فی

عبادی داخل شو در بندگان من وادخلی جنتی داخل در جنت من شو تا بدار قرب فی بری و بجوار [illegible]

شوی باری مقصود این بود حضرت سید شهدا است ان حیات و ان روح بخاری [illegible] در این ملک حیات

میکند حیات جاویدان خدا را مرتبط است بملاء اعلی متوجه است بملاء اعلی از خودش جمیع

تعلقات را بطوریکه هیچ عضوی از اعضا نتوانسته بطور [illegible] کرد زیرا دست [illegible] باید [illegible] از تن

بیفکنی تا که زیارت بکنی [illegible] وان بزرگوار خودش سلب فرمود تعلقات را [illegible] هیچ چیز برای خود نگذاشته و تمام

خوبی و خوبتر و خوشتانی از خود [illegible] و سرتاپا فنا [illegible] است [illegible] از خود [illegible] و کلها

[illegible] خود را معدوم کرد و کلها خدا را [illegible] خود [illegible] کرد و کلها خدا را هست و [illegible] بطور لطیف شد

تا [illegible] حیات [illegible] بنده [illegible] مقام [illegible] این هم تعارف [illegible] از روی [illegible]

تنها نیست وقعا [illegible] غریبی است [illegible] از روزیکه آدم را خدا خلق کرده بی تعارف بی تکلف [illegible] عرض میکنم

بیان این بزرگوار چه جوهریست بیان [illegible] دارد انصاف بده بیان [illegible] نظیر [illegible] کاری [illegible]

هیچکس هیچکوه او [illegible] بیان که هیچ جدی دارد و [illegible] حکایت غریبی است دیگر در تمام ملک خدا جد و نسب [illegible]

گذشته از او دیگر هیچ جد و نسب [illegible] از هیچ جدی [illegible] دارد [illegible] هیچکس هیچ جدی نداشت اگرچه

امام حسن داشت لکن از او گذشتی از آدم تا خاتم هیچکس هیچ جدی نداشت خوب حاله امام حسن هم داشت

[illegible] حضرت [illegible] دارد [illegible] از زنان حضرت آدم هیچ مادری برای احدی [illegible] هیچ مادری

داشت نه نوح هیچ مادری داشت هیچ فضیلتی هیچکس نداشت با امام حسن در این فضیلت هم شریک [illegible] مادری

[illegible] فاطمه زهرا برای او بود از روز [illegible] آدم و حوا را خلق کرد تا دامان قیامت [illegible] هیچکس هیچ مادری

داشته اگرچه امام حسن هیچ مادری داشت لکن امیر المؤمنین هیچ مادری نداشت پیغمبر هیچ مادری نداشت پیغمبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

پدر امام حسین پدری نداشت پیغمبر [illegible] امام حسین جدی نداشت [illegible] شرف است [illegible] عظمت [illegible]

جده [illegible] خدیجه از عهد آدم تا کنون برای که [illegible] خدیجه [illegible] زنی از زنان خود بلکه خدیجه صاحب مقام

بود صاحب [illegible] و شان بود داخل زنهای پاک دنیا بود داخل بزرگان بود [illegible] مریم که هیچ جده [illegible] داشت

یک فضیلت دیگر [illegible] این بزرگوار بر امام حسن هم دارد [illegible] هیچ [illegible] طیبت طاهری دارد امام حسن نداشت

اینقدر از فرزندان او امام [illegible] نبود بلکه امامی از نسل او نبود و ائمه همه از نسل امام حسین [illegible]

دو امام [illegible] جا کننده [illegible] است [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله جاکننده [illegible] اگر پیغمبر

آمد ظاهر شرع را در عالم [illegible] او میآید [illegible] شرع [illegible] عالم [illegible] میکند [illegible] کوچ [illegible]

راهم او میکند باری هیچ [illegible] امام حسن نداشت و این بزرگوار داشت تو ببین چه شرف است [illegible]

در تمام روزگار از عهد آدم تا قیامت هیچ طینت طیبت طاهری با این شرافت و لطافت دیگر نیامده [illegible]

بیان اگر یک محنت و مصیبتی هیچکوه [illegible] بهای برند [illegible] مصیبت [illegible] برید [illegible]

حاله بر [illegible] اندازه [illegible] هم [illegible] باشد [illegible] بزرگی این مصیبت [illegible] بیان [illegible] باشید [illegible] تو [illegible]

در چشم تو بنقید [illegible] هم است حاشا اگرچه این [illegible] کمتر از [illegible] است و [illegible] مصیبت این بزرگوار

از همه مصیبتها عظیمتر است [illegible] حاله بیان خداوند عالم [illegible] شرف [illegible] بزرگوار

از جمله شرفهای [illegible] که با این بزرگوار [illegible] این بزرگوار [illegible] خود [illegible] معنی

[illegible] سلاطین روزهای عید سلام می نشینند بار میدهند رعایا و نوکران بسلام بیایند خدا هم

همچنین وقتی خدا خواست بسلام بنشیند این بزرگوار [illegible] بسلام [illegible] زیارت [illegible] خود

هر روزیکه بطور عظمی از عظمتهای خدا در آن میشد زیارت او مستحب [illegible] پیغمبر [illegible] میکند در روز مولود

زیارت امام حسین مستحب است [illegible] همچنین روز غدیر حضرت امیر [illegible] می نشیند زیارت امام حسین

میخورد
مستحب است یعنی هر قدر ماهی هر شب جمعه زیارت آنحضرت مستحب است قدر امیر المؤمنین حضرت
زیارت آنحضرت مستحب است چه طور رسد بهمچو شب هر شبی و هر روزی که در آن ظهور کبریای خدا نشده رحمت از
رحمتها خلق بسو فلک کرده خدا هم بار عام داده که باید بزیارت آن بزرگوار بروند فرموده زیارت [illegible]
مرا اگر میخواهید بکنید [illegible] سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه زیارت او بسوی جمیع پیغمبران و مرسلین
ملائکه مقرب و غیر مقرب بر [illegible] و انسیان مستحب که است باید در آن روز جمیع ملائکه بزیارت آنحضرت
بروند چرا که در هر [illegible] عظمت و کبریائی از خدا جلوه میکند و آن عظمت و کبریا از پیشانی او ظاهر میشود مختصر که هر
سید الشهدا عرض کرد شما تکبر دارید فرمودند من تکبر ندارم تکبر مخصوص خدا است عزت مال او است خدا فرموده
العزة لله ولرسوله وللمؤمنین پس عزت و عظمت و کبریا از خدا است و مال خدا است و خدا او را بسوی عزت
که و کبریای خود را از او جلوه داده و او در دنیا مظهر کبریای خدا و مظهر عظمت خدا است همچو صفتی
با امام حسن نداده و در این همه کتب دعا و زیارت دیده که یکجائی هم وقتی زیارت امام حسن مستحب باشد
ندیده ام در هر وقتی زیارت آنحضرت مستحب که او هم بزیارت پیغمبر باید که با آنحضرت زیارت
واقع شده ولی اینگونه از طرف بار ها البته بکند و بزیارت رونه بازکنند از جمله عجیبی که او
با این بزرگوار داده و او سوگند مخصوص اینکه چیز عجیب غریبی است آن است که خدا عمر زائر او را
حساب نمیکند از آن وقتیکه از خانه خود میاید و میرود و بر میگردد کم نمیشود از عمر او شمرده نمیشود مقدار
سر پای عمر کند یک سال آنجا هم که از این یک سال از عمر او حساب نمیکنند و اگر چه تا در این دارد تا
بجهت مرض و مرضی عارض میشود در عرض راه یا در آنجا بمیرد در رجعت زنده میشود بقیه عمرش را
با و میدهند حکایت عجیبی است چیز عجیبی است این تربت اشهد بالله [illegible] مرتبه هزار مرتبه اگر
بنوبه هیچ از بوی او کم نمیشود لکن تو اگر مشک را بگذاری توی یک طاقچه و بادهای متعفن با و بخورد
و حرارتها و برودتها با و برسد البته او بوی تمام میشود همچنین تربت را وقتی حرمت [illegible] اینجا آنجا

میمانند

میمانند نیک کوشش تمام میشود والله تجربه شده است والذی [illegible] در خانه تربت را ضبط کنی [illegible]
و او را بیت نگاه داری از هنگام خوردن و با خوردن اشهد بالله مثل حور هر سیب مثل عطر سیب بوی
خوش میکند آدم بسرش را میگذارد در روی آن نمیخواهد بر دارد این است که میفرماید شیعه با بوی سیب می شوند
از تربت حسین مقصود این بوده خاک کربلا را خدا شفا قرار داده و اکسیر اعظم است با وجود اینکه جمیع خاکها
حرام است خدا این را شفا قرار داده آیا این سبب را میدانی چه چیز است خاک کربلا بسبب آن است که بدن
بدن مقدس آن بزرگوار بر این خاک افتاده و خون طیب طاهر او بر آن خاک ریخته و آن بدنها را نعلبندی کرده
بر تن مقدس او دویدند و شما میدانید که آهن و میخ و نعل و گوشت و پوست انسان با هم نسبتی ندارد
گذشته از اینها که با آن شمشیرها دور اینهمه گوشت و او را خورد خورد کرده بودند آیا چه قدر از گوشت بدن آنحضرت با این
میخها بند شده و در آنجاها ممزوج شده چه قدر نعلها با این خون آلوده شده و در آنجاها این شد کفایت میکند
تو را حسینکه خودش کشته و برای شیعیانش پیغام که بعد از آن بسکینه پیغام داد به شیعیان او بگو وانا
السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی [illegible]
سحقونی یعنی آنست که چیزی را روی سنگ میگذارند و با سنگ دیگر آن را سایند کانه سنگ زیرین
زمین بود و سنگ بالا سمهای اسبان بود و آن بدن اطهر مابین سمها سائیده شد پس بعد از آن گوشت مبارک
او با این خاک مخلوط شد و آن خون طیب طاهر خون خدا است خون در زیارتهای ایشان میخوانی یا ثار الله
وابن ثاره ای خون خدا و پسر خون خدا و آن خون خدا با اینجاها مخلوط شد آیا میخواهی شفای هر دردی نباشد
یا شفای جمیع دردها نباشد بلکه در او است شفای دردهای دنیا و آخرت حتی الامه عرض میکنم اگر در قلوب شما شک
و شبهه پیدا شده باشد استشفا بتربت بکنی اگر معرفت تو ناقص است استشفا بتربت بکنی اگر فقر داری استشفا
بتربت بکنی اگر خوف داری استشفا بتربت بکنی زیرا که اکسیر اعظم است همین طوری اگر [illegible] سیدالشهدا عرض
میکردی [illegible] میکند حضرت دست مبارک بر سر تو میگذارند و شفا می یافتی همان طور امروز همان

گوشت و پوست را بخوری همان طور شفا میابی اگر کسی مبرص شده است لا معالجه میکرد از جهت خوف از نسیان
خود از قلت معرفت خود و حضرت دست را که بر سر او نهاد که اینست معرفت او و از یاد بردن
جد او و نسیان او برطرف شد اینکه در ظاهر بود و در باطن نیز سرش اینست که حضرت سید الشهدا
نام نامی خداست فرمود نحن والله الاسماء الحسنی التی امرکم الله ان تدعوه بها ما ئیم نامهای نیکوی
خدا در زیارت ششم حضرت میخوانی السلام علی اسم الله الرضی و وجهه المضیء سلام بر نام خدا باد
کیست نام خدا اینها نام خدایند پس چون این بزرگوار نام خدا بود و هست و در دعا میخوانی یا من اسمه
دواء و ذکره شفاء ای خدائی که نام تو دوای دردهاست و یاد تو شفای از مرضهاست و این بزرگوار
نام خداست و این بزرگوار ذکر خداست و هم اسم و هم ذکر را خدا عنایت کرده باین خاک و طینت او
از اینخاکست و اینخاک از طینت اوست پس شفاست از دردهای ظاهری و باطنی بلکه میفرماید جعل الشفاء
فی تربته یعنی نیست شفائی در هیچ چیز مگر بواسطه تربت سید الشهدا صلوات الله علیه اگر گیاهی خاصیتی دارد و شفائی
در او پیدا میشود بجهة اینست که بادها بر خاک کربلا وزیده و قدری از آن خاک بر آن گیاه ریخته آن گیاه شفا شده
پس شفا نیست در دنیا مگر در خاک کربلا میفرماید جعل الشفاء فی تربته بلکه بهمین واسطه حضرت سید الشهدا
کتاب خداست و هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق و در قرآن هم فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للعالمین و ننزل من القرآن یعنی چنین سید در خاک کربلا دفن میکنیم و او را نازل میکنیم و منزل
او قبر سید الشهدا فرموده هذه محط رحالنا کربلاست و در آنجا آن بزرگوار نزول جلال فرموده پس
و ننزل من القرآن ما هو شفاء پس چون سید الشهدا کلام الله است باینجهة شفای هر جهل و دردی است
و در زمین کربلا نزول جلال فرموده و بدن مقدس او باینخاک مخلوط شده و اینخاک شفا شد از اینجهة این زمین را
خدا وند پیست و چهار هزار سال پیش از همه زمینها آفرید و این زمین کربلا قبله عالم است و چون روز قیامت
شود همین زمین کربلا را بدون غربال کردن بهمین طوریکه هست دیگر کسی سوا از زمین بیرون نمیآورند بر میدارند و او را

در اعلی درجات

در اعلی درجات بهشت میگذارند یعنی همین طور میگذارند چه بود یعنی مؤمنین چند را که عاصیند و اینها داخل خاک کربلا
هستند نه اینست که اینها را ببرند در بهشت و اینها را از آن زمین بیرون میآورند بلکه همان زمین کربلا را
با آنچه در اوست بر میدارند و در اعلی درجات بهشت میگذارند بجهة آنکه همان زمین الان زمین
بهشت است و مجسم شده که بچشم در میآید و چگونه چنین نباشد مگر تو نشنیده که خدا جنت و حور العین
را از شعاع سید الشهدا آفریده مگر تو نمیدانی سید الشهدا از طینت کربلاست و کربلا از طینت سید الشهدا
و از شعاع سید الشهداست پس جنت آفریده شده از شعاع حسین پس خاک کربلا بعینه روضه از روضهای
جنت است که سید الشهدا در آن دفن شده و هر کس در آن دفن شد در جنت است و جنت دیگر دار
خلود است هر کس داخل جنت شد دیگر از آن بیرون نخواهد آمد هیهات هیهات این سلاطین دنیا طوریکه
پرهن خود را بست قرار میدهند هر مقصری که باینجا پناه برد دیگر از او انتقام نمیکشند این سلاطین
با این لئامت طبع که هیچ حقی ندارند اگر کسی مقصر اینها بشود و پناه بطویله پرهن بسته است و کربلا
بست خداست امام حسین صلوات الله علیه جلوه گاه خداست و چگونه میشود مقصری در این بست بیاید
و او را از اینجا اخراج کنند یا او را معذب کنند کرم حق خیلی زیاده از اینهاست والله که هنی خون خود را
داده و شفاعت را خریده او جان داده و شفاعت را گرفته حالا آخر امیآید ذبه میکند حاش
و کلا این معامله را در عالم ذر خدا کرد که تو خون خود را بده و شفاعت را من بتو میدهم و معامله گذشته
و معامله واجب شد پس هر کس داخل کربلا شد و در اینجا دفن شد دیگر هیچ وجه خوفی و بیمی و الم و عذابی
برای او نیست شاهد بر این سید مرحوم نقل میکردند از یکی از طلاب معتمدی بوده در صحن مقدس در یکی
از حجره ها منزل داشته گفته بود شبی من نصفه شب بیدار بودم دیدم جمعی روشنائی دارند بر سر قبری
ایستاده اند و قبری میکنند با خود گفتم یقین کسی را آورده اند اینجا دفن کنند دیدم شخصی را از آن قبر بیرون
آوردند ریسمان بپای او بسته و او را کشیدند و کشیدند و بردند تا نزدیک باب سدر همینکه خواستند

اینها برده

او را از صحن مقدس بیرون برند دیدم آن میت روی خود را گردانید بطرف حرم سید الشهدا و صدا بر آورد و عرض

کرد هکذا یصنع بجارك یا ابا عبد الله کسیکه در جوار تو آمده باشد و پناه بتو آورده باشد با او چنین

میکنند میگوید دیدم صدائی از قبهٔ مطهر بر آمده خلّوه من قد ّام و غش کردم تا فردا بهوش آمدم

پرسیدم این قبر از کیست گفتند دیروز فلان شخص سنّی را اینجا دفن کردند سید مرحوم نجکایت بسند

از آن شخص طلبه نقل کردند من بسید عرض کردم سنّی بود فرمودند بحد نصب نرسیده بود ناصبی نبود ولکن

قدر محبت ابوبکر و عمر در دل داشت پس چه خواهد بود حال شما که در دل محبت علی بن ابیطالب علیه السلام را

و در عداوت عدی ثانی عمری کذر نهده اید پس بشارت باد شما را هر یک از شیعیان علی که بمیرند

و در کربلا دفن کنند سؤال نکیر و منکر از برای او نیست بسبب تشرف او بمنیشه و اوست و بالاتر اینکه اگر

دفن نشود همین قدر وصیت کرده باشد مرا ببرید در کربلا و اولاد او تقصیر کنند و نبرند بمحض همین وصیت

سؤال از برای او نیست رعبی و خوفی از برای او نیست در بهشت خداوند عالم در آمده بلکه هر کاه در حال احتضار

زبان او بسته شده باشد و خواسته وصیت کند و نتوانسته باز سؤال نکیر و منکر برای او نیست اینها همه بواسطه

کرامت سید الشهداست پس که را چنین شرفی است و چرا چنین نباشد و حال آنکه جان بازی که او کرد هیچ

نبی مرسل نکرده و هیچ جدی از آباء چنان جان بازی نکرده حتی رسول خدا صلی الله علیه و اله از آنچه بود همین افتخار

مخصوص او شد و خدا او را سید الشهدا نامید آقای جمیع شهیدان شد آیا این را تعقلش میکنی یعنی چه پدر او که

امیر المؤمنین بود شهید شد بطور آقای شهیدان نشد پس عرض میکنم این بزرگوار در این مقام یعنی مقام شهادت

پدر او فرع وجود اوست چرا بجهت اینکه یکضربت بر فرق علی زدند و لکن سیصد زخم را به بر این بزرگوار زدند

علی اکبر پامال نکردند و لکن او را پامال کردند اولاد علی را در پیش روی او ذبح نکردند و اولاد او را در پیش روی

او ذبح کردند

مجلس دهم

مجلس دهم روز پنجشنبه سلخ شهر محرم الحرام من شهور سنه ١٢٨٦ هجری

علی هاجرها التحیة و الثناء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و اله الطیبین الطاهرین و لعنة الله

علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن و الانس

من الاولین و الاخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب مبارک خود میفرماید ما

خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله

هو الرزاق ذو القوة المتین در تفسیر این آیهٔ شریفه در ایام گذشته سخن رسیده بود باینکه حضرت سید الشهدا

صلوات الله و سلامه علیه حامل رکن سیم عرش خداوند عالم است جل شانه و آن رکن رکن حیات است و دیروز

خواستم عرض کنم به چه حالت برای مخلوق رسیده تا اینکه حامل رکن حیات میشود چه شده است و چه کرده است

حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه رکن حیات را او حامل شده و حیات خداوند عالم جل شانه از ذات

مقدس او ظاهر شده و بواسطهٔ ذات مقدس او حیات بهمهٔ جا رسیده و هیچ شده است او حامل رکن حیات

شده دیروز سخنی ابتدا کردم و لی تمام نشد مطالب در یک مجلس و دو مجلس نمیتوان تمام کرد لابد بسیار

ضرور دارد مطلب را بالتمام نتوان گفت و معذورم از اینکه دیروز عرض کردم کیفیت روح بخاری را و عرض

کردم آن بخار را از خون بر خواست در دل انسان و از جمیع آلایشها و کثافتها پاک شده و شفاف و براق

و لطیف شد قابل این شده روح ملکوتی از غیب در او ظاهر شود و او سوکرسی سلطنت خود قرار دهد

و از آن در سایر بدن حیات منتشر بشود پس همچنین عرض میکنم مادامی که انسان از آلایشها و رنگ

تعلقات و جمیع لوث میل بسوی خلق خود را پاک کرد و سرتا پا متوجه خدا شد و یکباره خود را گم کرد و خدا را یافت

بکلی خود فراموشش کرد و سرتاپای خود یاد خدا و ذکر خدا شده بکلی خود را معدوم کرد و خدا را نموده هر جا که چنین

نمکهای
شده شایسته نیست که آن حیات خدا حکایت کند زیرا بعضی مثلی ظاهر خدا قرار داده برای آنانی که آن روح
در بدن ایشان است اثر انمی بینند مثل ظاهر خدا قرار داده و آن این شعله چراغ است که می بینی آیا نمی بینی
این شعله روغن است و پیه با آن غلظت و کثافت بعد از آنکه آن آتش در اینجا روغن اثر کرد و آن روغن را
لطیف کرد و بخار شد آن آتش پنهانی که از چشمهای مردم پنهان است و چشمهای آن آتش را نمی توانند دید
آن آتش در این شعله جلوه گر میشود و مشتعل میشود و این شعله میشود در میان جمع که دیده میشود و آثار آتش
پنهانی از این بروز میکند عوام کم خبر نمی فهمند این اخگرهایی که در منقل و در اجاق است همینها را آتش مینامند
خیالشان میرسد آتش همینهاست اینها آتش نیست اینها چوب است که سوخته شده و این چوبها که سوخته
شده و سیاه شده اورا ذغال نامیده اند و ذغال چوبست بعد از آنکه آتش در اینها در گرفت و اینها را
سرخ کرد کار این چوبها بجائی میرسد که مردم میگویند که اینها آتش است بطوریکه اگر بخواهی حالی مردم بکنی
که اینها آتش نیست باید بدلیل و برهان بسیار و سخنهای بسیار حالی کرد که این آتش نیست و همین زغال
این اخگرها کافی است که مردم را باید بدلیل و برهان حالیشان کرد که اینها آتش نیست اگر آتش را میخواهید
بدانید کدام است هرگاه منقلی از این اخگر گذارده باشد تو دست از این بالا برابر آن بگیری دست
گرم میشود و حرارت آن اثر میکند مثل آنکه آتش در تنور است پائین است یک پرده اگر سر تنور بگیری این بالا
آتش میگیرد این چه چیز است که پرده را روشن میکند همان آتش است آتش آن است که از چشم پنهان است از هوا
لطیف تر است آتش بچشم در نمیاید هوا را کسی نمی بیند آتش که از هوا لطیف تر است چگونه دیده میشود ولکن
آن آتش پنهانی وقتی در این ذغالها که چوبست در گرفت این ذغالها هم میشود آتش و نام نامی خود را آتش
پنهانی به این اخگرها داده و مشرف میکند این اخگرها را بنام خود و بصفت خود و بآثار خود و بافعال خود این
ذغال سرخ شده را خزانه خود میکند و او را دست توانای خود قرار میدهد و مظهر جمیع افعال خود
مظهر جمیع کارهای خود میگرداند میگوئی نه دست باین اخگرها بگیر و ببین چگونه میسوزی از اینها استعانت بکنی باید

نمکنی

طلع کن بچه میخواهی باین سوزان بچه میخواهی اصلاح اموری چند را بهمین ذغالهای سرخ شده بکن جمیع کارهای
میکنی بهمین ذغالها بکن میخواهم فضیلت ذغال را برای شما بگویم حکیم میفهمد چه میگویم و چه میخواهم بگویم
انسان مانند آن چوبست یا آن ذغال یا مانند آن روغنی که دود میشود هرگاه آتش پنهانی در آتش
مثل حیات خداوند عالم است و مثل رکن سیم عرش خداست که آن حیات مانند آتش پنهانی است
و در این روغنی که در دست شده و لطیف شد جلوه گر میشود همچنین آن حیات پنهانی وقتی در وجود انسان
جلوه گر میشود و انسان در وقتی است که انسان خود را از آلایشها پاک کرده باشد پشت بما سوی کرده باشد
و رو بخدا کرده باشد پس خود او کلمه توحید شده باشد زیرا که پشت کردن خود بجمیع ما سوی لا اله
میگوید پس وجود او در میان خلق کلمه لا اله الا الله است و چون نفی کرد و چشم از همه چیز بسته است و پوشید
غیر از خدا چیزی ندیدی انوار خداوند عالم در او بروز میکند نام نامی خود را به او عطا میکند لا شید
میخوانی در زیارت شنیدم السلام علی اسم الله الرضی سلام بر نام خدا بر نامی که آن نام آیت است
آیا نشنیده خدا را اسمهاست و خدا در میانه همه اسمها برگزیده اورا و او را بنام نامی خود قرار داده و رضی
شد که نام او باشد و ظهور او و جلوه او باشد از اینجهة این بزرگوار خلیفه خداوند عالم میشود در روی
زمین چنانکه این شعله خلیفه آتش پنهانی میشود در میان جمع و این شعله باب میشود برای آتش پنهانی
در رسانیدن فیض انوار بر در و دیوار بابی است برای در و دیوار که در هنگام توجهات بنار باید از
این باب توجه کنند و دست تضرع بسوی این باب گشایند و روی نیاز را بر آستانه این باب
میسایند و حاجات خود را از این باب طلب میکنند من اراد الله بدأ بکم و من وحده قبل
عنکم و من قصده توجه بکم همینی بزرگواران باب الله در زمین شدند و نام نامی خداوند عالم
در روی زمین گردیدند و خزانه شدند اولیاء طلب خداوند عالمیان طلب میکنند ایشان را و ان
خزانه را شفیع خود میگردانند و بواسطه ایشان بخدا تقرب میجویند مگر ندیده ای که طرح خود بکذر ان الله
فعلوه رو بمخلوق کنم اگر تو چیزی غیر از آتش پنهانی می بینی چراغ نیافته و لذا چراغ نیست غیر او

و تو را بسوی او دعوت نکرده ام من تو را بسوی آن آینه دعوت میکنم در وقتی که تو آینه نمی بینی مطلقا و بجز
شخص در او چیزی جلوه گر نبینی و اگر تو بگوشه چشم چیزی غیر از شخص می بینی و با تامل هر چه تمام تر شده
بچیزی میکنی با مطلب که من میگویم نرسیده اگر بمدرکی از مدارک خود چه بعقل خود باشد چه بخیال خود چه بنظر
خود چه بباطن خود چیزی غیر از شخص را دیدی آینه که من میگویم ندیده و اگر هیچ ندیده غیر از شخص انوقت
آینه را که من میگویم دیده پس تو بغیر از شخص بکسی دیگر پیوسته نشدی و از جمیع ما سوای شخص گسسته
بچیزی دیگر بسته نشدی و این چیزی نیست که ضرری بجائی داشته باشد پس از آنجهة خداوند آل محمد علیهم السلام
را صفوه خود قرار داد و تولای ایشانرا تولای خود قرار داد تبرای از ایشانرا تبرای از خود قرار داد و اطاعت
ایشانرا اطاعت خود قرار داد و عصیان ایشانرا عصیان خود قرار داد این الف و بائی که من میخوانم توی
همه کتابها هست کاری که من میکنم اینست که اینها را من پی سر هم میخوانم همینکه الف و با و جیم و دال را
از پی هم خواندم تو میفهمی ابجد همینکه ها و واو و زا را از پی هم خواندم تو میفهمی هوز والا این الف توی
کتابها بود این با توی کتابها بود این جیم توی کتابها بود این دال توی کتابها بود چیزی من اختراع نکرده ام
آیا نیست که در زیارت میخوانی من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم
فقد اعتصم بالله آیا نیست که میخوانی در زیارت السلام علی من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم
فقد جهل الله و من تخلی عنهم فقد تخلی عن الله شک در این نیست که هر کس از محمد و آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین برید بخدا نرسید و شک در این نیست که هر کس با محمد علیهم السلام پیوست بخداوند عالم پیوست و هر کس از
آل محمد علیهم السلام منقطع شد از خدا منقطع شد پس اگر اتصال میخواهی بخدا و اگر میخواهی بسوی خداوند حبل متصل
میخواهی میان خود و خداوند عالم و عروة الوثقائی میخواهی متمسک شو به محمد و آل محمد علیهم السلام زیرا که
ایشانند بنص از پیغمبر شیعه و سنی روایت کقوله ان حبل متصل میان خلق و خداوند عالم جل شانه پیغمبر
حبل دو سر است یک سر آن بدست خداوند عالم است میخواهی بالا بروی دست باین ریسمان بگیر و برو
بالا تا بهر جا که میخواهی برسی میخواهی راه بروی این ریسمانرا بگیر و برو که جائی دیگر راه نیست یاری از جهة انها

وجود

وجود مبارک حضرت صلوات الله و سلامه علیه آن بزرگوار چنان نفی کرد ما سوی را که نمیدانم چه عرض
کنم ببین کلمه لا اله الا الله [illegible] گفت دیگر میشود بدون سر و تن و جان و اهل
و عیال و اصحاب و اموال بجمیع اعتبارات لا اله گفت نفی کل ما سوی را کرد لا اله یعنی معبودی
نیست الا الله یعنی جز خدای یکی نه حالا این گفت لا اله یعنی گفت خداوندا من خود را مقید
بسر خود نکردم نه اینست که من سر خود را میپرستم نه اینست که اهل و عیال خود را میپرستم هر کس بهر چه پیوست او را
پرستیده بهر چه خود را پیوستی همان بت تست آیا نمیدانی چه حالت دارد آنجائی که میگویم بهر چه او را آورده ای
و پیوستی اگر خدا را دیده واسطه میان تو و خدا اهانت و اگر خدا را ندیده و با او پیوستی غیر خدا را پرستیده
حکما پس هر کس لا اله حقیقی گفت نباید بسر خود مقید باشد که اگر بسر خود مقید باشد سر خود را پرستیده
پرستیدن یعنی چه یعنی رو باو کردن و باو متصل شدن از غیر او بریدن دایم متوجه او بودن منتظر خدمات
او بودن پرستاری بیمار که میگویند آنست که دوائی برای بیمار درست کند غذائی برایش درست کند
برد و دور بیمار بگردد کارهای او را بانجام برساند رخت خوابش را بیندازد رختش را بکند و بپوشاند
اگر همچو کرد پرستاری بیمار کرده و این کارها را پرستش میگویند پس پرستش خدا آنست که دایم دور خدا بگردی
دایم مراقب خدا باشی یعنی ظهرش که شد بروی بجا آوری یعنی عصرش که شد بروی بجا آوری مسجد را جاروب
کنی رخت خود را از نجاست بشوئی نماز کنی او را اطاعت کنی اینها پرستش خداوند عالم است جل شانه پس تو
اگر همه پرستار سر خودت هستی و آنچه میکنی بگفته خدا نیست و برای خدا نیست تو غیر خدا را پرستیده دیگر معطلی
ندارد و هرگاه دایم در صدد صلاح بدن خودی نه بگفته خدا بدن خود را پرستیده دایم در صدد اصلاح بدن
بر آمده این کلام دلهای شما را باید بترساند اگر دایم در صدد صلاح مال خودت هستی مال خودت را پرستیده
دنیا پرستی و اگر دایم در صدد صلاح اهل و عیال خود هستی پسر پرستی دختر پرستی زن پرستی پس باین حضرت سید
الشهدا صلوات الله علیه چگونه لا اله گفت یعنی هیچ نیست که من او را بپرستم از جمیع ما سوای او بریده ام با وجود

تو نه سر میخواهم نه تن میخواهم نه عبا میخواهم نه عزت دنیا میخواهم نه مال میخواهم نه فرزند و عیال میخواهم
نه اصحاب و یاران میخواهم تو را خواهم نخواهم رحمت که امتحان خواهی در رحمت برویم بند و در بهای بلا
بکش مسلط کن عدا را بر جان من بر مال من بر عرض من بر اولاد من بر اصحاب من ببین که از هیچ
چیز مضایقه میکنم مالی سوی روحی و باذل مهجتی فی حب من اهواه لیس یسرفی من تجان
دارم آیا بدون این جان اسرف میشود نه والله اسرف نیست پس ببین وقعهٔ کربلا حسین گفت لا اله
یعنی هیچکس نیست که من او را پرستم و با او دل بستگی داشته باشم و با آن توجهی که بخدا کردم و با آن روی
که بخدا کردم الا الله گفت چنان الا اللهی گفت که نبی مرسلی و هیچ ملک مقربی چنان الا الله
نگفت پس این وقعهٔ کربلا کلمهٔ توحید است و باظهار این وقعه سید شهدا کلمهٔ لا اله الا الله را در عالم
پهن کرد بطوریکه نماند مخفی نماند بلدی از بلاد که این کلمهٔ لا اله الا الله در او گفته نشود یعنی حکایت
وقعهٔ کربلا با آنجا نرفته باشد هست باطن این آیه که خداوند مذمت میکند قومی را که وقعهٔ کربلا را میشنوند
و طاقت نمیآورند در مذمت آنها میفرماید اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون یعنی چون وقعهٔ
کربلا را می شنوند دلهای خود را قسی میکنند تکبر میکنند و خاضع و خاشع نمی شوند پس آن بزرگوار نشر
دهندهٔ لا اله الا الله است و آن بزرگوار مفسر توحید است در ملک خدا و شارح توحید است در ملک
خدا که من اراد الله بدأ بکم ومن وحده قبل عنکم ومن قصده توجه بکم هر نبی مرسلی که توحید خدا را
خواسته بیاموزد از حسین یاد گرفته هر کس میخواهد باشد هر ملک مقربی که خواسته توحید بیاموزد از حسین
یاد گرفته توحید دو تا است توحید قولی و توحید عملی توحید قولی را که همه کس میگویند یهود بیا هم لا اله
الا الله میگویند توحید عملی آنست که هیچ چیز غیر خدا را بر خدا ترجیح ندهی پرستاری نکنی مگر خدا را پس
این امر را هر کس در سلک طالب است باید از سید شهدا یاد بگیرد این قسم نداشتن ماسوی دلبستگی
بخدا را دیگر استادی از این بهتر و از این بالاتر برایش سراغ نکرده ام هیچ استادی مثل این بزرگوار
نیست نه نبی مرسل نه ملک مقرب کدام آزادی از این آزادی بالاتر که از قید جمیع ماسوی رسته باشد
کدام عبودیت از این عبودیت بیشتر که بکل خود بخدا پیوسته باشد و چون چنین کرد ابو عبدالله شد و چون

ابو عبدالله

ابوعبدالله شد پدر من عبدالله شد پس نیست کسی از بندگان که پا بدایرهٔ عبودیت گذارده باشد
مگر اینکه فرزند سید شهدا و تابع سید شهدا است و سید شهدا پدر او است و اصل او و حقیقت
او است حتی اینکه عبودیتی که در ائمه طاهرین یافت میشود جمیع اینها فرع عبودیت سید شهدا است صلوات الله
علیه چنین عبودیتی کرد آن بزرگوار بلکه اگر یکقدری تحمل داشته باشید و انشاء الله دارید عرض
میکنم نام پیغمبر عبدالله است و خدا در قرآن پیغمبر را عبدالله نامیده وانه لما قام عبدالله یدعوه
کادوا یکونون علیه لبدا پیغمبر عبدالله است و حسین ابو عبدالله است نه باین معنی که حسین عبودیت
کاملتر بوده و پیغمبر ناقص حاشا بلکه باین معنی که پیغمبر حسین است و حسین پیغمبر است یعنی وقتی که حقیقت
عبودیت بخواهد بصورت حسین درآمد و در حسین عبودیت بسر حد کمال رساند و از اینجهت کشندگان
حسین کشندگان محمدند و آنها پامال کنندگان حسین پامال کنندگان محمدند یکپاره روضه خوانها میگویند ندانم
پیغمبر کجا بود در صحرای کربلا نمیدانم حضرت امیر کجا بود در صحرای کربلا نمیدانم کجا بود یعنی چه مگر همین حسین نه
محمد است مگر همین حسین نه علی است مگر همین حسین نه فاطمه است آیا نفرمودند اولنا محمد و اوسطنا
محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و آنها تیر نزدند مگر بمحمد و نکشتند مگر محمد را و اسیر نکردند مگر آل محمد را
پس وقتیکه محمد خواست بصفت عبودیت جلوه کند بصورت ابی عبدالله درآمد دیگر آسانتر از اینکه
نمیشود آیا تو نمیدانی که وقتی میخواهی نماز بکنی جامهٔ مسجد میپوشی قبا را میپوشی عبا را میپوشی
عمامه بر سر میگذاری جامهٔ مسجد را میپوشی وقتی میخواهی فعلگی کنی یا توی چاه روی جامهٔ دیگر
میپوشی رخت کار میپوشی وقتی که میخواهی گل کاری کنی جامهٔ دیگر میپوشی رخت کار میپوشی هر کاری
که دست بزنی رخت کاری که کند حالا برای بنده هم رخت کار بندگی لازم است و وقتی پیغمبر خواست
بندگی کند باید رخت کاری بپوشد بصورت حسین باید ظاهر شود پس بصورت حسین ظاهر شد و این
عبودیت را ابراز داد در حسین پس مضایقه نیست که معنی ابو عبدالله پدر جمیع بندگان میشود و ابو عبدالله
که گفته میشود همان ابو عبدالله محمد است صلی الله علیه و آله و چون دیروز عرض میکردم چیزهائی که خداوند
بحسین داده و بواسطهٔ این کاری که کرده خداوند با وچه نعمتها کرامت فرموده که از جملهٔ آنست که او را

ابو عبد الله کرده است و از جملهٔ خواص سید شهدا که بواسطهٔ قبول نمودن این منصب را خدا بسید الشهدا آ
داده و سید شهدا صاحب این منصب شد و صاحب این رتبه شد مقام شفاعت باز هم نه اینست
که حسین ترجیحی بر پیغمبر داشته باشد شفاعت حسین شفاعت محمد است و شفاعت منصب محمد است و
باجماع شیعه و سنی مخصوص پیغمبر است لکن زحمت کار شفاعت پیغمبر حسین است زحمت کار او صورت حسینی است
صلوات الله علیه که آن بزرگوار بصورت حسینی در آمد و لوای شفاعت را بر دوشت آن شنیده که
در روز قیامت هزار صف از امت مرحومه بسته میشود نهصد و نود و نه صف آنها بشفاعت حسین داخل
بهشت میشوند و آن یک صف دیگر را هم ائمه با حسین شریک میشوند و شفاعت میکنند تا آن صف دیگر هم
داخل بهشت میشوند پس این لوای شفاعت مخصوص حسین است صلوات الله و سلامه علیه حالا مطلب سر
کار چه چیز است که این بزرگوار لوای شفاعت را بر دوشته شفاعت دوای مرضای عصیان نیست مرضای
بمرض عصیان نجات از عصیان ندارند مگر بدوای شفاعت مسلماً و اگر دوای شفاعت و علاج
نبود هیچ یک از مرض عصیان نجات نمی یافت جمیع مردم همه هلاک میشدند بجهة آنکه عصیان پشت بخدا
کردن است وقتی پشت بافتاب کردی ظلمانی میشوی پشت بخدا اگر کردی از جمیع خیرات و رحمتها محرومی
و هالک خواهی شد سهل است بگناه اول مستحق هلاکت ابدی میشوی بگناه دویم نمیرسد دیگر نمیخواهد هزار
سال رو بافتاب بکنی همینکه پشت بافتاب کردی همان آن ظلمانی میشوی نه اینست که ده مرتبه باید پشت
بکنی تا ظلمانی شوی مگو من یک گناه بیش نکرده ام همان یک گناه که کردی باعث این شد که پشت بخدا کردی
و رو بشیطان کردی و چنانکه وقتی پشت بخلق و رو بخدا کردی لا اله الا الله گفتهٔ اگر رو بشیطان
کردی شیطان را پرستیدهٔ و خدا را گذاشتهٔ و کافر شدی در نزد صاحبان معرفت انها میدانند که اثبات
پرستاری از برای شیطان کفر و همین جهة مشرک شدهٔ و نجاتی از برای تو نیست ان الله لا یغفر ان
یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء پس جمیع مردم این شرک را داشته و هلاک بودند میفرماید
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون اگر انها بواسطهٔ عصیان مشرک میشوند ان الشرک لظلم عظیم
ان الله لا یغفر ان یشرک به اطبا در کتب طبی نوشته اند که معالجهٔ مرض را باید بضد کرد اگر از گرمی است

باید بسردی باو دوا داد اگر از سردی است گرمی باید باو داد اگر از خشکی است تری باید باو داد اگر از تری است خشکی باید
باو داد حالا مرض عاصی که معنیش نفی خدا است و اثبات غیر خدا است و اثبات شیطانست و اگر مرکب است آنها
بشوی پشت بخدا کردهٔ و رو بشیطان کردهٔ معالجهٔ این مرض هم باید بضد باشد و معالجهٔ آن اینست
که پشت بشیطان بکنی و رو بخدا بکنی آیا نمی بینی که وقتی پشت بافتاب کردی ظلمانی و تاریک میشوی معالجهٔ
اینست که دوباره رو بافتاب کنی همانطور که انکار افتاب کرده بودی حالا اقرار بافتاب کنی پس معالجهٔ
عاصی و معالجهٔ شرک بخدا توحید خدا است و توحید خدا آنست که پشت بما سوی کنی و رو بخدا کنی اگر کسی
این کار را کرد حقیقت توبه و بازگشت را بعمل آورده اینهم است لکن چون ما رو سیاهان همچنان بار آمده ایم
چنین عادت کرده ایم در بریدن از خدا و پیوستن بغیر خدا ما را میسر نیست اینکه تو بها ما نمیتوانیم از غیر خدا ببریم
و بخدا بپیوندیم بلکه از یک پول سیاه که در راه خدا بدهیم نمیتوانیم ببریم یک پول سیاه را بر خدا ترجیح
داده ایم و میدهیم بلکه یک نخود را بر خدا ترجیح داده ایم و میدهیم و با وجود این تمنا داریم از خدا جنتی را
که عرضها السموات والارض تمنا داریم که خدا ما را در جوار قرب خود منزل دهد و خدا ما را داخل ملوک جنت خود
کند و ما یکدانه نخود را بر خدا ترجیح میدهیم و اینقدر پشت بخدا کرده ایم و رو بیکدانه نخود کرده ایم هر کس مرتب حال
باشد این را میفهمد در حالت خود که کسب آنکه یکدانه نخود را بر خدای آسمان و زمین ترجیح میدهد و خدا را
بیکدانه نخود فروخته یکدانه ارزن را ترجیح میدهد بلکه خدا را میفروشند بیک خیال اعتباری بی اصلی که من چرا
نشستم چرا اینجا نشستم چرا زیر دست فلان کس نشستم حالا نشستی چه طور شد برای چیزهای اعتباری خیالی
که هیچ مغزی ندارد و هیچ فایده ندارد و هیچ نیست مثل اینکه حضرت امیر دنیا را تشبیه کرده اند والله
لدنیاکم هذه اهون عندی من عفطة عنز دنیای شما در نزد من از عطسهٔ بزی پست تر است یعنی
هیچ مصرف ندارد این دنیا چنانکه عطسهٔ بز هیچ مصرفی ندارد همچنین تمام اعتبارات دنیا این چیزهای
بی مصرف را بر خدا ترجیح داده ایم نعوذ بالله حالا معالجهٔ این اینست که پشت کنیم بماسوی و رو کنیم
بخدا و ضد پشت کردن بخدا باشد معالجهٔ شرک عرض کردم توحید بود و باهم که آن مردم بودیم که توحید

در پی لا اله الا الله / در وجود آن ... [illegible]

خالص داشته باشیم خدای رئوف رحیم یک توحیدی و یک دوائی و یک علاجی جوهریت در عالم سرایت کند
و این دوا و این علاج قهراً بدون اختیار در قلب‌ها نفوذ طوری کرد که جمیع مردم این دوا را بخورند
به زور به قهر جمیع مردم این توحید را بعمل آورند به ناچاری همه رو بخدا کنند اگرچه یک طرفة العین باشد و پشت
به بت‌ها کنند اگرچه یک طرفة العین باشد تدبیر این معنی اینست که چه دوا را از ختا بیاورند معدنش اینجاست
و اینجا پیدا میشود چقدر را از [illegible] میآورند معدنش اینجاست و اینجا پیدا میشود لا اله الا الله که دوای درد
شرک است معدنش کجا بود و کجا پیدا شد بود معدن توحید وجود مبارک سید الشهدا است صلوات الله علیه
و لا اله الا الله که در عالم منتشر میشود از وجود مبارک سید الشهدا در عالم منتشر میشود و چون
دانست در عالم او که اینها هستند بسیار معتقد به مال لشکر به مال دارند اسباب توحید در مال فراهم
آورد تا از مال چشم بپوشند کسانی هستند بسیار معتقد به اولاد لشکر به اولاد دارند اسباب توحید
در اولاد را فراهم آورد بعضی هستند لشکر به جان دارند بعضی همیشه به عزت و جاه و جلال لشکر دارند
خداوند اسباب در توحید اینها فراهم آورده تا بناچاری قهراً بالطبع اضطراراً مردم را از آن شرک نجات
دهد و وجه عرض توحید کند و از اهل توحید بشود شما ببینید اگر از عمر کسی هفتاد سال گذشته باشد و در این
هفتاد سال عبادات که بت‌ها شده بت را سجده برای بت کرده باشد و حالا باید در حضور سلطان بگوید اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع گناهان هفتاد ساله آمرزیده
میشود آیا هیچ فهمیدید معنی این حرف چه بود اگر در تمام عمر خود عبادات که باشی تنهای دنیا که زینت باشد مال
باشد فرزند باشد عزت باشد جاه و جلالت باشد همه اینها بت است اگر هفتاد سال هم تنهای اینها را پرستیده باشی
کلمه [illegible] در مصیبت حسین حاضر شدی و کلمه لا اله الا الله را شنوی که همین ذکر مصیبت و نقد [illegible] اشک
از چشم تو بیرون آمد گفتی اشهد ان لا اله الا الله و اسلام آورده و جمیع آن شرک‌ها از بدن تو پاک شده
اگر چنین اعتقادی نداشته باشی منکر شده آل محمد علیهم السلام را و منکر شده فضل حسین را و خوار کرده خون حسین را
خوار کرده خون خدا را که خون حسین است و اگر خون سید الشهدا اعظم نباشد و خون خدا نباشد پس دیگر خون که عظیم است و نه

بلکه هر قطره

در [illegible] ادهم [illegible]

یک قطره او دوای جمیع گناهانست چه جای آنکه جمیع خون او پس باید شماها از روی علم و یقین بجهت تو [illegible]
و در نهایت یک حدیث دو حدیث ده حدیث صد حدیث بلکه بالاتر
از هزار متجاوز است در حکایت مصیبت دوای کفاره جمیع گناهان خواهد بود چنانکه کلمه لا اله الا الله کفاره
جمیع آن شرک‌ها بود مثل آنکه آن بت‌پرست در سر هفتاد سال که میآید احدهم اختیار میکند و پاک میشود تو هم اگر هفتاد
سال مرتکب جمیع گناهان شده باشی و گناهان فجور و فسق مرتکب شده باشی و زیاده از ریگ بیابانها و کف دریاها
گناه داشته باشی در مجلس حسین که حاضر شدی یک خورده پای مژه تو که تر شد لا محاله جمیع گناهان تو آمرزیده خواهد
و گناهی برای تو نخواهد ماند و این سال در روز جمعه قرار دادم بجهت آنکه مخصوص روز جمعه هست نه روز [illegible]
شما را بالطبع ثواب نخواستم بیند از فضیلت گریه را ذکر کنم و ذکر کردم تا وقت گریه خود را گوی حضرت خود را کردی
حالا [illegible] بگیر به روز [illegible] اگر میگفتم بالطبع ثواب میکردی پس [illegible] بالطبع یقین بدان که آمرزیده شدی
هم بدان که گریه در این مجلس که میکنید و در مجالس دیگر هم گریه که [illegible] دفع هم ندارد بجهت آنکه جاهای دیگر
بواسطه آن حالاتی که ابراز میده و آن تدبیری که میکنند برای اینکه گریه بگیرد رو به نهایت میکند که خدا کند که یک برادر مرده
در مجلس نباشد خدا کند یک فرزند مرده در مجلس نباشد زنها هم گریه میکنند اینها شرک است مصرف [illegible]
مردم را حمله بر شرک کردن بجهت گرمی بازار خود که بگویند فلانی خوب گریه گرفت اینکارها را میکنند خوب
گریه گرفت لکن برای پسر و برای دختر و حال با امام حسین نداشت پس این گریه‌ها که اینجا میکنید از روی معرفت
و بصیرت است و از روی داشتن معالم حسین علیه الصلوات و السلام است آن گریه که یک قطره او کفاره جمیع گناهان
گذشته خواهد بود بلکه عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله که کفاره گناهان آینده خواهد بود سهل است عرض
میکنم که یک قطره شما که قبول شد همان یک قطره سبب قبولی جمیع حسنات ناقصه که پیش کرده میشود
این نمازهای دو پولی شما هم همه قیمتی میشود روزهای دو پولی شما همه قیمتی میشود همه در میزان میشود زیرا که اگر کسی در
مدت عمرش یک حسنه از او قبول شد خدا جمیع حسنات او را قبول میکند این یک حسنه که قبول است شهید

نداری بجهة آنکه تا دل تو نسوزد اشک تو نمی‌ریزد پس در این ایّام آمدید از خانهای خود با پشتهای سنگین از گناه
و از برکت محمّد و آل محمّد صلوة الله علیهم اجمعین بر میگردید و قدهای شما راست و گناهان شما آمرزیده و روی سفید
از تو میپرسم سؤالی آیا گمان تو چه چیز است فرض کن اگر ده سال پیش از این پسر تو مرده باشد حالا تو بروی
بالای بام خانهٔ خود و ببینی در خانهٔ همسایه از همسایهها یک جوقه نشسته‌اند یا چند خانه آنطرف‌تر که گمان این بروی
که بجهة این میکنند که تو به بینی جمعیتی نشسته‌اند و ببینی یکی از آنها ذکر میکند قضایای پسر تو را و جمعی دیگر بشنوی
بر سینه میزنند و گریه میکنند آیا دل تو با اینها نرم نمیشود لا والله دوست نمیداری اینها را آیا محبت تو با اینها
زیاد نمیشود البتّه میشود پس خواهد بود حال شما وقتیکه محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و اله مشرّف نمود بر شما
که پس از هزار و دویست و کسری جمع شده‌اید و لوای تعزیهٔ او را برپا کرده‌اید و بر فرزندان او و بر زنان او و بر
و عیال او گریه میکنید معلوم است پیغمبر بشما نهایت محبت را پیدا میکند و از شما عفو میکند و از غلطهای
شما میگذرد چگونه میشود تو راضی شوی اگر به بینی کسی بخواهد آسیبی به اینها برساند یعنی آنهائی که عزای
پسر تو برپا کرده هرگز راضی نشوی همچنین اگر کسی بخواهد آسیبی بشما برساند ایشان نخواهند گذارد و آنقدر جنّت و قسیم
و نار ایشانند هرگز دلشان راضی نمیشود شیعهٔ ایشان بجهنّم برود و بسوزد کسی با امام عرض کرد که من میخواهم
بدانم در پیش شما در توی دل شما چه طورم فرمودند نگاه به دل خود کن من در دل تو هستم تو هم در دل من
بعد از آنکه این را دانستی الحدیث نبوی را هم که برای تو خوانده‌ام که فرمودند هیچ بنده مؤمن نمیشود تا مرا از خود
دوستتر دارد و عترت مرا از عترت خود دوستتر دارد و اهل بیت مرا از اهل بیت خود دوستتر دارد
حالا تو هم که چنینی ایشان را از خود دوستتر میداری عترت ایشان را از عترت خود دوستتر میداری
و میباید همان طور باشی تو که چنینی پس او هم که باید تو را از خود دوستتر بدارد و عترت تو را از عترت خود
دوستتر بدارد و اهل بیت تو را از اهل بیت خود دوستتر بدارد و همین طور هم هست مگر همچنین نفهمیده من که خبری
نفهمیده‌ام هرگز این خیال را مکن ببین اگر تو را از خود دوستتر نمیداشت حال چنین رضای تو نمیکرد اگر اهل

بیت تو را از اهل بیت خود دوستتر نمیداشت عیال خود را اسیری برای شما نمیداد اگر فرزندان تو را از فرزندان خود دوستتر
نمیداشت علی اکبر و علی اصغر را برای تو نمیداد اینست که شیخ مرحوم در اینجا میفرماید سیّد شهدا در صحرای کربلا
خطاب بشهدا میکرد و میفرمود فدیتموني وانا انّما جئت لکي افدیکم من لظی تمامی خاطرتان برسد
آمده اید جان خود را فدای من کرده اید بلکه من آمده‌ام جانم را فدای شما بکنم پس بعد از آنکه فهمیدید مقام شما
چنین شد و بعد از آنکه گناهان شما پاک شد بعد از آنکه در مجلس علم حاضر شدید و ملائکه از برای شما بالهای
خود را پهن کردند و افتخار کرد آن قطعهٔ زمین بر سایر زمینها که بر روی من شیعیان محمّد و آل محمّد صلوة الله
علیهم اجمعین نشسته‌اند و بر روی من اقامهٔ عزای حسین را کردند پس عرض میکنم دستهای شما تعزیه داران
چشمهای من رحمت کشیده‌اید از راه دور آمده‌اید با عانت ما آمده‌اید از برای اقامهٔ عزای حسین آمده‌اید اجر شما
بر حسین اجر شما بر محمّد صلّی الله علیه و اله اجر شما بر خداوند عالم پس مجلس بانجام رسیده و موافق تواتر اخبار
و موافق ضرورت مذهب شیعه گناهان انشاء الله آمرزیده است باید حسن ظنّ بخدا داشت پس دعاهای
ما مستجابست حاجب میان ما و خدا گناهان فاصله بود گناهان رفت انشاء الله دعاها مستجاب میشود
نیز داریم این هم هست که اگر چهل نفر جمع شوند و دعا کنند دعاشان مستجاب میشود اگر چهل نفر نباشند ده نفر باشند
هر یک چهار دفعه دعا کنند مستجاب میشود اگر چهار نفر باشند یک ده دفعه اگر یکنفر دعا کند چهل دفعه دعا کند مستجاب
میشود و الحمد لله شما اربعینهای بسیار هستید پس انشاء الله دعا میکنیم و دعا ما هم باید واقعی باشد تعارف هم
نمیخواهیم بکنیم دعا کنیم خدا ما را نجات بدهد دعا کنیم از روی حضور از روی ادب از روی تمسّک بولایت حسین بن
علی صلوات الله و سلامه علیه پس دعاها هم باید آنچه اهم است بکنیم هر چیزی اهمّ است آن دعا باید مقدّم داشت پس آنچه
واجب تر و لازم تر است مقدّم میداریم بیشتر دعا برای آن باید کرد بعد درجه بدرجه باقی دعاها را کرد پس
چیزیکه اهمّ اشیاء است آنست که انشاء الله با توجّه تمام دعا میکنیم و شما هم انشاء الله آمین بگوئید باید هر دعا
را هم اوّل صلوات فرستاد ما هم صلوات باید فرستاد اگر هیچ کردیم خدا معامله اش دیگر چه است چون از آن

را آتش را قیمت کند و خیرش را قیمت کند و میانه‌اش را قیمت نکند پس میخواهیم این صلوات را که فرموده اند هرکه یکمرتبه بخواند
چنانست که زیاده از متولدش باشد صلوات الله وصلوات ملائکته وانبیائه ورسله وجمیع
خلقه علی محمد وال محمد والسلام علیه وعلیهم ورحمة الله وبرکاته پس خدا میخواهیم نه باین روهای
سیاه بلکه بمحمد وال محمد خدا را میخواهیم نه باین دستهای گناهکار بلکه بدستهای محمد وال محمد صلوات الله علیهم خدا را
میخواهیم بتوجه کاملشان نه بتوجه ناقص خودمان با تمسک بدامان محمد وال محمد صلوات الله علیهم سبحانه
وبا ... نه بانقطاع از ایشان پس خدا را میخواهیم ببرکت امام زمان صلوات الله علیه که اولاد عمر وعزت
و دولت وشوکت امام زمان عجل الله فرجه بیفزاید و ظهور موفور السرور آن بزرگوار را نزدیک کند و چشمهای
ما را بنور جمال آن بزرگوار روشن ومنور فرماید و خداوند دل بزرگوارش را بر ما مهربان کرداند واو را رئوف وعطوف
بر ما بکرداند و این آرزو را بدل ما نگذارد و خداوند چشم ما را بجمال آن بزرگوار روشن نماید دویم خیرکه مهم است
و دعائیکه واجبست دعا برای خلیفگان این امام است و برای حکامی که از جانب آن بزرگوارند وانها علما
هستند که حافظ این شریعتند وحافظ دین محمد صلی الله علیه واله و ناشر فضائل ائمه علیهم السلام پس خدا
ببرکت امام زمان میخواهیم وبحرمت امام زمان جمیع علمای شیعه که حافظ دین محمد صلی الله علیه واله بوده اند
درجات همه را عالی ومتعالی کرداند ایشان را با سادات ایشان واقایان محشور کند واز برای ما همه واجب
دعای بر علما همه ... چه حق عظیم عظیمی بکردن ما دارند پس برای شیخ مرحوم وسید مرحوم اعلی الله مقامهما
باید دعا کنیم و دعا ایشان بر ما واجبست حق بسیار بکردن ما دارند زیرا که جمیع این نعمتی که داریم از ایشان است
اگر ضبط تحصیل کرده ایم از ایشانست اگر معرفتی تحصیل کرده ایم از ایشانست خلاصه جمیع آنچه داریم
از خیر از ایشانست خداوند ببرکت وجود مولای ما صلوات الله وسلامه علیه که این بزرگواران را جزای
خیر بدهد دست ایشان را از دامن امام زمان کوتاه نکند بعد از این دعا دعای بسیار عظیم که بکار
عامه خلق میاید وبر همه واجبست دعای سلطانست دعای بحاکم است با نظری که عرض میکنیم و تعلیم بکرید

خداوند

خداوند ببرکت مولایم امام زمان صلوات الله وسلامه علیه پادشاه عصر ناصرالدین شاه را بر رعیت
رئوف ومهربان بکرداند و عدل وداد با و روزی کند ان شاء الله جنود عدو را خداوند عالم برو ظفر
ظفر عنایت فرماید و همچنین ان حکامی را که از جانب او در شهرها هستند خدا انها را هم بخلق ورعایا
همه مهربان بکرداند و در مزاج ایشان و دل ایشان ظلم را قبیح بکرداند واین دعا دعای بسیار لازمی است
اگر این حکام وسلاطین مهربان نباشند بد نیست که خدا نازل که باید دعا کرد که خدا انها را رئوف
ومهربان بکرداند ایشان را عدالت کستر و رعیت پرور نماید از اینهم که گذشتیم آن دعای بسیار لازم است
اینست اگرچه بسیار عظیم است بسیار عظیم بسیار خداوند ما را بحق امام زمان توفیق عطا کند حقوق اخوان
را ادا کنیم توفیق بدهد بعضی بعضی دیگر ظلم نکنیم و ادای حق یکدیگر را بکنیم شرط اخوت است یا یکدیگر در
راه رویم خدا احتیاجی بما نیست پیغمبر احتیاجی بما نیست ما بعضمان محتاج ببعضیم اگر ما هم بغی و ظلم نکنیم
عالم فاسد خواهد شد خداوند ببرکت وجود امام زمان ما را توفیق ادای حقوق اخوان عطا کند امر عظیم است
حقوق اخوان حقوق عظیم عظیم دارند بعد از آن سؤال میکنیم از خدا ببرکت امام زمان جمیع آفات
و عاهات و بلیات را بر بلاد کفر و کفار مستولی کند و از بلاد شیعه دور کند و جمیع بلاها و محن
را از شیعیان دور و بر جان کفار بینداز ان شاء الله امام تشریف بیاورند و کار شیعیان بنقد ...
باید بکشد بلاها و عذابها انها را بکشد دعای لازمی است ایضا دعای در حق امام است پس خداوند
جمیع اعدای آل محمد را هلاک کند و جمیع دوستان آل محمد علیهم السلام را نصرت بدهد بر انها و ایشان را یاری کند
ختم کلام را باین دعا کنیم خداوند ببرکت محمد وآل محمد امام زمان بر خود ما رحم کند و خاتمه ما را بخیر کند و
بمحبت محمد وآل محمد و ولایت اولیای ایشان و عداوت اعدای ایشان از این دنیا وقتی بیرون بریم
و بهمان محشور کند وقتی محشور کند و بهمان خدا را ملاقات کنیم وقتی ملاقات میکنیم وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

... حادثة ~~الحكيم~~ الكامل السيد الشهيد ... الامام السيد كاظم الرشتي

في شرح حديث عمران الصابي ... عليهم السلام

في العنوان ... [illegible]

اعلم ايها السائل عن حدود الخلق وتقلبها وكيفيتها وبيانها اما الحدود فهي جمع حد ... الاول [illegible]

التي ... او قل ... وبيانه على الاجمال ان الشيء واحد لكن فان الوحدة هي الكمال [illegible]

... في الكثرة نقصان ... لضرورة ... [illegible] ... اول صدور [illegible]

... حقيقته ... ثم لما كان ... الوحدة اقتضت ظهور الكثرة والتفصيل في الوجود ليكون ... لا [illegible]

... الصفات العليا ... حصل الامتياز والتعدد ... [illegible]

... والحد ... ولما كانت ... [illegible]

... ولقطع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] الكيف ... [illegible]

... [illegible]

... ثم ... الحدود [illegible]

ان ... [illegible] ... والحدود لا نهاية لها

... [illegible] ... لا يتحقق الا [illegible]

رتبة الاجمال ... رتبة التفصيل ... [illegible]

الا ... [illegible]

... [illegible] ... زائدة ... [illegible]

... [illegible] ... مقام [illegible]

... شرح العلل ... [illegible]

... [illegible] ... لا [illegible]

في الوجود ... [illegible]

... [illegible]